

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی حزب کمونیست
(مائوئیست) افغانستان است که عمدتاً در
خدمت تدارک، برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت
ملی، مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی
جنگ خلق) قرار دارد.
(اساسنامه حزب)

شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

ویژه برگذاری ۷ قوس

قوس ۱۳۹۲ (دسامبر ۲۰۱۳)

دوره سوم

شماره مسلسل (۳۰)

فراخوان برای برگذاری همآهنگ روز یادبود از رفقای جانبخته و در

پیشاپیش آنها رفیق اکرم یاری



روز چهارشنبه، ۲۷ سنبله سال جاری خورشیدی، یک
لیست تقریباً ۴۵۰۰ نفری از جانبختگان دستگیر شده و
به قتل رسیده توسط سازمان استخباراتی رژیم کودتایی
رویزیونیست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی
(اکسا) در سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸، که در اصل توسط
پولیس هالند تهیه شده است، بطور همزمان توسط سفارت
هالند در کابل، کمیسیون حقوق بشر افغانستان و روزنامه ۸
صبح که تا حد زیادی توسط کمیسیون متذکره تمویل می
گردد، منتشر شد....
صفحه (۲)

لیست جانبختگان مائوئیست و شعله یی

این لیست از میان لیست منتشر شده تقریباً ۴۵۰۰ نفری، بیرون کشیده شده و بخش بسیار کوچکی
از جانبختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین را در زمان حاکمیت رویزیونیست
های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی و زمان اشغال کشور توسط قوت های مهاجم سوسیال
امپریالیستی نشان می دهد....
صفحه (۴)

فراخوان

برای

برگزاری هماهنگ روز یادبود از رفقای جانباخته و در پیشاپیش آنها رفیق اکرم یاری

به افغانستان و مردمان افغانستان قلمداد کردند و بدین ترتیب نشان دادند که منظور اصلی شان از برگزاری مراسم فاتحه خوانی و ختم قرآن برای قربانیان سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ چه چیزی است.

درین میان، شب روز دوشنبه ۸ میزان، مراسم شمع افروزی ای بنام منسوبین خانوادگی جانباختگان مربوط به جنبش چپ افغانستان در نزدیکی قصر دارالامان برای یادبود از آنها برگزار گردید و روز دوشنبه ۸ میزان نیز بنام یک تعداد از این خانواده ها در یک کنفرانس مطبوعاتی از رژیم دست نشانده خواسته شد که عاملان کشتار این جانباختگان را به محاکمه بکشاند. سایر خواست های مطرح شده در این کنفرانس مطبوعاتی عبارت بودند از:

« اعدام زندانیان در سال های ۵۷ و ۵۸ باید به عنوان جنایت علیه بشریت به رسمیت شناخته شود.

فهرست کامل قربانیان این سال ها تهیه گردد.

دولت باید از روند عدالت انتقالی حمایت نماید و با کمسیون حقوق بشر به منظور مستند سازی جنایات گذشته

همکاری همه جانبه نماید.

از نامزد شدن افراد متهم به جنایت علیه بشریت در انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی دولت و از تقرر آنها در پست های کلیدی دولت جلوگیری گردد.

منشور مصالحه ملی که در ماه فبروری سال ۲۰۰۶ توسط دولت تصویب گردیده است، باطل اعلام گردد.

به صورت نمادین یک موزیم و آرامگاه برای جانباختگان در زندان پلچرخ کابل و یک منار یادبود از آنها در هر شهرک ساخته شود. »

محمد کبیر فلسفه، محمد شاه بابی و پرستو یاری از جمله مصاحبه کنندگان اصلی این کنفرانس مطبوعاتی بودند. قسمتی از سخنان پرستو یاری (نواسه شیرخان برادر پیشگامان جانباخته ما رفقا اکرم یاری و صادق یاری)، قرائت کننده قطعه نامه محفل شب دوشنبه ۸ میزان، بخوبی و روشنی حال و هوای کنفرانس مطبوعاتی روز دوشنبه ۸ میزان را مشخص می سازد:

روز چهارشنبه، ۲۷ سنبله سال جاری خورشیدی، یک لیست تقریباً ۴۵۰۰ نفری از جانباختگان دستگیر شده و به قتل رسیده توسط سازمان استخباراتی رژیم کودتایی رویونیست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی (اکسا) در سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸، که در اصل توسط پولیس هالند تهیه شده است، بطور همزمان توسط سفارت هالند در کابل، کمسیون حقوق بشر افغانستان و روزنامه ۸ صبح که تا حد زیادی توسط کمسیون متذکره تمویل می گردد، منتشر شد. تقریباً ۳۰۰ نفر از میان مجموع جانباختگان شامل درین لیست، به جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) و جنبش مائوئیستی افغانستان نسبت داده شده است. در میان جانباختگان رفیق اکرم یاری، اولین پیشگام جنبش مائوئیستی افغانستان و خط گذار اصلی سازمان جوانان مترقی، و همچنان جانباختگان نامدار دیگری مثل رفقا صادق یاری و داود سرمد بچشم می خورند.

قصر ریاست جمهوری رژیم دست نشانده تقریباً بلافاصله پس از منتشر شدن این لیست، با ریختن اشک تمساح برای قربانیان، روزهای دوشنبه و سه شنبه، هشتم و نهم میزان سال جاری خورشیدی را به عنوان روزهای عزای عمومی اعلام کرد. سپس موجی از برگزاری مراسم فاتحه خوانی و ختم قرآن در بعضی از شهرهای کشور به ویژه شهر کابل، و بیشتر توسط جهادی های سابق و وابسته به رژیم دست نشانده، براه افتاد. گردانندگان محافل متذکره این واقعیت تلخ را به فراموشی سپردند که این دولت اسلامی جهادی ها بود که عفو عمومی جنایتکاران مزدور سوسیال امپریالیست های شوروی را اعلام و تطبیق نمود و یک جفا و خیانت تاریخی در حق کشور و مردمان کشور ما مرتکب گردید. آنها تا توانستند درین محافل با کمونیست خواندن رویونیست های "خلقی" - پرچمی به تبلیغات ضد کمونیستی دست زدند و علیه "دین ستیزان" جنایتکار داد سخن دادند. آنها جنایات دوران دولت اسلامی جهادی را که تنها در شهر کابل ده ها هزار نفر را به خاک و خون کشید و این شهر را به ویرانه کامل مبدل نمود، نیز به فراموشی سپردند و تا توانستند از جنایات به اصطلاح کمونیست ها یادآوری کردند. و سرانجام آنها جنایت ها، وطنفروشی ها و خیانت های وطنفروشانه فعلی شان یعنی شمشیر زدن در رکاب اشغالگران امپریالیست کنونی و شرکت فعالانه در گردانندگی رژیم دست نشانده آنان را نیز به فراموشی سپردند و همه این خیانت ها را به نام خدمت

دموکراسی نوین و در شرایط فعلی عمدتاً بخاطر مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران امپریالیست کنونی و رژیم پوشالی دست‌نشانده آنان بطور روزافزونی اصولی تر و استوارتر به پیش رویم.

ما یاد عزیزان جانباخته مان را گرامی می‌داریم، ولی هرگز به فراموشی نمی‌سپاریم که نباید عزت و حیثیت تاریخی و خونبهای سنگین آنها را با استغاثه بردن به بارگاه اشغالگران و رژیم پوشالی، تحت هیچ عنوانی، مورد توهین و تحقیر قرار دهیم.

مانیک می‌دانیم که یگانه راه اصولی استراتژیک تامین عدالت در مورد جانباختگان ما، برپایی و پیشبرد موفقیت آمیز جنگ خلق - که شکل مشخص کنونی آن جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم پوشالی است - انقلاب دموکراتیک نوین، گذار به انقلاب سوسیالیستی و حرکت بسوی کمونیزم است. بدین خاطر دادخواهی از اشغالگران امپریالیست کنونی و رژیم دست‌نشانده شان، هیچگونه توجیه تاکتیکی نمی‌تواند داشته باشد و صاف و ساده در تناقض با راه اصولی استراتژیک فوق‌الذکر قرار داشته و یک حرکت تسلیم طلبانه در مقابل دشمن عمده کنونی است.

رفقا!

بزرگداشت انقلابی از جانبازی های پیشروان ما و در پیشاپیش آنها رفیق اکرم یاری وجیه مشترک همه ما است. بنابراین حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان تمامی شخصیت ها و نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست و ملی - دموکرات نوین در داخل و در بیرون از مرزهای کشور را برای برگزاری همآهنگ روز یادبود از رفیق جانباخته اکرم یاری و سایر جانباختگان جنبش مائوئیستی افغانستان و جریان دموکراتیک نوین کشور (جریان شعله جاوید)، به تاریخ ۷ قوس سال جاری خورشیدی، که در لیست منتشر شده به عنوان روز جانباختن رفیق یاری مشخص شده است، فرا می‌خواند.

بباید با برگزاری همآهنگ و مستقل انقلابی این روز یاد بود، برای حفظ پاکیزگی تاریخی و صفای گذشته، کنونی و آینده جنبش مائوئیستی افغانستان و جریان دموکراتیک نوین کشور و جانباختگان گرامی آن از آلوده سازی های جهانخوارانه، ضد انقلابی، ضد ملی و خاینانه امپریالیست های اشغالگر، رژیم پوشالی و افراد و گروه های رویزیونیست، تسلیم شده و تسلیم طلب سابقا چپ یا معروف به چپ، بصورت همآهنگ کار و پیکار نماییم و وظیفه و مسئولیت تاریخی خود درینمورد را در لحظه حاضر و بصورت مشخص ادا سازیم.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

عقرب ۱۳۹۲ خورشیدی

«خواست ما از دولت، کمسیون مستقل حقوق بشر و جامعه بین‌المللی این است که به خواست ما برای به دادگاه کشانیدن کسانی که مرتکب چنین جنایت شده اند، رسیدگی کند. ...»

در واقع از همان ابتدا معلوم بود که حرکت آغاز شده توسط پولیس هالند و ادامه یافته توسط سفارت هالند در کابل، کمسیون حقوق بشر افغانستان، روزنامه ۸ صبح و همچنان قصر ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده سمت و سوی دیگری جز نادیده گرفتن حالت فعلی اشغال کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده و در عین حال دادخواهی از اشغالگران و رژیم نمی‌تواند داشته باشد.

واضح است که حرکتی دارای اینچنین سمت و سو حتی بنام و یا از طرف بازماندگان جانباختگان جنبش چپ کشور، خلاف موازین انقلابی و خلاف روحیه انقلابی آن جانباختگان و یک حرکت تسلیم طلبانه در قبال امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست‌نشانده آنان بوده و هست.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان با خانواده های جانباختگان وسیعا و عمیقا غم شریکی دارد. اما یک حرکت سیاسی بر اساس خط و مضمون سیاسی خود معنا و مفهوم پیدا می‌نماید و نه احساسات و عواطف شخصی و خانوادگی افراد شرکت کننده در آن. در واقع اشغالگران امپریالیست، قصر ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده، کمسیون حقوق بشر ساخته شده توسط سازمان جهانی آلت دست اشغالگران و افراد و گروهک های خاین رویزیونیست، تسلیم شده و تسلیم طلب سابقا چپ، دست در دست هم داده احساسات و عواطف شخصی و خانوادگی بازماندگان جانباختگان جنبش چپ کشور را به بازی گرفتند و به نفع اشغالگران کنونی و رژیم دست‌نشانده موجود سمت و سو دادند و بدین ترتیب جفای تاریخی بزرگی در حق آن جانباختگان گرامی صورت گرفت.

این وضعیت به خوبی واضح می‌سازد که چرا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در بازی جفاکارانه تاریخی متذکره سهم نگرفت.

ما یاد عزیزان جانباخته مان را گرامی می‌داریم، ولی هرگز به فراموشی نمی‌سپاریم که آنها بخاطر کمونیزم، سوسیالیسم و دموکراسی نوین و مشخصا بخاطر مبارزه و مقاومت علیه رویزیونیست های مزدور سوسیال امپریالیسم و اشغالگران سوسیال امپریالیست جانبازی کردند و قربانی های بی‌همتا و گسترده ای را پذیرا گردیدند که صرفا بخش بسیار کوچکی از آن در لیست منتشره فعلی انعکاس یافته است.

ما یاد عزیزان جانباخته مان را گرامی می‌داریم، ولی هرگز به فراموشی نمی‌سپاریم که باید با یاد و خاطره آن ها در امر مبارزه بخاطر کمونیزم، سوسیالیسم و

لیست جانبختگان مائوئیست و شعله یی

این لیست از میان لیست منتشر شده تقریباً ۴۵۰۰ نفری، بیرون کشیده شده و بخش بسیار کوچکی از جانبختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین را در زمان حاکمیت رویزیونیست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی و زمان اشغال کشور توسط قوت های مهاجم سوسیال امپریالیستی نشان می دهد.

۱. شجاع الدین ولد برهان الدین، متعلم صنف یازدهم، پنجشیر، شعله.
۲. جلال الدین ولد غلام محی الدین، مامور، مسکونه کابل، شعله.
۳. عبدالغفار ولد عبدالشکور، کارگر، مسکونه کابل شعله.
۴. عسکر حسین ولد نور محمد حسین، مسکونه ده خدایداد، شعله.
۵. سردار محمد ولد صالح محمد، کارمند مرکز، کابل، شعله.
۶. نور محمد ولد آقا محمد، کارگر، مسکونه کارته نو، شعله.
۷. عبدالهادی ولد عبدالغفور، داکتر، مسکونه واصل آباد، شعله.
۸. اسلام الدین ولد محمد افضل، بیکار، مسکونه سالنگ، شعله.
۹. اسماعیل ولد محمد عثمان، کارگر، مسکونه ده خدایداد، شعله.
۱۰. خلیل الله ولد محمد یوسف، جگرن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۱. عبدالصبور ولد عبدالرسول، جگرن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۲. غلام جیلانی ولد محمد انور، جگتورن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۳. سید زمان الدین ولد سید امان الدین، تورن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۴. محمد انور ولد محمد عمر، جگرن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۵. سلیمان ولد گل آقا، جگتورن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۶. گل محمد ولد یار محمد، جگرن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۷. عبدالرحیم ولد فقیر محمد، جگرن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۸. محمد حسن ولد دولت محمد، مامور گمرک، مسکونه واصل آباد، شعله.
۱۹. غلام محی الدین ولد جمال الدین، مامور احصاییه مرکزی، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۰. حفیظ الله ولد عبدالله، تورن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۱. نجیب الله ولد عبدالله، دوهم بریدمن، مسکونه واصل آباد شعله.
۲۲. محمد نعیم ولد بازگل، مامور، مسکونه واصل اباد شعله.
۲۳. محمد علی ولد خوشحال، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۴. شفیع الله ولد عبدالله، دوهم بریدمن، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۵. ببرک، مامور شرکت برق کابل، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۶. محمد نعیم، مامور تعلیم و تربیه، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۷. سید عبدالمناف، مامور ریاست ارزاق، مسکونه واصل آباد، شعله.
۲۸. غلام حیدر، مامور تعلیم و تربیه، مسکونه واصل اباد، شعله.
۲۹. بسم الله، محصل صنف سوم پوهنزی حقوق، مسکونه واصل آباد، شعله.
۳۰. سید داوود، معلم مکتب علاوالدین، مسکونه واصل آباد، شعله.
۳۱. حمیدالله، مامور وزارت مالیه، مسکونه واصل آباد، شعله.
۳۲. عبدالاحد ولد ولی محمد، مسکونه واصل آباد، شعله.
۳۳. علی خان ولد محمد سردار، مامور وزارت مالیه، مسکونه واصل آباد، شعله.
۳۴. شاه آغا ولد شیر آغا، مسکونه ناحیه ۵ کوه سنگی، مامور مرغداری پغمان، شعلهای
۳۵. شجاع الدین ولد برهان الدین، متعلم صنف یازدهم، پنجشیر، شعله.
۳۶. زمیری ولد محمد علی، مسکونه میربچه کوت، مایویست.
۳۷. حبیب الله ولد حاجی عبدالله، مامور تعلیم و تربیه، مسکونه چهاردهی، مایویست.

۳۸. عبد الاحد ولد جلال خان، معلم، مسکونه لوگر، مایویست.
۳۹. سید احمد ولد فقیر محمد، آمر مالی قطعه ۲۳۴، ساکن خیرخانه، مایویست.
۴۰. عبدالهادی ولد عبداللطیف، داکتر، مسکونه قندهار، مایویست.
۴۱. فضل محمد ولد یار محمد، دکاندار، مسکونه قندهار، مایویست.
۴۲. محمد حکیم ولد آقا محمد، معلم، مسکونه چهار آسیاب، مایویست.
۴۳. محمد خلیل ولد محمد ناصر، معلم، چهاردهی، مایویست.
۴۴. آقا خان ولد عبدالحبیب، ساکن سمنت خانه، مایویست.
۴۵. نیازالله ولد عبدالله، مسکونه جبل السراج، مامور احصایه مرکزی، مایویست.
۴۶. عبدالودود ولد عبدالکریم، دواساز، مسکونه جوزجان، مایویست، ضد انقلاب.
۴۷. غلام سرور ولد غلام دستگیر، مسکونه شبرغان، دکتور، مایویست.
۴۸. محمد قاسم ولد میر حیدر، مسکونه پکتیا، سابق رییس تجارتی بانک، مایویست.
۴۹. محمد یونس ولد محمد ایوب، مسکونه لغمان، معلم، مایویست.
۵۰. حشمت الله ولد تاج محمد، مسکونه لغمان، ضابط متقاعد، مایویست.
۵۱. امان الله ولد بازگل، دوهم برید من، مسکونه خیرخانه، مایویست.
۵۲. شیر احمد ولد محمد علی، جگرن، مسکونه کابل، مایویست، ضد انقلاب.
۵۳. عین الدین ولد محراب الدین، مامور متقاعد زارعت، مسکونه رحمانه مینه، مایویست، ضد انقلاب.
۵۴. نیک محمد ولد نیاز محمد، مامور بیهقی، مسکونه کارته سه، مایویست، ضد انقلاب.
۵۵. عبدالخاق ولد حبیب الله، مسکونه ارزگان، مامور ریاست مبارزه با بی سوادی، مایویست.
۵۶. اسدالله ولد محمد آصف، مسکونه وردک، مامور نساجی قندهار، مایویست ضدانقلاب.
۵۷. شیرزمان ولد نیازگل، مسکونه لوگر، مسوول محکمه تجارتی، مایویست.
۵۸. غلام فاروق ولد غلام نبی، داکتر شفاخانه جمهوریت، مسکونه بلخ، مایویست.
۵۹. داکتر میر احمد ولد محمد اکبر، مسکونه خیرخانه، مایویست.
۶۰. خواجه گل ولد خواجه دوست محمد، کابل، محصل، مایویست.
۶۱. گل محمد ولد آقا محمد، مسکونه میدان، محصل صنف سوم پلی تخنیک، مایویست.
۶۲. یقین علی ولد حیدر علی، مسکونه وزیر آباد، سابق دواساز فعلا بیکار، مایویست.
۶۳. محمد شفیع ولد یقین علی، مسکونه وزیر آباد، شاگرد مستری، مایویست.
۶۴. محمد قاسم ولد محمد، محصل اقتصاد، مایویست.
۶۵. عبدالوکیل، استاد پوهنزی اقتصاد، مایویست.
۶۶. عبدالغنی ولد محمد افضل، محصل صنف اول طب، مایویست.
۶۷. حضرت گل ولد نیاز گل محصل صنف پنجم طب، مایویست.
۶۸. عبدالطیف ولد نور محمد، محصل صنف پنجم طب، مایویست.
۶۹. میر حسین شاه ولد سید منور شاه، محصل صنف پنجم طب، مایویست.
۷۰. علی احمد ولد فضل احمد، مسکونه چرمگیری، داکتر، مایویست.
۷۱. محمد نعیم ولد محمد سرور، سابق قوماندان فعلا متقاعد، مایویست.
۷۲. محمد ملا ولد عبدالخالق، مسکونه چیگل، معلم، مایویست.
۷۳. سلطان محمد ولد نظر محمد، مسکونه چیگل، مامور، مایویست.
۷۴. عبدالمالک ولد عبدالخالق، مسکونه چاریکار، معلم، مایویست.
۷۵. بقیت الله، مسکونه قلعه بلند، معلم، مایویست.
۷۶. جمشید ولد سیدان؟، مسکونه سپاهگرد، معلم، مایویست.
۷۷. نور محمد ولد امیر محمد، مسکونه سپاهگرد غوربند، معلم، مایویست.
۷۸. عبدالرحیم ولد اختر محمد، مسکونه دولتشاهی، زمیندار، مایویست.
۷۹. حسین ولد اختر محمد، مسکونه دولتشاهی، زمیندار، مایویست.
۸۰. حاجی صالح ولد غلام محمد، مسکونه لغمان، زمیندار، مایویست.

۸۱. سید داوود ولد حاجی صالح، مسکونه لغمان، زمیندار، مایویست.
۸۲. عبدالجمیل ولد محمدرفیع، مسکونه چیگل، معلم، مایویست.
۸۳. غلامیحیی ولد غلامبهاالدین، مسکونه پشییان، متعلم، مایویست ضد انقلاب.
۸۴. آقاگل ولد غلامحضرت، مسکونه پشییان، معلم، مایویست ضد انقلاب.
۸۵. دلاقا ولد ملاغلامعلی، مسکونه چیگل، متعلم، مایویست ضد انقلاب.
۸۶. عبدالرشید ولد محمدنور، مسکونه نجراب، محصل زراعت، مایویست ضد انقلاب.
۸۷. محمدصغر ولد احمدجان، مسکونه پنجشیر، دریور، مایویست ضد انقلاب.
۸۸. شیراحمد ولد سلطانمحمد، مسکونه سیدخیل، معلم، مایویست.
۸۹. یوسف ولد خیرالله، مسکونه گلپهار، معلم، مایویست.
۹۰. محمدعلم ولد محمدکبیر، مسکونه گلپهار، متعلم، مایویست.
۹۱. غلیمجان ولد عبدالاحمد، مسکونه سیدخیل، متعلم، مایویست.
۹۲. غلامصندر ولد غلاممحمد، مسکونه گلپهار، معلم، مایویست.
۹۳. غلامایشان ولد افغان، مسکونه کوهدامن، دکاندار، مایویست.
۹۴. انارگل ولد سیدامیر، مسکونه غوربند، طالب، مایویست.
۹۵. محمود ولد محمدبرات، مسکونه بدخشان، مایویست.
۹۶. طلاگل ولد عبدالحسن، مسکونه سروبی، مایویست.
۹۷. شیراحمد ولد محمدسرور، مسکونه مرکز غزنی، محصل دوم طب، مایویست.
۹۸. محمد عثمان ولد محمد امان، انجنیر جیولوجی، مسکونه کارته پروان، مایویست.
۹۹. تیمور شاه ولد محمد ایوب، مسکونه فراه، مایویست.
۱۰۰. داکتر پاینده محمد ولد شیر محمد، مسکونه کابل، داکتر داخله، مایویست.
۱۰۱. بشیر احمد ولد امیر محمد، مسکونه تیمنی، استاد پوهنزی طب، مایویست.
۱۰۲. غلام حسن ولد غلام حسین، مسکونه کارته پروان، استاد پولی تخنیک، مایویست.
۱۰۳. عبدالله ولد شیر علی، مسکونه خیرخانه، مامور، مایویست.
۱۰۴. محمد وکیل ولد محمد صدیق، مسکونه جاده میوند، مامور هوا شناسی، مایویست.
۱۰۵. عبدالعلی ولد عبدالله، مسکونه سرای غزنی، مامور هواشناسی، مایویست.
۱۰۶. میر محمد حسن ولد میر محمد اسلم، مسکونه خیرخانه، مایویست.
۱۰۷. عبدالصبور ولد عبدالشکور، مسکونه خیرخانه، مایویست.
۱۰۸. فرید ولد محمد عمر، بیکار، شهر نو، مایویست.
۱۰۹. عبدالروف ولد برکت، محصل پولی تخنیک، مایویست.
۱۱۰. عبدالغفور ولد عبدالرسول، مسکونه خیرخانه، عضو تالیف و ترجمه، مایویست.
۱۱۱. محمد ظاهر ولد محمد انور، مسکونه کارته پروان، مامور وزارت معادن و صنایع، مایویست.
۱۱۲. عبدالله ولد عبدالغنی، کارمند میدان هوایی، مسکونه باغ بالا، مایویست.
۱۱۳. جمال الدین ولد قطب الدین، کارمند رادیو کابل، مسکونه کارته پروان، مایویست.
۱۱۴. علی شاه ولد محمد یعقوب، کارمند اداره مترو لوژی، مسکونه چنداول، مایویست.
۱۱۵. آقا محمد ولد محمد عثمان، پیاده شفاخانه ابن سینا، مسکونه افشار، مایویست.
۱۱۶. عبدالحبیب ولد عبدالحکیم، کارگر فابریکه سمون، مسکونه خیرخانه، مایویست.
۱۱۷. میر سمیع الدین ولد میر سلام الدین، مسکونه گل دره، نرسینگ، مایویست.
۱۱۸. بیلاز سینگ ولد رام سینگ، لغمان، صنف دوازده تخنیکم، مایویست.
۱۱۹. عبدالجعفر ولد محمد نبی، مسکونه واصل آباد، انجنیری سروی جیولوژی، مایویست.
۱۲۰. عبدالحی ولد محمد نبی، مسکونه چاردهی، انجنیری سروی جیولوژی، مایویست.
۱۲۱. امان الدین ولد عبدالمحمد، مسکونه کابل، انجنیری سروی جیولوژی، مایویست.
۱۲۲. عبدالرزاق ولد عبدالغنی، مسکونه کابل، مامور کار توگرافی جیولوژی، مایویست.
۱۲۳. عبدالغفار ولد محمد حسین، مسکونه قندهار، انجنیر جیولوژی، مایویست.

۱۲۴. غلام حسین ولد محمد قاسم، مسکونه جمال مینہ، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۲۵. نثار احمد ولد عزیز احمد، مسکونه سرای غزنی، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۲۶. امان الله ولد نورالله، مسکونه کارته سه، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۲۷. نصیر احمد ولد عزیز احمد، مسکونه سرای غزنی، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۲۸. لعل محمد ولد عبدالرحمان، مسکونه مشرقی، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۲۹. نجیب الله ولد محمد نعیم، مسکونه کارته پروان، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۳۰. عبدالسلام ولد محمد سرور، مسکونه هرات، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۳۱. جگندر سینگ ولد رام سینگ، مسکونه غور بازار، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۳۲. شفیح الله ولد نعمت الله، مسکونه قره باغ، صنف دوم پلیتخنیک، مایویست.
۱۳۳. فیض احمد ولد نثار احمد، محصل پل تخنیک، مسکونه هرات، مایویست.
۱۳۴. عبدالصیر ولد محمد کبیر، محصل پل تخنیک، مسکونه هرات، مایویست.
۱۳۵. محمد هاشم ولد محمد کریم، محصل پل تخنیک، مسکونه فراه، مایویست.
۱۳۶. عبدالرحمان ولد عودل محصل پل تخنیک، مسکونه بلخ، مایویست.
۱۳۷. محمد نعیم ولد محمد علم، محصل پل تخنیک، مسکونه پروان مایویست.
۱۳۸. بایقرا ولد محمد طاهر، محصل پل تخنیک، مسکونه بدخشان، مایویست.
۱۳۹. حاجت الله ولد امین الله، محصل پل تخنیک، مسکونه لغمان، مایویست.
۱۴۰. عین الدین ولد ملا جان، معلم، مسکونه قلعه آخند، مایویست.
۱۴۱. عبدالرسول ولد محمد حسن، محصل ادبیات، مسکونه فاریاب، مایویست.
۱۴۲. محمد علم ولد قربان علی، محصل پل تخنیک، مسکونه غزنی، مایویست.
۱۴۳. محمد ضیا ولد غلام رسول، مامور وزارت تجارت، مسکونه قلعه فتح الله، مایویست.
۱۴۴. عبدالصبور ولد عبدالقادر، کارمند وزارت تجارت، مسکونه کارته سه، مایویست.
۱۴۵. پرویز ولد غلام علی، معلم، مسکونه افشار، مایویست.
۱۴۶. حیدر علی ولد امیر محمد، بیکار، مسکونه بهسود، مایویست.
۱۴۷. سلام الدین ولد محمد نبی، نماینده شرکت امنیتی، مسکونه چار آسیاب، مایویست.
۱۴۸. خادم حسین ولد دولت حسین، بخاری فروش، مسکونه وردک، مایویست.
۱۴۹. محمد یونس ولد محمد مهدی، کارمند متقاعد، مسکونه کابل مایویست.
۱۵۰. نجیب الله ولد عبدالله، متعلم ابوحنیفه، مسکونه شاه شهید، مایویست.
۱۵۱. محمد قسیم ولد محمد امین، متعلم دیپار تمت عربی، مسکونه رباط پروان، مایویست.
۱۵۲. عبدالوهاب ولد عبدالله، مامور دیپار تمت جیولوژی، مسکونه غزنی، مایویست.
۱۵۳. فضل محمد ولد سردار، کارگر (خوست)، مسکونه وردک، مایویست.
۱۵۴. سید عمر ولد سید غلام فاروق، انجنیر وزارت معادن، مسکونه کلکان، مایویست.
۱۵۵. بمان علی ولد بنیاد علی، محصل، مسکونه کابل، مایویست.
۱۵۶. محمد جعفر ولد غلام علی، معلم، مسکونه چاردهی، مایویست.
۱۵۷. سخیداد ولد سرور، محصل انجنیری، مسکونه قره باغ، مایویست.
۱۵۸. احمد وحید ولد صالح محمد، مسکونه چنداول، انجنیر، مایویست.
۱۵۹. سید محمد ولد سید محمد حیدر، مسکونه جاغوری، فارغ شده، مایویست.
۱۶۰. شیر احمد ولد احمد علی، مسکونه غزنی، معلم، مایویست.
۱۶۱. محمد داوود ولد محمد حسن، مسکونه جاغوری، مایویست.
۱۶۲. خادم حسین اکبری ولد حسن علی، مسکونه جاغوری، مایویست.
۱۶۳. خادم حسین ولد غلام حسین، مسکونه جاغوری مایویست.
۱۶۴. عبدالرحیم ولد غلام علی، مسکونه جاغوری، مستری، مایویست.
۱۶۵. اسدالله ولد یعقوب علی، مسکونه جاغوری، عضو سارنوالی، مایویست.
۱۶۶. محمد امان ولد جان علی، مسکونه جلال آباد، محصل وترنری، مایویست.

۱۶۷. سلمان علی ولد طلا، مسکونه افشار، کارگر هوتل انتر کانتیننٹل، مایویست.
۱۶۸. غلام علی ولد سلطان علی، مسکونه جاغوری، محصل وترنری، مایویست.
۱۶۹. غریب حسین ولد محمد صادق، مسکونه جاغوری، محصل دارالمعلمین، مایویست.
۱۷۰. محمد اسحاق ولد میرزا حسین، مسکونه جاغوری، مامور، مایویست.
۱۷۱. داود شاه ولد یعقوب علی، مسکونه جاغوری، خیاط مایویست.
۱۷۲. عبدالشکور ولد حیدر علی، مسکونه جاغوری، بیکار، مایویست.
۱۷۳. زوارشاه ولد یعقوب علی، خیاط، باشنده جاغوری، مایویست.
۱۷۴. عبدالشکور ولد حیدر علی، مسکونه جاغوری، مایویست.
۱۷۵. محمد اسحاق ولد میرزا حسین، مامور سیلو، مسکونه جاغوری مایویست.
۱۷۶. محمد خان ولد محمد رضا، ملا، مسکونه سرای خواجه، مایویست.
۱۷۷. محمد حفیظ ولد عبدالرحیم، مامور وزارت زراعت، مایویست.
۱۷۸. نیازمحمد ولد لعل محمد، مسکونه خان آباد، متعلم، مایویست.
۱۷۹. علی اصغر ولد علی بخش، مسکونه جمال مینه، انجنیر وزارت فواید عامه، مایویست.
۱۸۰. خلیل الله ولد عبدالله، مسکونه شیرپور، انجنیر وزارت فواید عامه، مایویست.
۱۸۱. نصرالله ولد شیرالله، مسکونه تایمنی، مامور، مایویست.
۱۸۲. اسدالله ولد صاحب خان، مسکونه تایمنی، مامور ریاست میخانیک، مایویست.
۱۸۳. اسدالله ولد میر آجان، مسکونه سرخ رود، مدیر فنی اصلاحات ارضی، مایویست.
۱۸۴. محمد اسحاق ولد محمد رحیم، مدیر کنترول تحفصات بطرول مزار شریف، مایویست محمد هاشیم ولد عبدالعزیز، مسکونه پنجشیر، مامور فواید عامه، مایویست.
۱۸۵. عبدالجلیل ولد عبدالخلیل، مسکونه پنجشیر، مامور، مایویست.
۱۸۶. محمد اکرم ولد دولت خان، مسکونه پنجشیر، محصل، مایویست.
۱۸۷. داود سرمد ولد محمد شریف، مسکونه قرهباغ، بیکار، مایویست.
۱۸۸. فقیر کلکانی ولد فداحمد، مسکونه کلکان، بیکار، مایویست.
۱۸۹. محمد عزیز ولد حفیظ الله مسکونه پغمان، معلم، مایویست.
۱۹۰. عبدالکبیر ولد محمد آصف، مسکونه واصل آباد، معلم، مایویست.
۱۹۱. غلام صفدر ولد غلام حیدر، مسکونه پنجشیر، کارمند، مایویست.
۱۹۲. عبدالقدوس ولد عبدالسلام، مسکونه کلکان، بیکار، مایویست.
۱۹۳. مہر دل ولد عبدالقدوس، مسکونه سرای خواجه، دکاندار، مایویست.
۱۹۴. خواجه ولد غلام حیدر، مسکونه شور بازار، کارمند، مایویست ضد انقلاب.
۱۹۵. عبدالله ولد غلام حیدر، کارمند، مایویست.
۱۹۶. محمد ظفر ولد غلام حیدر، مدیر قطعہ ۲۱ غند محافظ، مایویست.
۱۹۷. محمد کبیر ولد محمد یوسف، مسکونه بهسود، معلم، مایویست.
۱۹۸. نظر محمد ولد عطا محمد، مسکونه چهلستون، محصل، مایویست.
۱۹۹. احمد ضیا ولد عطا محمد، مسکونه چهلستون، محصل، مایویست.
۲۰۰. عطا محمد ولد خوشدل، مسکونه چهل ستون، مامور متقاعد، مایویست.
۲۰۱. محمد طاہر ولد محمد ابراہیم، محصل دانشکده علوم، مایویست.
۲۰۲. جاندل ولد رحم دل، مسکونه سرای خواجه، مایویست.
۲۰۳. محمد حسین ولد محمد حسن، مسکونه لغمان، مامور وزارت عدلیہ، مایویست.
۲۰۴. عبدالمجید ولد جمعہ خان، مسکونه سرايخواجه، بیکار، مایویست.
۲۰۵. محمد بشیر ولد محمد قاسم، مسکونه لوگر، معلم، مایویست.
۲۰۶. ناظر حسین ولد سید محمد حسن، مسکونه جمال مینه، مامور دستگاہ خانہ سازی، مایویست.
۲۰۷. شریک الله ولد دین محمد، مسکونه خیر خانہ، مامور دستگاہ خانہ سازی، مایویست.
۲۰۸. محمد کاظم ولد محمد طالب، مسکونه بدخشان، زمیندار، مایویست.

۲۰۹. شیر خان ولد محمد مراد، مسکونه خان آباد، متعلم، مایویست
۲۱۰. عبدالصمد ولد عبدالله، مسکونه خان آباد، متعلم، مایویست
۲۱۱. عبدالستار ولد غلام رسول، مسکونه خان آباد، متعلم، مایویست
۲۱۲. عبدالسلام ولد عبدالغیاث، مسکونه خوست، مامور، مایویست
۲۱۳. اعظم ولد محمد امیر، مسکونه خواهان، متعلم، مایویست
۲۱۴. محمدظاهر ولد قربان، مسکونه بدخشان، متعلم، مایویست
۲۱۵. محمد داوود ولد عبدالروف، مسکونه لغمان، انجنیر وزارت معادن، مایویست
۲۱۶. برهانالله ولد حفیظالله، مسکونه کلوله پشته، متعلم، مایویست
۲۱۷. شیرپادشاه ولد خان، مسکونه لوگر، پولیس، مایویست
۲۱۸. محمدهاشم ولد عبدالقدوس، مسکونه سمنگان، مایویست
۲۱۹. محمدعثمان ولد موسی، مسکونه ایبک، مایویست
۲۲۰. عبدالفتاح ولد فضل الدین، مسکونه ایبک، عضو نظارت خانه سمنگان، مایویست
۲۲۱. عبدالعزیز ولد عبدالعظیم، مسکونه ایبک، معاون اداری تعلیم و تربیه، مایویست
۲۲۲. انجنیر غلام سخی ولد عبدالجبار، مسکونه قلعه چه، بیکار، مایویست
۲۲۳. شیرپادشاه ولد لاک خان، مسکونه لوگر، سارندوی شهر قدیم، مایویست ضد انقلاب
۲۲۴. عبدالفتاح ولد محمد اسحق، مسکونه پروان، مامور نساجی بگرامی، مایویست
۲۲۵. عبدالحفیظ ولد عبدالواحد، مسکونه پروان، مامور، مایویست
۲۲۶. سیدامانالله ولد سید نعیم، مسکونه چاریکار، مساعد سارنوالی، مایویست
۲۲۷. ظهیرالدین ولد غلام مصطفی، مسکونه پنجشیر، متعلم، مایویست ضد انقلاب
۲۲۸. محمد موسی ولد یعقوب علی، مسکونه غزنی، مایویست ضد انقلاب
۲۲۹. غلام محمد ولد غلام مصطفی، مسکونه پنجشیر، متعلم، مایویست
۲۳۰. داوود سرمد ولد محمد شریف، مسکونه خیرخانه، معلم، مایویست
۲۳۱. عبدالجی ولد محمد عالم، مسکونه پروان، مایویست
۲۳۲. محمدحسین ولد محمدحسن، مسکونه پغمان، مایویست
۲۳۳. محمدرور ولد محمد ایوب، کارمند آریانا، مایویست
۲۳۴. نجیب الرحمان ولد عبدالرحمان، مسکونه کابل، متعلم صنف دوازده، مایویست
۲۳۵. میر آجان ولد عبدالله، مسکونه پروان، زمیندار، مایویست
۲۳۶. زرجان ولد خواضک، مسکونه لوگر، مایویست
۲۳۷. دین محمد ولد پیرمحمد، مامور ترانسپورت کابل، مایویست
۲۳۸. حیاتالله ولد حکیمالله، مسکونه کلکان، دکاندار، مایویست
۲۳۹. حبیبالله ولد عبدالله، مسکونه هرات، محصل ادبیات، مایویست
۲۴۰. محمد کاظم ولد محمدهاشم، مسکونه هرات، محصل ادبیات، مایویست
۲۴۱. محمدعلم ولد محمد اسحق، مسکونه افشار، مامور تلویزیون، مایویست
۲۴۲. عبدالجبار ولد مقصود، مسکونه میربچه کوت، مامور وزارت عدلیه، مایویست
۲۴۳. اقبال شاه ولد اکبرشاه، مسکونه میربچه کوت، متعلم، مایویست
۲۴۴. محمد انور ولد محمدعمر، مسکونه بی بی مهر، مدیر تعلیمات عالی، مایویست
۲۴۵. ولی محمد ولد صالح محمد، مسکونه کارته پروان، دستفروش، مایویست
۲۴۶. عزیزالله ولد حفیظ الله، مسکونه پغمان، مایویست
۲۴۷. اول خان ولد عجب گل، متعلم صنف یازده، مایویست
۲۴۸. عبدالجبار ولد عجب گل، فارغ دوازدهم، مایویست
۲۴۹. شاولی ولد عنایت الله، مسکونه کابل، مایویست
۲۵۰. عجب گل ولد حلیم خان، مسکونه کابل، مایویست
۲۵۱. سید احمد ولد سید شریف، مامور تفتیش شهرداری مزار، مایویست

۲۵۲. آغامحمد ولد حاجی نازکبیر، مسکونه قلعه فتحالله، مایویست
۲۵۳. عبدالقدوس ولد محمد سرور، مسکونه هرات، مامور جیولوجی، مایویست مایویست
۲۵۴. عبدالجبار ولد محمد اشرف، مسکونه نورستان، مایویست
۲۵۵. لعلمحمد ولد ناصر خان، مسکونه کاپیسا، محصل دارالمعلمین پروان، مائوئیست
۲۵۶. خلیل الرحمان ولد غلام محمد، معلم تخنیک، مسکونه سمنگان، مایویست
۲۵۷. غلام علی ولد خلیل الرحمان، مامور تعمیرات وزارت فواید عامه، مسکونه شاه شهید، مایویست
۲۵۸. شهید، مایویست
۲۵۹. محمدرحیم ولد بیک مراد، مامور وزارت معادن، مسکونه سیلو، مایویست
۲۶۰. محمد جان ولد سلطان محمد، داکتر شفاخانه دوصد بستر، مسکونه کارته پروان، مایویست
۲۶۱. عبدالشکور ولد عبدالسلام، فروشنده لاجورد ریاست استخراج، مایویست
۲۶۲. محمد کریم ولد علی شفا، معلم، مسکونه غور، مایویست
۲۶۳. عبدالکریم ولد خادم بیک، معلم، مسکونه غور، مایویست
۲۶۴. لیاقت علی ولد نجف علی، معلم، مسکونه لوگر، مایویست
۲۶۵. خادم علی ولد علی شفا، معلم، مسکونه غور، مایویست
۲۶۶. محمد جعفر ولد محمدسرور، مسکونه پل سوخته، مامور ریاست کوپراتیف، مایویست
۲۶۷. فضل احمد ولد حاجی رمضان، انجنیر جیولوژی، مسکونه کارته پروان، مایویست
۲۶۸. محمدیوسف ولد حاجی رمضان، محصل پل تخنیک، مسکونه فراه، مایویست
۲۶۹. محمدنادر ولد غلام سرور، معلم سفیدسنگ، مسکونه فراه، مایویست
۲۷۰. غلام یحیی ولد غلام سخی، معلم شاه شهید، مسکونه رحمان مینه، مایویست مایویست
۲۷۱. محمد زبیر ولد محمد عیسی، کارمند تعلیمات عالی، مسکونه کوهستان،
۲۷۲. زلمی ولد محمد جواد، کارمند کارتوگرافی، مسکونه دارالامان، مایویست
۲۷۳. محمد سلیمان ولد محمد یاسین، کارمند بانک ملی، مسکونه شهرنو، مایویست
۲۷۴. عبدالاحمد ولد خانگل، کارمند وزارت آب و برق، مسکونه ننگرهار، مایویست
۲۷۵. غلام فاروق ولد غلام حیدر، تخنیکر رادیو، مسکونه جدیدآباد، مایویست
۲۷۶. سیدپادشاه ولد سید باقرشاه، کارمند بانک ملی، مسکونه مکروریان، مایویست
۲۷۷. محمد آصف ولد عبدالطیف، مسکونه ننگرهار، محصل پلیتخنیک، مائوئیست
۲۷۸. عبدالرب ولد حیدر علی، مسکونه جاغوری، محصل فارمسی، مائوئیست.
۲۷۹. عبدالرحمان ولد محمدحلیم، معلم، مسکونه نیمروز، مائوئیست
۲۸۰. عبدالرشید ولد محمد رستم، مسکونه پنجشیر، معلم مائوئیست، توطئه ۱۲ اسد
۲۸۱. نور علی ولد حضر تقول، مسکونه تخار، معلم، فعلا بیکار، مائوئیست
۲۸۲. میرعتیقالله ولد میر آقا، محصل پولیتخنیک، مائوئیست
۲۸۳. محمد داوود ولد محمد آصف، مسکونه ننگرهار، معلم لیسه انصاری، مائوئیست
۲۸۴. محمد حسن ولد محمد عزیز، مسکونه بدخشان، محصل در پلیتخنیک، مائوئیست
۲۸۵. داکتر محمد طاهر، ولد سیدعلم، مائوئیست
۲۸۶. سیدعلم ولد حمیدالله، کارمند وزارت فواید عامه، مسکونه پروان، مائوئیست
۲۸۷. صادق علی یاری، ولد عبدالله، مسکونه جاغوری غزنی، داکتر
۲۸۸. محمد اکرم یاری، ولد عبدالله، مسکونه جاغوری، معلم
۲۸۹. محمد علی ولد غلام رضا، مسکونه جاغوری، معلم
۲۹۰. علی دریاب، ولید محسن علی، مسکونه جاغوری، معلم
۲۹۱. عبدالله، ولد محمد حسین مسکونه قره باغ غزنی، محصل صنف دوم فاکولته انجینیری، مائوئیست، به

ناحق بنام اخوانی کشته شده.

این احتمال وجود دارد که تعداد دیگری از شعله یی ها و مائوئیست ها نیز بنام های دیگری کشته شده باشند.

خلاصه سوانح رفیق زنده یاد اکرم یاری



در سال ۱۳۲۰ خورشیدی، در ولسوالی جاغوری ولایت غزنی، در خانواده عبدالله پسر یار محمد، که یک منتفذ محلی بود فرزندی به دنیا آمد که نامش را محمد اکرم گذاشتند. محمد اکرم در سال های نوجوانی نام خانوادگی خود را طبق رسم معمول خانوادگی از پدر کلان پدری اش گرفت و معروف به اکرم یاری شد. او دوران کودکی اش را در همان محل زادگاهش سپری نموده و تحصیلات ابتدایی را نیز در همان محل به پایان رساند.

عبدالله پدر محمد اکرم بخاطر اینکه اولین مروج معارف عصری در جاغوری بود، به پدر معارف در جاغوری معروف شد. محمد سرور یاری بزرگترین پسر عبدالله که اولین ثمره ترویج معارف عصری در خانواده عبدالله بود، با استفاده از بورس تحصیلی دولتی برای تحصیلات عالی به امریکا فرستاده شد. لیاقت تحصیلی محمد سرور باعث گردید که در جریان تحصیلات در امریکا بنا به تحریکات عوامل دربار به قتل برسد. جنازه او در یک تابوت سربسته به کابل انتقال یافت و بنا به دستور دربار به همان صورت سربسته در قبرستان سخی به خاک سپرده شد. هیچ کسی از خانواده محمد سرور، به شمول پدر و مادرش، نتوانستند جنازه او را مستقیماً ببینند. در میان اهالی کابل این افواه وسیعاً پخش شد که محمد سرور بنا به دستور پسر ظاهرشاه توسط یک موتر به قتل رسیده است و چون جنازه اش شکل توته ای از گوشت و استخوان را داشته، دربار اجازه نداده است که کسی جنازه را ببیند. مقبره محمد سرور یاری به «قبر شهید» معروف شد و به یک زیارتگاه عمومی اهالی کابل مبدل گردید.

محمد اکرم یاری پس از فراغت از لیسه حبیبیه کابل، شامل دانشکده ساینس دانشگاه کابل گردید. وی پس از فراغت از پوهنخی ساینس پوهنتون کابل، شغل معلمی را برگزید و در لیسه نادریه کابل به تدریس مشغول گردید.

اکرم یاری جوان هنوز متعلم مکتب بود که با تأثیر پذیری از برادر بزرگترش (زنده یاد صادق علی یاری) با آثار مارکسیستی- لنینیستی آشنا شد. در آن موقع یعنی دهه ۳۰ شمسی که دوره صدارت استبدادی سردار دیوانه (داود خان) بود محافل کوچکی از روشنفکران چپ در کابل شکل گرفته بود که به مطالعه آثار مارکسیستی- لنینیستی می پرداختند و در میان خود شان به جروبحت های محلی ادامه می دادند.

وقتی دوره صدارت استبدادی سردار دیوانه به پایان رسید و دوره دموکراسی کذایی ظاهر شاهی آغاز گردید، تقریباً بلافاصله یک تعداد از چهره های معلوم الحال به اصطلاح چپ که کارنامه های خاینانه شان در مبارزات دوره هفت شورا و سال های بعد از آن تبارز آشکار یافته بود، تحت رهبری عناصر فاسدی چون نورمحمد تره کی و ببرک کامل در اوایل زمستان ۱۳۴۳، حزب دموکراتیک

دولت استبدادی ظاهر شاه بخاطر تسلی و دلجویی عبدالله و منتفذین و اهالی منطقه و برای اینکه بتواند از خیزش و شورش در منطقه علیه خود جلوگیری نموده و نفوذش را در منطقه گسترش دهد، اکرم خورد سال را لقب شهزادگی داد. اما وقتی که این طفل بزرگتر شد و به سنین نوجوانی پا گذاشت، بنا به خواست مکرر ظاهرشاه و ترس و علایق پدر در واقع به حیث گروگان به دربار فرستاده شد. رسم گروگان گیری از خانواده های با نفوذ و امیران تابع سلطنت مرکزی توسط دربار سنت قدیمی ای بود که تا آن زمان هم وجود داشت و فقط شکل ظاهری آن فرق کرده بود. با توجه به سنت دیرپای متذکره و با توجه به تاریخ گذشته کشور، اکرم نوجوان مدت چهار سال را در دربار با احساس یک گروگان و حتی بدتر از آن، بنا به گفته خودش، با احساس یک برده بسر برد. وقتی به سن جوانی پا گذاشت، دیگر نتوانست با چنان وضعیتی سازگاری نماید. دست به بغاوت زد و علیرغم مخالفت دربار و شاه و مخالفت ترس آلود پدر، از دربار خارج گردید و زندگی ساده پر افتخار در میان توده های مردم را به زندگی پر از ناز و نعمت ولی حقیرانه و برده وار در دربار ترجیح داد.

در جریان سرکوب یک تظاهرات وسیع نوده یی جریان شعله جاوید، اکثریت رهبران جریان را دستگیر کرده و به زندان انداخت. علیرغم این سرکوب، تظاهرات وسیع ۱۵۰۰۰۰ نفری شعله یی ها در اول ماه می ۱۳۴۸ به عنوان بزرگترین تظاهرات توده یی ثبت تاریخ سیاسی افغانستان گردید. اما از جانب دیگر دستگیری تعداد زیادی از رهبران جریان، که در میان آنها بعضی از رهبران سازمان جوانان مترقی نیز شامل بودند، باعث گردید که نشست عمومی سوم سازمان، نه در میزان سال ۱۳۴۸ بلکه در میزان سال ۱۳۴۹ یعنی سه سال بعد از نشست قبلی دایر گردد.

فقط چند ماه بعد از نشست عمومی سوم سازمان جوانان مترقی بود که رفیق اکرم یاری به مریضی جانگاہی مبتلا گردید، مریضی ای که برای چند سال توان پیشبرد فعالیت سیاسی منظم را از وی سلب نمود. رفیق اجباراً از کار و پیکار ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی سازمانی کناره گیری کرد. در واقع از همان زمان بود که فعالیت های سازمان جوانان مترقی سیر نزولی را در پیش گرفت و پس از نشست عمومی چهارم در میزان سال ۱۳۵۱ عملاً و سریعاً با فروپاشی مواجه گردید.

رفیق بعد از بهبود نسبی وضعیت صحتی اش، راه رفتن به روستا را در پیش گرفت و در قریه زادگاهی اش در ولسوالی جاغوری مستقر گردید. مریضی جانگاہ هنوز هم او را آزار می داد، اما علیرغم آن جمعی از روشنفکران محل را گرد خودش جمع کرده و آموزش آنها را ادامه داد، در رابطه با حقوق دهقانان، تقلیل میزان بهره مالکانه، لغو بیگاری، لغو نوکری خانگی زنان دهقان و غیره، اصلاحات مهمی را شخصاً مورد اجرا قرار داده و یک حرکت دهقانی در سطح محل به وجود آورد، برای ایجاد تشکلات توده یی مبارزه کرد و نوشته های انقلابی ای را به رشته تحریر در آورد. او شریک زندگی اش را از میان یک خانواده دهقانی فقیر، که هیچ پیوندی از لحاظ طایفه یی و موقعیت اجتماعی با خوانین نداشت، برگزید. همه این فعالیت ها و بخصوص دامن خوردن حرکت دهقانی در محل، بر خوانین هم طایفه اش و حکومت محلی گران آمد و این باعث جلب و احضار او توسط حکومت محلی در زمان داود شاهی گردید. با وجود این به دلیل ترس از بروز عکس العمل توده یی وسیع علیه حکومت وقت، نتوانستند او را به محاکمه بکشند و زندانی نمایند.

رفیق اکرم یاری در زمانی که زندگی روستایی را در پیش گرفته بود، مدافع پیگیر مبارزه برای تشکیل حزب کمونیست، مخالف جبهه سازی های پیش از وقت، مدافع سرسخت جنگ توده یی طولانی و مخالف کودتاگری بود و نظراً و عملاً برای این موضعگیری هایش مبارزه کرد.

صرفاً چند ماه بعد از کودتای رویونیستی هفت ثور ۱۳۵۷ بود که رفیق اکرم یاری توسط کودتاگران دستگیر گردید، اما پس از مدت کوتاهی دوباره رها شد. ولی در ماه حوت ۱۳۵۷ مجدداً دستگیر گردید و به زندان انداخته

حلق افغانستان را به مثابه بلندگوی ایدیولوژیک-سیاسی رویونیست ها و سوسیال امپریالیست های تازه به قدرت رسیده در شوروی تاسیس کردند.

در این زمان بود که رفیق اکرم یاری نقش پیشرونده تاریخی ای در موضعگیری علیه رویونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی و رویونیست های مزدور آنها در افغانستان بر عهده گرفت. کسان زیادی از عناصر چپ در آن زمان بنا به سوابق خائنه رهبران حزب نو تشکیل شده رویونیست، علیه آنها موضعگیری داشتند. اما این رفیق اکرم یاری بود که با موضعگیری علیه رویونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی و رویونیست های مزدور آنها در افغانستان، مخالفت متذکره را، که بعضاً با نوسانات شدید سیاسی و حتی گرایش بطرف رویونیست ها همراه بود، از یک پایه ایدیولوژیک-سیاسی اصولی و مستدل برخوردار نمود. این پایه که از لحاظ بین المللی توسط حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون به وجود آمده بود، اساس و مبنای جنبش مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه دون اندیشه را در افغانستان به وجود آورد.

سازمان جوانان مترقی به مثابه یک سازمان مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه دون اندیشه و ضد رویونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی و رویونیست های بومی مزدور آنها، بخاطر پیشبرد مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم، در ۱۳ میزان سال ۱۳۴۴ به وجود آمد. معهدا رفیق اکرم یاری در کنگره موسس سازمان نتوانست موضعگیری علیه رویونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی را رسمیت ببخشد. سنتریست های درون سازمان جوانان مترقی به بهانه روشن نبودن کافی وضعیت جنبش کمونیستی بین المللی در رابطه با موضعگیری علیه آنها، موضعگیری رسمی درین مورد را به تعویق انداختند. اما دو سال بعد در نشست عمومی سازمان در میزان ۱۳۴۶، که گویا دیگر وضعیت جنبش کمونیستی بین المللی به قدر کافی روشن شده و سنتریست های درون سازمان خلع سلاح شده بودند، رسمیت موضعگیری متذکره تامین گردید.

سازمان جوانان مترقی چند ماه بعد از نشست عمومی دوم سازمان و به پیروی از فیصله های آن، جریده شعله جاوید را به عنوان ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین به دست نشر سپرد. این جریده به سرعت به یک نشریه توده یی در میان روشنفکران، کارگران و توده های فقیر مبدل گردید و علیرغم اینکه صرفاً توانست تا شماره یازدهم منتشر گردد و پس از آن با سرکوب و سانسور ارتجاع حاکم مواجه شده و از نشر باز ماند، توانست جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) را به مثابه وسیع ترین جریان سیاسی رزمنده آن روز در افغانستان به وجود بیاورد.

سیاست سرکوب جریان شعله جاوید بعد از توقیف جریده شعله جاوید نیز ادامه یافت و قوای ضربه پولیس ارتجاع

مبارزات امواج نوینی در جنبش کمونیستی بین المللی به تکاپو افتادند و احزاب و سازمانهای کمونیستی نوینی در تمام نقاط جهان پا به عرصه وجود گذاشتند.

جنبش کمونیستی افغانستان که بر پایه طبقاتی پرولتاریای جوان کشور و در اثر مساعد شدن نسبی اوضاع سیاسی در اوایل دهه چهل پایه گذاری شد؛ مایه فکری و سیاسی حرکت خود را از مبارزات تیوریک حزب کمونیست چین به رهبری مانوتسه دون اخذ کرده و بصورت موجی از امواج نوین جنبش کمونیستی بین المللی تبارز نمود و رو در روی رویونیوزم خروشچفی و دنباله روان بومی آن در افغانستان قرار گرفت.

اولین کنگره سازمان جوانان مترقی افغانستان، با الهام از موضعگیری های ایدیولوژیک- سیاسی حزب کمونیست چین به رهبری مانوتسه دون علیه رویونیوزم خروشچفی، برگزار گردیده و اولین سازمان کمونیستی افغانستان بر اساس مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مانوتسه دون، تحت رهبری ایدیولوژیک- سیاسی رفیق جانباخته اکرم یاری پا به عرصه وجود گذاشت. مبارزات سازمان جوانان مترقی، از جمله انتشار جریده شعله جاوید، تاثیرات فکری و سیاسی عمیقی بر جامعه ما وارد نموده و جریان سیاسی انقلابی جامعه ما، یعنی جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) را بصورت بزرگترین و با نفوذ ترین جریان سیاسی کشور به وجود آورد و در متن آن جنبش کمونیستی مائونیستی نو بنیاد ما شکوفا گردید.

به این صورت است که نقش تاریخی رفیق جانباخته اکرم یاری در پایه گذاری سازمان جوانان مترقی و در نتیجه براه افتادن جنبش کمونیستی مائونیستی در افغانستان برجسته می گردد. در واقع این رفیق جانباخته اکرم یاری بود که برای اولین بار در افغانستان در اثر مطالعات و تحقیقات تیوریک خود دریافت که مبارزه و کشمکش میان حزب کمونیست چین و حزب کمونیست شوروی صرفاً در بر گیرنده یکسلسله اختلافات تیوریک و سیاسی بین دو حزب و در نتیجه بین دو دولت نیست، بلکه مبارزه و کشمکشی است میان مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مانوتسه دون و رویونیوزم مدرن. حتی در آن موقع برادر بزرگ رفیق یاری که اولین استاد او در آموزش تیوری های کمونیستی بود، نتوانسته بود این موضوع را بصورت دقیق و روشن درک نماید. به همین خاطر بود که رفیق جانباخته اکرم یاری به عنوان اولین پیشگام جنبش کمونیستی مائونیستی افغانستان برله مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مانوتسه دون و بر علیه رویونیوزم خروشچفی به موضعگیری ایدیولوژیک- سیاسی روشن پرداخت و پایه ایدیولوژیک- سیاسی اصولی بین المللی و کشوری برای ایجاد یک سازمان مائونیستی مستقل از رویونیوست های "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" به وجود آورد.

قبل از آنکه پیشگامان جنبش کمونیستی مائونیستی افغانستان و در رأس آنها رفیق جانباخته اکرم یاری در

شد. تا همین اواخر کسی به درستی نمی توانست که شمع زندگی رفیق چه زمانی توسط رویونیوست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی خاموش گردیده است. در لیست تقریباً ۴۵۰۰ نفری ای که در ماه میزان سال جاری منتشر گردید، شماره رفیق 4383 است و تاریخ جانباختن رفیق ۷ قوس ۱۳۵۸ خورشیدی، یعنی تقریباً یک ماه قبل از تجاوز و لشکر کشی سوسیال امپریالیست های شوروی بر افغانستان، در آخرین روزهای حکمروایی حفیظ الله امین، نشان داده شده است. طبق لیست منتشره فقط در همین روز شمع زندگی ۳۵۰ نفر از زندانیان توسط کودتاگران هفت توری خاموش گردیده است. در لیست منتشره اتهام وارده بر رفیق ناروشن است و در آن فقط گفته شده است که:

« ۳۸۳ - محمد اکرم یاری - ولد عبدالله - مسکونه جاغوری - معلم »

نقش تاریخی رفیق جانباخته اکرم یاری به عنوان اولین پیشگام جنبش کمونیستی مائونیستی افغانستان

مسلط شدن باند رویونیوست خروشچف و شرکاء در اثر یک کودتای درون حزبی بر حزب کمونیست شوروی ضربه بزرگی را بر پیکره عظیم جنبش کمونیستی بین المللی وارد نمود. این رویداد حزبی را که انقلاب کبیر اکتوبر را رهبری کرده و به پیروزی رسانده و به ایجاد اولین دولت سوسیالیستی در جهان موفق گردیده بود و سومین انترناسیونال کمونیستی را در جهان رهبری نموده بود، از یک حزب کمونیست به یک حزب رویونیوست مبدل نمود و اولین دولت سوسیالیستی جهان را به یک دولت سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داد. قدرتگیری رویونیوزم مدرن در شوروی باعث گردید که در سطح بین المللی نیز رویونیوزم بر تعداد زیادی از احزاب کمونیست جهان مسلط گردد. به عبارت دیگر باند رویونیوستی خروشچف و شرکاء علیرغم خیانت به مارکسیزم - لنینیزم توانست از اعتبار و حیثیت حزب کمونیست شوروی و دولت سوسیالیستی شوروی استفاده برده و اکثریت احزاب کمونیست جهان را به دنبال خود بکشاند.

در چنین شرایطی حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانیه مسئولیت سترگ پیشبرد مبارزه علیه رویونیوزم و پاکیزه نگه داشتن جنبش کمونیستی بین المللی را بر عهده گرفتند. مبارزات تیوریکی که بخصوص از طرف حزب کمونیست چین به رهبری مانوتسه دون علیه رویونیوزم خروشچفی براه انداخته شد و در ادامه خود تا سطح انقلاب فرهنگی در چین تکامل پیدا نمود، به درستی راه خروج از بن بست ناشی از بروز رویونیوزم خروشچفی را برای جنبش کمونیستی بین المللی نشان داد. با الهام ازین

کمونیستی مائونیستی کشور به وجود آورد. جنبش کمونیستی مائونیستی کشور و همچنان جنبش دموکراتیک نوین کشور (جریان شعله جاوید) در طول سالها مبارزه و تحمل قربانی های بیشمار بحیث یک جنبش مارکسیستی-لنینیستی - مائونیستی و همچنان یک جنبش دموکراتیک نوین در جامعه افغانستان تثبیت گردید که جمع بزرگ تقریباً ۳۰۰ نفره جانباختگان شان در لیست منتشره، صرفاً بخش کوچکی از این قربانی ها به شمار می رود.

مارکسیزم-لنینیزم - اندیشه مانوتسه دون (امروز مائونیزم) که از همان ابتدای پیدایش جنبش کمونیستی مائونیستی کشور مرز بین کمونیست ها و رویزیونیست ها را از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی مشخص کرد، کینه و نفرت عمیق دشمنان جنبش کمونیستی و طبقه کارگر افغانستان را علیه خود بر انگیخت. دشمنان رنگارنگ طبقه کارگر و جنبش کمونیستی افغانستان هیچ گاهی کینه و نفرت عمیق شان از مائونیست ها را پنهان نکرده اند. بخصوص پس از کودتای هفت ثور و تجاوز نیروهای نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی بر مین ما و اشغال آن و برپائی مقاومت حماسه آفرین توده های کشور، هزاران تن از منسوبین جنبش کمونیستی مائونیستی کشور و جنبش دموکراتیک نوین کشور بنام مائونیست و شعله یی از جانب رویزیونیست های مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی و نیز توسط نیروهای رجعتگرای وابسته به امپریالیزم غرب به شهادت رسیده اند.

این کینه ورزی و خصومت نسبت به مائونیست ها و دموکرات های نوین، از طرف رویزیونیست های خروشچفی وطنی و سوسیال امپریالیزم شوروی، تا آن زمانی که سوسیال امپریالیزم وجود داشت و رویزیونیست های وطنی بر سر قدرت بودند به شدت ادامه داشت. اگر امروز بقیه الجیش قاتلین دیروز ما به بوداهای صلح طلب در قبال مائونیست ها و شعله یی ها مبدل شده اند نباید فراموش کرد که صلح طلبی امروزی شان نیز در راستای خدمتگذاری به اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ کنونی است و نه در جهت مخالفت با آنها و مبارزه علیه شان. صلح طلبی امروزی آنها در قبال "مائونیست ها" و "شعله یی ها" در واقع صلح طلبی در قبال "مائونیست ها" و "شعله یی های" دیروزی تسلیم شده به اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ است و نه در قبال مائونیست های راستین و باورمند به مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشاندۀ.

بر اساس همین واقعیت های عیان و انکار ناپذیر است که در جامعه افغانستان- همانند تمامی جوامع دیگر در شرایط فعلی - مارکسیزم-لنینیزم - مائونیزم آن محک آزمایشی است که کمونیست ها را از رویزیونیست ها و به بیان دیگر و متعارف مردم ما شعله ایها را از "خلقی ها" و پرچمی ها و سایر رویزیونیست ها تفکیک می نماید. این محک در جامعه ما آنچنان تثبیت شده است که هر عنصر "چپ" مخالف مانوتسه دون در ردیف "خلقی ها" و پرچمی ها قرار می گیرد.

امر ایجاد سازمان جوانان مترقی و پایه گذاری جنبش کمونیستی مائونیستی کشور توفیق حاصل نمایند، فضای تیر و تازی که در اثر تسلط رویزیونیزم خروشچفی بر حزب کمونیست شوروی و به تبعیت از آن بر تعداد زیادی از احزاب کمونیستی در جهان سایه شوم خود را گسترانده بود، خفاشان شوم باند ضد دموکراتیک و ضد خلق "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" را در محیط سیاسی کشور به پرواز در آورد. رویزیونیست ها و سوسیال امپریالیست های حاکم بر حزب و دولت "شوروی" عناصر فاسد و بد نامی را که فساد سیاسی گذشته شان کاملاً عیان و آشکار بود با خود موافق یافتند و با برگذاری کنگره موسس این باند ضد دموکراتیک و ضد خلق در اواخر سال ۱۳۴۳، بلند گوی ایدئولوژی و سیاست رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی شانرا در افغانستان بوجود آوردند.

در آن شرایط فقط و فقط الهامگیری از مواضع اصولی ایدئولوژیک - سیاسی حزب کمونیست چین بر مبنای ایدئولوژیک مارکسیزم-لنینیزم- اندیشه مانوتسه دون علیه رویزیونیزم خروشچفی بود که توانست زمینه اصولی حرکت های مستقل اولیه پیشگامان جنبش کمونیستی مائونیستی کشور و در راس آنها رفیق جانباخته اکرم یاری از رویزیونیست ها را که به ایجاد سازمان جوانان مترقی منجر گردید، از لحاظ تشکیلاتی مساعد گرداند.

بہتر است این حقیقت را از زبان "جرقه" نشریه "املا" بشنویم:

"جرقه" در صفحه ۲۹ شماره هشتم خود چنین می نویسد.

« یک نکته شایان توجه در مسیر روشن شدن افق ایدئولوژیک سازمان در خود هسته حتی قبل از دعوت کنگره موسس عبارت از این بود که پس از مشاجره گرم و سازنده بدین قرار میرسد که کدر رهبری حزب کمونیست(ب) شوروی به م - ل پشت کرده و حامل پیام رویزیونیزم معاصر است و حزب کمونیست چین از پایگاه م - ل برخاسته و در جدال ایدئولوژیک سیاسی بین چین و شوروی حق بجانب چین است... باید یاد آوری شود که مبارز شهید اکرم یاری در آن موقع این دانش را داشت و در مشاجرات وی توضیح کرد که چین برحق است. »

در زمان برگذاری کنگره موسس "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" حتی کسانی مثل "سمندر" که بخوبی از کارنامه های ننگین رهبران حزب فوق الذکر در جریان مبارزات دوره هفت شورا اطلاع داشتند، در مورد آنها شدیداً دچار توهم بودند. اگر موضعگیری روشن و قاطع و مبارزات اصولی رفیق جانباخته اکرم یاری نمی بود، تاریخ افغانستان سمندر را نیز مثل کسان دیگری در لیست موسسین "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" می گنجاند.

جنبش دموکراتیک نوین عظیمی که به دنبال سازمان جوانان مترقی در شکل جریان شعله جاوید براه افتاد، در متن و بطن خود میدانی برای گسترش و تعمیق جنبش

۱ - سنتریزم:

حاملین سنتریزم با وجودیکه از باند "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" فاصله داشتند، اما از لحاظ ایدئولوژیک و بر مبنای مارکسیزم-لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون مرزبندی شان با رویزیونیزم خروشچفی روشن نبود. سنتریست ها قبل از تشکیل کنگره سازمان جوانان مترقی علیه رویزیونیزم خروشچفی موضعگیری ایدئولوژیک-سیاسی نداشتند و حاضر نبودند علیه رویزیونیزم خروشچفی موضع گرفته و مواضع حزب کمونیست چین را مورد تائید قرار دهند. علیرغم مبارزات تیوریک رفیق جانبخته اکرم یاری که سنتریست ها را ظاهراً در سنگر دفاع از موضعگیری های ضد رویزیونیزم خروشچفی قرار داد، آنها توانستند از موضعگیری روشن و صریح علیه رویزیونیزم خروشچفی در کنگره اول سازمان جوانان مترقی جلوگیری نمایند.

در کنگره دوم سازمان جوانان مترقی، موضعگیری ضد رویزیونیزم خروشچفی بر مبنای مارکسیزم-لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون توسط رفیق اکرم یاری و سایر عناصر استوار مارکسیست - لنینیست- مائوتسه دون اندیشه رسماً تثبیت گردید. اما سنتریست ها که موضعگیری شان بر مبنای اصولی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون استوار نبود، این موضعگیری سازمان را عمیقاً نپذیرفتند و هرگز در موضع قاطع دفاع از مبارزه علیه رویزیونیزم قرار نگرفتند.

سنتریست ها در مبارزات شان علیه رویزیونیزم های "خلق" و پرچم، نه بر اساسات ایدئولوژیک مارکسیزم-لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون، بلکه بر جنبه های منفی اخلاقی افراد سرشناس رویزیونیزم تکیه میکردند.

پس از براه افتادن تبلیغات زهر آگین آوانتوریست ها و اکونومیست ها علیه رهبری سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید، سنتریست ها عملاً به بلند گویان آنها مبدل گردیده، چه در درون زندان و چه در بیرون زندان به زهر پراگنی علیه رهبری سازمان جوانان مترقی و بخصوص علیه رفیق اکرم یاری مصروف شدند.

سنتریست ها در طول مدت جمهوریت قلابی داود خان به حالت ساکت و غیر فعال بسر می بردند. پس از آنکه رفیق جانبخته توریالی علیه اکونومیزم گروه انقلابی موضع گرفت و گروه وی به صورت مستقل به فعالیت پرداخت، با نزدیک شدن به سنتریست ها ایشان را از حالت غیر فعال بیرون نموده و به فعالیت واداشت. محفل فعال شده رفیق توریالی و سنتریست ها بعنوان یکی از محافل تشکیل دهنده "ساما" در تاسیس این سازمان سهم گرفت.

از آنجائیکه سنتریست ها مرزبندی دقیق ایدئولوژیک - سیاسی بر مبنای مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون علیه رویزیونیزم نداشتند. در "ساما" با " تازه

انحراف از مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم تنها به معنی مخدوش ساختن مرز میان مارکسیزم و رویزیونیزم نیست، بلکه ناسپاسی نسبت بخون هزاران جانبخته جنبش کمونیستی مائونیزم کشور و جنبش دموکراتیک نوین کشور، که بنام مائونیزم و شعله بی جان باخته اند نیز به شمار میرود. در واقع باید گفت که جنبش کمونیستی ای بغیر از جنبش تثبیت شده مارکسیستی لنینیستی - مائونیزم در افغانستان وجود ندارد، جنبشی که پیشگام اولیه و بنیانگذار آن بحق آن رفیق جانبخته اکرم یاری است.

اپورتونیزم و انحرافات در درون سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید

سازمان جوانان مترقی بمثابه اولین سازمان کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه توانست نقش تاریخی برجسته ای در حیات سیاسی افغانستان و مبارزات انقلابی خلق های ما بازی نماید. این سازمان به عنوان سازمان رهبری کننده جریان شعله جاوید و مهم تر از آن به عنوان سازمان پایه گذار جنبش کمونیستی مائونیزم کشور از افتخارات و دستاوردهای بزرگی برخوردار گردید.

ولی سازمان جوانان مترقی که یک سازمان نوین بود و به علت عدم موجودیت پراتیک مبارزات کمونیستی قبلی در جامعه از تجارب مبارزات قبلی و استفاده از آن تجارب محروم بود؛ در بطن خود گرایشات و انحرافات اپورتونیزم متعددی را حمل میکرد. خط ایدئولوژیک - سیاسی اصولی ای که در ابتدا به رهبری رفیق زنده یاد اکرم یاری بر سازمان مسلط گردید برای تعمیم و استحکام خود به زمان و پراتیک مبارزاتی بیشتر نیاز داشت تا نواقص و کمبودات معین را اصلاح کرده و اصولیت های انقلابی خود را بطور روز افزون تعمیق و گسترش بدهد.

در شرایطی که هنوز حزب کمونیست تشکیل نشده بود و سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید بطور کل در چهارچوب فعالیت های شهری محدود باقیمانده بودند و نتوانسته بودند در دهات و در میان دهقانان تکیه گاه مبارزاتی توده بی برای شان فراهم نمایند، انحرافات و گرایشات اپورتونیزم درون سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید از یکطرف و توطئه ها و دسائیس ارتجاع و امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم از سوی دیگر دست بدست هم داده و سازمان را بسوی نابودی کشاند و جریان را در بحران فرو برد.

خطوط انحرافی مهم را بطور مختصر مورد ارزیابی قرار میدهیم:

در رابطه با تیوری رویزیونیستی سه جهان، با وجودیکه در چوکات "املا" و بر روی صفحات جرقه موضعگیری ایدیولوژیک سیاسی صورت گرفت، ولی در عین حال رسمیت برنامه "ساوو" که دولت بر سر اقتدار در چین را یک دولت سوسیالیستی می شناخت، به قوت خود باقی ماند. همچنان تماس رسمی "ساوو" با سفارت چین در پاکستان را "املا" از جنبش کمونیستی کشور مخفی نگه داشته و با آن مسئله بر خورد قاطع نکرد. وقتی این قضیه برای جنبش کمونیستی کشور روشن گردید و به عنوان یک قضیه ایدیولوژیک - سیاسی روی آن تاکید صورت گرفت، "املا" در مسیر بحران و فروپاشی قرار گرفت.

همچنان با وجودی که در شماره اول جرقه از طرف "املا" علیه رویزیونیزم خواجه بی موضعگیری شد، ولی بعدها با وجودیکه این موضعگیری اولیه رسماً مورد تردید قرار نگرفت، اما در صحبت های شفاهی از موجودیت رویزیونیزم در البانیه انکار گردید. البته کاملاً روشن بود که مواضع "املا" روز بروز بطرف رویزیونیزم خواجه بی نزدیکتر میشد، زیرا که عدم قبول اندیشه مائوتسه دون این گرایش را به وجود می آورد که سر انجام "املا" را به مواضع رویزیونیزم خواجه بی و یا گودال شبه تروتسکیستی دیگری سقوط دهد.

"املا" که در طول چند سال فعالیت نشراتی اش مائوتسه دون را یک مارکسیست - لنینیست کبیر می دانست، ولی از قبول اندیشه مائوتسه دون ابا می ورزید و به این ترتیب خط سنتریستی را تعقیب می نمود، سرانجام با برآمد "املا" - بخش مائوتسه دون اندیشه "یا در واقع در اثر فشار مبارزاتی بخش های باورمند به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون کاملاً به بحران افتاد و به سرعت فروپاشید.

حالا دیگر چندین سال است که هم "ساوو" و هم "املا" از بین رفته اند و فعالیتی ندارند. تنها درین اواخر اشخاص منفردی که قبلاً مربوط به "ساوو" یا "املا" بوده اند، یکبار دیگر منش سنتریستی خود را تبارز داده و با براه انداختن بحث های بی پایه و عجیب و غریب انترنیستی و آنهم در خارج از کشور خواسته اند تبارز و برآمدی داشته باشند که ما درینجا فرصت پرداختن به بحث های متذکره را نداریم.

۲ - پاسیفیزم:

این گرایش پس از حوادث سال ۱۳۴۷ در درون سازمان جوانان مترقی بصورت مخالفت با مبارزات سازمان و جریان خود را متبارز ساخت. پاسیفیست ها به مبارزات سازمان مهر چپروی زده و خواستار آن شدند که باید از فعالیت های عملی و سهم گیری سازمان در مبارزات روشنفکران و کارگران کاسته شود. آنها نه تنها یک سلسله فعالیت های عملی ضروری و کاملاً درست سازمان را بنام چپروی مورد حمله قرار دادند بلکه حتی ضربه ماه جوزای ۱۳۴۷ را، که اساساً بعلت غیر فعال بودن سازمان

اندیشان " کهنه اندیش (رویزیونیست ها) یکجا شده و در پهلوی جناح مربوط به رفیق جانباخته مجید کلکانی در طرح های قیامی کودتا گرایانه سهم گرفتند.

سنتریست ها بعد از انشعاب از "ساما" با ایجاد سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی "ساوو" تمایلات سنتریستی شانرا در قبال رویزیونیزم خروشچفی در برنامه این سازمان تبارز دادند. "ساوو" علیه رویزیونیزم سه جهاتی موضع نگرفت و دولت تحت رهبری رویزیونیست های سه جهانی چین را به عنوان یک دولت سوسیالیستی مورد تائید قرار داد. هم چنان در برنامه "ساوو" علیه رویزیونیزم چپ نمای خواجه بی موضع گرفته نشد و دولت حاکم بر البانیه به عنوان یک دولت سوسیالیستی مورد تائید قرار گرفت.

در سال های بعد که "ساوو" در همراهی با کسان دیگری در چوکات "اتحاد مارکسیست - لنینیست های افغانستان" (املا) بصورت سنتریستی به فعالیت مشغول شد، ظاهراً مواضع قاطعی علیه رویزیونیزم خروشچفی و سه جهانی و خواجه بی ها اتخاذ کرد. ولی مضمون این حرکت جدید همچنان سنتریستی و میانه گزینی باقی ماند، منتها در قالب عبارات و لفافه های جدید و تازه.

سنتریست ها که روزی در سازمان جوانان مترقی از اتخاذ موضعگیری روشن علیه رویزیونیزم خروشچفی ابا می ورزیدند و سر انجام در اثر مبارزات تیوریک مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه ها ظاهراً به مواضع آنها تسلیم شدند، مدت ها بعد در چوکات "املا" و از حلقوم "جرقه" زیاده روی های سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید، در مبارزه علیه رویزیونیزم خروشچفی را به باد انتقاد گرفتند و ازین بابت شکوه و شکایت سر دادند. به نظر آنها سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید می بایست از شدت مبارزه علیه رویزیونیزم خروشچفی و باند های رویزیونیست وطنی می کاست و در عوض بیشتر علیه دولت فیودالی به مبارزه می پرداخت؟! در حالی که سازمان و جریان مکلفیت داشتند که در عین تشدید مبارزه علیه دولت فیودال - کمپرادور، مبارزه علیه باندهای رویزیونیست وطنی را نیز بصورت جدی پیش ببرند.

در طول سالیان متمادی هزاران فرد منصوب به جنبش کمونیستی مائونیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور از طرف رویزیونیست های مزدور و اربابان سوسیال امپریالیست شان آنچنان به خاک و خون غلطیدند که پس از گذشت چند دهه تازه در می یابیم که بعضی از آنها در چه زمانی جانباخته اند. ولی خون همه این جانباختگان نتوانست مواضع انحرافی سنتریست ها را کاملاً دیگرگون سازد و حالت منفور دلسوزانه شانرا نسبت به رویزیونیست های خروشچفی که به نظر آنها بیش از حد مورد اماج حملات سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید قرار گرفته بودند، از بین ببرد.

۳- آوانتوریزم:

محفل حامل آوانتوریزم (محفل انجنیر عثمان) در انتشار جریده شعله جاوید در پهلوی اعضای سازمان جوانان مترقی سهم داشت، ولی افراد این محفل در سازمان عضویت نداشتند. گرچه آوانتوریزم این محفل در تظاهرات مربوط به جریان دموکراتیک نوین هم تبارزات عملی ای داشت ولی برآمد رسمی و علنی آنرا باید مربوط به انتشار "پس منظر تاریخی" دانست.

آوانتوریزم ها که از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی با مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مانوتسه دون پیوند عمیق نداشتند و تحت تاثیر افکار و نظریات چریکی چه گوارائی قرار داشتند، در "پس منظر تاریخی" و سایر نوشته های شان به نفی ضرورت عاجل ایجاد حزب پرولتری پرداخته و طرح تقدم جنگ چریکی نسبت به حزب کمونیست را پیش کشیدند و حتی ایجاد سازمان را فقط و فقط در جریان جنگ چریکی قابل اجرا اعلام کردند. افکار ضد مارکسیستی در آوانتوریزم ها تا آن حدی نیرومند بود که تاریخ جامعه ما را که مانند تاریخ تمام جوامع طبقاتی اساساً عبارت است از تاریخ مبارزه طبقات مختلف؛ بصورت تاریخ مبارزاتی بین قبایل و اقوام مختلف در آوردند و حتی موجودیت جریان های مختلف سیاسی کشور را نه به طبقات مختلف اجتماعی بلکه به ملیت ها و اقوام مختلف کشور منسوب کردند. اینها ایجاد سازمان جوانان مترقی و پیدایش جریان دموکراتیک نوین در اثر رهبری این سازمان را به توطئه دربار نسبت دادند و مبارزات ضد ریزونیستی سازمان جوانان مترقی و شعله جاوید را مبارزه انتی کمونیستی در تحت رهبری سی آی ای و انتلجینت سرویس خواندند.

محفل انجنیر عثمان به دنبال سالها فعالیت ضد سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید در اواسط زمامداری داود خان دچار انشعاب شده و دو تن از گردانندگان اصلی این محفل (انجنیر عثمان و مضطرب باختری) از مبارزه سیاسی کاملاً کناره گیری کردند. یکی از جناحهای انشعابی این محفل بصورت مستقل به فعالیت خود ادامه داد (گروپ میرویس و عزیز طغیان)؛ ولی یک جناح انشعابی دیگر این محفل یعنی گروپ زنده یاد مجید کلکانی به گروه انقلابی داکتر فیض نزدیک شد و مدت تقریباً سه سال با گروه انقلابی فعالیت مشترک داشت.

گروپ زنده یاد مجید کلکانی بعد از قطع رابطه با گروه انقلابی، با نظرات کم و بیش آوانتوریزمی و تا حدی ترکیب شده اش با اکونومیزم گروه انقلابی، پس از پیوند مجدد با جناح انشعابی دیگر پس منظر و نیز جلب گروپ ها و دسته های دیگر، به عنوان یکی از محافل سه گانه "ساما" در تشکیل این سازمان سهم گرفت. افکار آوانتوریزمی - اکونومیستی این محفل در حرکات کودتا گرایانه سال ۱۳۵۷ جبهه متحد ملی خود را تبارز داد. این محفل در ایجاد "ساما" رول مهمی ایفا نمود.

و تعطیل جلسات کمیته مرکزی آن در اثر پیشنهاد فرد مسئول تظاهرات (سمندر) که چهره اصلی سنتریست در درون س. ج. م. بود، بر سازمان و جریان وارد گردید، به چپروی های سازمان نسبت دادند.

پاسیفیست ها تا زمان دایر شدن کنگره سوم سازمان جوانان مترقی به مخالفت خود، علیه مشی مرکزیت

سازمان تحت رهبری رفیق زنده یاد اکرم یاری، ادامه دادند. در کنگره سوم سازمان جوانان مترقی عناصری که تا قبل از کنگره، خود شانرا در موضع بینابینی میان مشی مرکزیت سازمان و طرحات پاسیفیست ها قرار داده بودند، از لحاظ تشکیلاتی جانب پاسیفیست ها را گرفتند و آنها در کمیته مرکزی سوم سازمان اکثریت پیدا نمودند. پس از کنگره سوم سازمان و به دنبال مرضی رفیق اکرم یاری که منجر به کناره گیری جبری اش از فعالیت های سازمانی گردید، پاسیفیست ها بر کمیته مرکزی سازمان و در نتیجه بر تمام سازمان تسلط پیدا کردند.

حاکمیت پاسیفیزم بر سازمان جوانان مترقی باعث گردید که سازمان از درون متلاشی شده و جریان روز بروز بطرف پراکندگی سیر نماید. از جانب دیگر بدبینی صفوف سازمان و جریان نسبت به بعضی از افراد پاسیفیست، تعداد زیادی از افراد صفوف سازمان و جریان دموکراتیک نوین را از سازمان دور کرد و زمینه را بیشتر از پیش برای حملات آوانتوریزتها و اکونومیست ها مساعد ساخت. بدین ترتیب سازمان جوانان مترقی که هم از درون متلاشی شده بود و هم از جانب آوانتوریزم ها و اکونومیست ها مورد حملات سختی قرار گرفته بود، نتوانست به حیات خود ادامه دهد و سر انجام تقریباً پس از یک دهه فعالیت از هم پاشید.

حاملین پاسیفیزم که بعد از فروپاشی سازمان جوانان مترقی، سازمان دیگری را بنام سازمان رهائیبخش خلقهای افغانستان "سرخا" بنیانگذاری نمودند، کار شان به شرکت در کودتای سید میر احمد شاه، که یک کودتای ناکام علیه رژیم داود خان بود، کشید و از استراتژی جنگ توده یی طولانی عملاً و بطور آشکار منحرف گردیدند. "سرخا" بجای مبارزه بخاطر تشکیل حزب کمونیست افغانستان طرح اتحاد جبهوی میان بخش های مختلف جنبش چپ کشور را پیش کشید و حتی مدعی شد که عناصر صادق مربوط به صفوف "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" که مرتکب جنایت نشده باشند نیز می توانند درین جبهه شامل گردند.

سازمان رهائی بخش خلقهای افغانستان "سرخا" بعد از کودتای هفت ثور به علت تشکیلات سست و غیر منطبقش با اوضاع بحرانی، که از انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی حاکم بر آن سازمان مایه میگرفت، صرفاً با دریافت چند ضربه از طرف دولت مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی از صحنه سیاسی جامعه خارج گردید.

جدا از هم، تحت عناوین "مرکزیت ساما" و "ساما - ادامه دهندگان" بتواند سازمان فروپاشیده شان را دوباره سروسامان دهد، چرا که هر دو جناح بجای برخورد عمیق ایدیولوژیک - سیاسی با مشکلات "ساما" که اساس و پایه بحران زدگی سازمان متذکره را تشکیل می دهد، هنوز هم "گاه کهنه بباد می دهند"، به "افتخارات" گذشته شان می بالند و هیچ توجهی به مشکلات اساسی ایدیولوژیک - سیاسی شان ندارند.

۴- اکونومیزم:

گردانده اصلی این مشی یعنی داکتر فیض، فرزند یکی از فیودال - بروکرات های معروف درانی در ولایت قندهار، تا زمانیکه رفیق زنده یاد اکرم یاری در سازمان جوانان مترقی فعال بود، بخاطر داشتن یکسلسله خصوصیات منفی سیاسی، دوبار از عضویت در سازمان پس زده شد. ولی بعد از آنکه رهبری پاسیفیستی بر سازمان جوانان مترقی مسلط گردید، وی به عضویت سازمان جوانان مترقی در آمد. ولی در حین حال گروه مستقل خود را نیز داشت و به فرکسیون بازی در درون سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید مصروف بود.

همزمان با جانباختن رفیق سیدال سخندان بدست باتد سیاه اخوان، گروه فیض تبلیغات و تخریباتش را علیه سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید شدت بخشیده و علنی ساخت. کمی بعد از پیروزی کودتای داود خان که "خلق های" و پرچمی ها در آن سهم داشتند و در واقع مقدمه ضروری ای برای کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ بود، گروه داکتر فیض سند "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش" را انتشار داد. "گروه انقلابی خلق های افغانستان" که توسط نوشته "با طرد اپورتونیزم..." موجودیتش را اعلام نمود با براه انداختن تبلیغات و سروصدای زیاد علیه سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید، توانست جنبش را عمیقاً در بحران فرو ببرد و از یک مانع سیاسی جدی در سر راه اهداف و خواسته های دارو دسته داود خان به یک جریان فرورفته در خود مبدل نماید.

اگر جنبش کمونیستی مائونیستی افغانستان در زمان کودتای هفت ثور نتوانست بعزت سر درگمی و پراگندگی عکس العمل سریع و بموقع اصولی در مقابل کودتا از خود نشان دهد و در طول سال های مبارزه و مقاومت علیه سوسیال امپریالیست ها و رویزیونیست های مزدور شان با مبتلا شدن به سردرگمی های ایدیولوژیک - سیاسی و پیشبرد مبارزات پراکنده از طریق سازمان ها و تشکلات متعدد، تلفات سنگینی را متحمل شد، مسئولیت آن تا حد نسبتاً زیادی به دوش گروه متذکره بوده و به خیانت های آن ارتباط دارد.

"گروه انقلابی خلق های افغانستان"، سازمان جوانان مترقی، جریده شعله جاوید و جریان دموکراتیک نوین را کاملاً نفی کرده و ماهیت جریان شعله جاوید و حزب

علیرغم انتقاد از برخورد اپورتونیستی نسبت به سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید در نوشته "برخورد به گذشته" خصومت و کینه آوانتوریستی علیه سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید تا حد معینی به درون "ساما" نیز راه یافت. این کینه و خصومت کار را به آنجا کشاند که کسانی در درون "ساما"، تاریخ جنبش انقلابی افغانستان را مسخ کرده و به جعل تاریخ مبارزاتی مستقل از جریان شعله جاوید برای زنده یاد مجید کلکانی پرداختند. این عناصر که به جو ضد شعله بی در درون "ساما" بصورت مداوم دامن می زدند، در عین حال تا آنجائیکه منافع شان ایجاب می کرد، افتخارات جریان شعله جاوید را به خود نسبت می دادند.

"ساما" در اثر قرار گرفتن در تحت رهبری مشی تازه اندیشانه اعلام مواضع خود و گنگ بودن استراتژی مبارزاتی اش و بطور مشخص گنگ بودن استراتژی جنگی اش و همچنان فشارهای جنگی اخوانی ها، سر انجام با رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروری در کوهدامن پروتوکول همکاری امضا نمود و ۷۶۰ نفر از افراد مسلح تحت رهبری اش در منطقه مذکور به ملیشه های رژیم پوشالی وقت مبدل گردیدند. از جانب دیگر و فقط چند سال بعد، به رویزیونیست های حاکم بر چین و رویزیونیست های "سازمان رهایی افغانستان" نزدیک شده و قصد داشت با تسلیم شدن کامل به رویزیونیست های حاکم چینی به یک سازمان تمام عیار رویزیونیست مبدل شده و راه وحدت با رویزیونیست های "سازمان رهایی افغانستان" را در پیش بگیرد. اما انشعاب بخش غرچستان "ساما" و سپس تشکیل هسته انقلابی کمونیست های افغانستان، "ساما" را بطور کلی دچار بحران کرد و رهبری آن سازمان فرصت نیافت که طی طریق در مسیر فوق الذکر را تا آخر ادامه دهد.

پس از آنکه قیوم "رهبر" در پشاور پاکستان توسط اخوان مورد سوء قصد قرار گرفت و جان باخت، افراد بازمانده از رهبری تعیین شده توسط "کنفرانس سرتاسری ساما" بجای تلاش برای سروسامان دادن سازمان تحت رهبری شان راه اروپا را در پیش گرفتند و به اصطلاح امانت تسلیم شده از سوی "رهبر" را بحال خود رها کردند. در نتیجه "ساما" برای مدت بیشتر از دو دهه، در طول دوران حکومت جهادی ها، طالبان و چندین سال از حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده کرزی بطور کل به تکلیف "بی زبانی" دچار گردید، آنهم در حالی که کمیته مرکزی بعدی آن با طرح تیوری "مقابله میان فیودالیزم و امپریالیزم" در افغانستان، نه تنها عملاً بلکه از لحاظ تیوریک نیز به تسلیم طلبی و حتی تسلیمی در قبال اشغالگران و رژیم دست نشانده افتاد. درین جریان کسان زیادی از منسوبین "ساما"، هم از لحاظ تیوریک و هم از لحاظ عملی، به مغاک تسلیم طلبی ملی و تسلیمی در قبال دشمن عمده سقوط کرده و به پادوهای اشغالگران و رژیم پوشالی مبدل گردیدند.

به نظر نمی رسد که برآمد جدید سامایی ها در دو بخش

ما را پیشه نموده و خوش خدمتی به نیروهای ارنجایی وابسته به امپریالیزم غرب را در پیش گرفت.

"مشعل رهایی" نه تنها طرح جمهوری اسلامی بلکه حتی انقلاب اسلامی را در پیش گرفت، ولی از جانب دیگر موضعگیری های دشمنانه سند قبلی اش علیه سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید را تا حدی مورد انتقاد قرار داد تا بتواند بدین وسیله شعله بی های پراکنده و فاقد تشکیلات را گرد خود جمع نماید.

سازمان رهایی یک تشکیلات شبه فاشیستی داشت و یگانه سازمان برآمده از سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید بود که همانند حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در میان بنیادگرایان اسلامی سنی و سازمان نصر در میان بنیادگرایان شیعه، بطور مداوم به تصفیه های خونین در میان روابط خود می پرداخت. داکتر فیض و همچنان همسر داکتر فیض در واقع در جریان همین برخوردهای خونین در میان روابط موجود و قبلی سازمانی شان یا بدست اخوانی ها افتادند و یا توسط خود آن روابط از میان رفتند.

پس از مرگ داکتر فیض و همسرش، رهبری بعدی سازمان رهایی به اصطلاح کنترل امور سازمانی به طریقه سابق را از دست داد و انشعابات پیهم گریبان این سازمان را گرفت.

سازمان رهایی تضعیف شده پس از تجاوز امپریالیست های امریکایی به کشور، سقوط امارت اسلامی طالبان و رویکار آمدن رژیم دست نشانده در کابل، راه همنوایی و همکاری با اشغالگران و رژیم پوشالی را در پیش گرفت. این سازمان در شرایط تجاوز امپریالیستی بر کشور و مسلط بودن حالت اشغال بر کشور، تضاد عمده در کشور را نه تضاد با اشغالگران و رژیم دست نشانده شان بلکه تضاد با بنیادگرایان اسلامی قلمداد کرده و به تشکیل احزاب علنی راجستر شده رسمی پرداخته و در انتخابات های پارلمانی و انتصابات لویه جرگه بی رژیم دست نشانده سهم گرفته است. گرچه درین اواخر منسوبین سازمان رهایی در اینجا و آنجا به موضعگیری های معینی علیه اشغالگران نیز می پردازند، ولی هنوز هم به طی طریق در راه تسلیم طلبی ملی و طبقاتی در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی مرکب از خائنین ملی ادامه می دهند.

سازمان رهایی از مدت ها به اینطرف هیچ فعالیت بیرونی مشخص رسمی و سازمانی ندارد و حتی فعالیت های ملی - دموکراتیک مستقل خود را نیز مدت ها است که تا حد زیادی تعطیل کرده و صرفاً تحت نام حزب یا احزاب راجستر شده رسمی در رژیم دست نشانده فعالیت می نماید.

آخرین انشعاب به وقوع پیوسته در سازمان رهایی که سرانجام منجر به تشکیل "سازمان انقلابی افغانستان" گردید، در ابتدا مایه امیدواری بود. اما این سازمان بجای

موکراتیک خلق را یکی اعلام نمود. به ادعاهای این پاند در نوشته " با طرد اپورتونیزم..." درین مورد توجه نمائیم:

« انتشار شعله جاوید در واقع سر آغاز رسمی مبارزات ضد پرولتری سازمان جوانان مترقی محسوب میگردد. »

« محتوی به اصطلاح ضد رویزیونیستی شماره های شعله جاوید منحصر بود به چند مقاله پیرامون تزه های عام رویزیونیستی اقتباس شده از نشریات پکن و مطالبی در باره نتایج اعمال سیاستهای رویزیونیستی در برما، هند، مصر و غیره... »

« سازمان جوانان مترقی با همه ادعاهایش نگهدارنده همان علم تکه پاره رویزیونیستی حزب دموکراتیک خلق بود، منتها با قبای دیگر. عملاً میان جریان شعله جاوید به رهبری سازمان جوانان مترقی و حزب دموکراتیک خلق تفاوتی نبود. »

گروه فیض در سند " با طرد اپورتونیزم..." یک مشی اکونومیستی را پیش کشیده و تمامی دستاوردهای سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید را با تکیه برین مشی انکار نمود. از آنجائیکه تسلط رهبری پاسیفیستی بر سازمان جوانان مترقی باعث فروپاشی درونی سازمان شده و سازمان را در مقابل حملات اوانتوریست ها و بخصوص اکونومیست ها ناتوان ساخته بود، اکونومیزم به تدریج بر جنبش مسلط گردیده و حتی اوانتوریست ها را تا حد معینی تحت رهبری گرفت.

گروه فیض در ابتدای کودتای هفت ثور ۱۳۵۷، طرح فروکش کردن حتمی مبارزات سیاسی انقلابی در اثر ریفورم های رژیم کودتا را پیش کشیده و نیاز به سازش های " تاکتیکی " با این رژیم را مطرح نمود. این طرح باعث گردید که حتی افراد کمیته مرکزی مشترک "گروه" و جناح های دیگر به ملاقات رهبران رویزیونیست بروند و سعی نمایند حالت شان را عادی و قانونی بسازند.

نماینده " گروه انقلابی..." در سفر مشترکی با قیوم "رهبر"، که نماینده گروه متحد با گروه متذکره بود، در خزان سال ۱۳۵۷ به چین، مواضع رویزیونیستی سه جهانی حزب رویزیونیست حاکم بر چین را پذیرفت و پس از اجرای سفر به موضعگیری آشکار رویزیونیستی پرداخت. پس از آن این گروه به مغاک کودتاگری سقوط کرد و در اوایل سال ۱۳۵۸ در کودتای ناکام بالا حصار سهم گرفت و تلفاتی را متحمل گردید.

"گروه انقلابی..." پس از تحمل چندین انشعاب، سرانجام در سال ۱۳۵۹ در نشریه "مشعل رهایی" رسماً به دفاع از تیوری سه جهان پرداخت و رسماً به بلند گوی رویزیونیستهای چینی در افغانستان تبدیل شد. هیئت کاملاً رویزیونیستی "گروه" در قالب "سازمان رهایی افغانستان" باند رویزیونیستی را به نمایش گذارد که عمیقاً خیانت به جنبش کمونیستی کشور و مقاومت مردم

سازمان اخگر بخاطر بحران ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی ای که برای مدت طولانی دامنش را گرفته بود سرانجام در اواسط دهه ۶۰ خورشیدی بطور کامل از هم پاشید و از آن زمان تا کنون هیچگونه تبارز ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی روشن نداشته و در شرایط کنونی حتی بصورت انفرادی نیز کسی یا کسانی وجود ندارند که از سازمان متذکره و موضعگیری هایش پشتیبانی نمایند.

رفیق زنده یاد اکرم یاری مدافع پیگیر اصولیت های مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی (آروز ها مائوتسه دون اندیشه)

رفیق زنده یاد اکرم یاری نه تنها در دوره رهبری فکری و سیاسی سازمان جوانان مترقی بلکه حتی در دوره بعد از مبتلا شدن به مریضی جانکاه، که دیگر توان پیشبرد مبارزه مداوم سازمانی را از وی سلب کرده بود و دیگر تشکیلات سازمانی ای تحت رهبری نداشت، نیز مدافع پیگیر اصولیت های مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی (آروز اندیشه مائوتسه دون) بود. درینجا به عنوان نمونه به سه مورد از این پافشاری رفیق روی اصولیت های مبارزاتی مائوئیستی در سال های دهه پنجاه خورشیدی اشاره می نمایم.

مبارز استوار در راه تشکیل حزب کمونیست:

« ... برای آنکه بتوان تمام زحمتکشان همه ملیت های تحت ستم و ملیت حاکم را در یک اردوگاه واحد جهت یورش موفقانه بر پایگاه ارتجاع یعنی سیستم فیودالی - بروکراتیک نظامی مرکزی متحد ساخت و برای آنکه بتوان از همه انواع اجحافات و ستمگری ها و فسادهای سیستم فیودالی - بروکراتیک نظامی سیل واحدی را به جریان انداخت و برای آنکه بتوان انواع گوناگون نارضایتی های خورد و بزرگ را در یک مسیر واحد جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک توده یی متحد نمود - برای همه این ها لازمی است ستاد فرماندهی واحد انقلابی، با انضباط و دانشمند در وجود حزب واحد کمونیست سرتاسری افغانستان را تاسیس نمود.»

این جملات در سال ۱۳۵۶ به رشته تحریر در آمده است، یعنی موقعی که رفیق اکرم یاری در واقع تنها است و از داشتن یک نیروی تشکیلاتی محروم. اما در آن سال و سال بعد - یعنی آخرین سال های عمر رفیق - وی همچنان بر روی اصولیت مبارزه در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان پافشاری می نماید. این پافشاری روی مبارزه در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان بخصوص آن وقتی درخشش حقیقی اش را به نمایش می گذارد که در تقابل با طرح جبهوی "سرخا" مورد مطالعه قرار گیرد. خط "سرخا" را باید

اینکه مسیر مبارزه علیه سازمان رهایی را قاطعانه تعقیب نماید و موضعگیری های اولیه علیه سازمان رویونیستی متذکره را تا حد لازم تعمیق و گسترش دهد، بعد از درگذشت رهبر بنیانگذارش، به راست روی افتاد و اکنون بجای سازمان رهایی به مدافع اصلی داکتر فیض و اکونومیزم و رویونیزم "گروه انقلابی" و "سازمان رهایی" تبدیل گردیده و جنگ نیابتی گروه و سازمان متذکره علیه ادامه خط رفیق جانباخته اکرم یاری توسط حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان و سایر جناح های مائونیست کشور را پیش می برد.

از انشعابات گذشته "گروه انقلابی"، انشعابی که باعث تشکیل سازمان اخگر گردید بطور خاص قابل ذکر است. یکی از جناح های انشعابی "گروه" با عده ای از افراد سابقاً مربوط به جریان دموکراتیک نوین، سازمان "اخگر" را به وجود آوردند و علیه راست روی و اکونومیزم "گروه" اعلام موضع کردند. سازمان اخگر که در ابتدا بر مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون تکیه نمود، از آنجائیکه خصومت و نفرت علیه رهبری سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید را از "گروه" به ارث برده بود؛ نتوانست موضعگیری ایدیولوژیک خود را عمق کافی بدهد. خصومت علیه رهبری سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید تکیه گاه تاریخی موضعگیری ایدیولوژیک - سیاسی مبتنی بر مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون در جنبش کمونیستی کشور را، برای سازمان اخگر از میان برد. به همین سبب بلافاصله پس از تبارز رویونیسم چپ نمای خواجه، این سازمان تحت تاثیر آن قرار گرفته و پس از مسلط شدن جناح طرفدار رویونیسم خواجه یی برین سازمان، خصومت علیه رهبری سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید تا سطح خصومت نسبت به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون ارتقا نمود.

موقعی که کودتاچیان مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی پس از بدست گرفتن قدرت، لحظه ای هم از سرکوبی خونین مائونیستها به عنوان جناح مهمی از دشمنان شان غفلت نمیکردند؛ تبلیغات اخگر علیه مائوتسه دون، بجز تامین منافع رویونیست های خروشچفی وطنی و سوسیال امپریالیزم شوروی هیچ نتیجه دیگری نمی توانست ببار بیاورد.

گرچه خصومت آشکار علیه مائوتسه دون را سازمان اخگر پس از مشاهده عکس العملهای جدی درونی و جنبشی کنار نهاد، اما سنتریزمی که بین مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون و رویونیسم خواجه یی ابتدا توسط "اخگر" و سپس توسط "املا" در جنبش کمونیستی کشور مطرح گردید، تا حد زیادی ریشه در همان خصومت اولیه علیه مائوتسه دون دارد. در واقع میتوان گفت که سنتریزم "اخگر" تقریباً بصورت کامل به آن خصومت مربوط بود و در سنتریزم "املا" در پهلوی سنتریزم اولیه درون سازمان جوانان مترقی سهیم بوده و یکی از دو پایه تاریخی سنتریزم "املا" را می ساخت.

مستعمراتی - نیمه فیودالی و نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی است. ایستادگی در این راه قبل از همه مستلزم پیشبرد فعالیت انقلابی و کار توده‌یی در میان دهقانان است، کاری که یقیناً شاق بودن و پر زحمت بودنش از حوصله بسیاری از روشنفکران راحت طلب بیرون است. ولی رفیق زنده یاد از سخت جانی " دیوار عظیم کهن" به نفی کار و فعالیت در میان دهقانان و به نفی راه جنگ توده‌یی طولانی نمی‌رسید. وی بر این راه پای می‌فشرد و سرنوشت هرکاری سوای آن را پوچی می‌خواند.

ولی کم نبودند نیروها و شخصیت‌هایی که ادعای تعقیب راه مائوتسه دون را داشتند، اما در عمل به راه‌هایی کشانیده شدند که در حقیقت راه مائوتسه دون نبود. کودتاگری (نفی راه جنگ توده‌یی طولانی) انحرافی بود که دامن بسیاری از مدعیان راه مائوتسه دون را در سال‌های پنجاه فراگرفت. " سرخا" به کودتای سید میر احمد شاه کشانده شد و برای اولین بار نمونه شرکت یک نیروی منسوب به جریان دموکراتیک نوین در یک کودتا را در عمل نشان داد. در سال‌های بعد - پس از کودتای ۷ ثور - " رهایی" و " ساما" نیروهایی بودند که پای شان به کودتاهای مختلف کشانده شد. پس از " ۷ ثور" کودتاگری آنچنان باب روز شد که حتی دامن نیروهای مدعی مبارزه در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان را نیز گرفت.

درین میان موضعگیری رفیق زنده یاد اکرم یاری بازهم نمونه‌ای از یک موضعگیری انقلابی مائوتستی است. وی به شرکت در کودتای سید میر احمد شاه دعوت شده بود، اما این دعوت را نپذیرفت. رفیق به فرستاده کودتاگران گفته بود که:

« من به راه کودتا باور ندارم. کودتا راه اساسی سرنگونی دولت نیست. راهی را که برگزیده‌اید مورد تأیید من نیست. فقط و فقط از طریق برپایی جنگ توده‌یی طولانی است که می‌توان دولت موجود را به معنی واقعی کلمه سرنگون ساخت و دولت نوین بجای آن به وجود آورد. من نمی‌توانم با شما همکاری نمایم. »

پافشاری روی اصولیت راه جنگ توده‌یی طولانی و مخالفت علیه هرگونه راه میان‌بر و به اصطلاح آسان سوای این راه اصولی مائوتستی، درسی است که باید در نظر و عمل از رفیق شهید اکرم یاری بخاطر داشته باشیم.

نفی مساعدت‌های ارتجاعی - امپریالیستی:

کودتای هفت ثور و به دنبال آن تجاوز قوای سوسیال امپریالیزم شوروی به کشور مقاومت وسیع سرتاسری در کشور را برانگیخت. روشن بود که این مقاومت صرفاً مقاومت برخاسته از حرکت‌های خودبخودی توده‌های مردم و حرکت آگاهانه نیروهای سیاسی طیف‌های

تداوم همان خط ناسالمی تلقی کرد که بعد از مریضی و کنار رفتن رفیق زنده یاد اکرم یاری از رهبری سازمان جوانان مترقی بر آن سازمان حاکم گردید. عناصر و نیروهای اپورتونیست مخالف رفیق زنده یاد در درون جریان مدام سعی کرده‌اند و می‌کنند که رفیق اکرم را با حاملین این خط در یک ردیف قرار دهند تا بتوانند حملات شان علیه وی را توجیه نمایند.

انحراف جبهوی " سرخا" انحرافی بود که دامنه گسترده‌ای داشت و اکثریت نیروهای منسوب به جریان را در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و سال‌های بعد در خود فرو برده بود. در چنان وضعیتی تکیه روی اصل مائوتستی مبارزه در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان که رفیق اکرم یاری مشعلدار استوار آن بود، یک نکته اساسی در تداوم خط انقلابی اصولی سازمان جوانان مترقی محسوب می‌گردد.

مدافع استوار برپایی جنگ توده‌یی طولانی:

« ... عمده ترین نیروی انقلاب به رهبری ایدئولوژی م. ل. ا. دهقانان می‌باشد. ازینجا بر می‌آید که مرکز فعالیت‌های انقلابی در دهات است. ولی از سوی دیگر پایان بودن شعور سیاسی دهقانان تا مدت نسبتاً درازی سبب آن می‌شود که جریان سیاسی واقعی انقلابی نتواند برآمد مهم آشکاری داشته باشد. چون بروکراسی نظامی بر سازمان جاسوسی مخفی و پولیس نیرومند متکی است، لذا شکل عمده فعالیت سیاسی فقط می‌تواند شیوه مخفی کاری و سازمان دادن دهقانان در انواع اتحادیه‌ها و تشکل نامرئی نیروی مسلح در میان ایشان باشد، زیرا دولت مسلح را فقط می‌توان با خلق مسلح پاسخ گفت. ازینرو دهات و شیوه مخفی کاری و مسلح کردن توده‌های دهقانی انعکاس فعالیت‌های حزب کمونیست است. ولی در باره فعالیت در شهرها نیز بایستی در میان کارگران و روشنفکران به تشکیل دسته‌های کوچکی که دارای شعور سیاسی عالی باشند، اهمیت درجه اول قایل شد، زیرا تشکیل حزب کمونیست در ابتدای وحله فقط می‌تواند از این راه صورت گیرد... »

« علت اساسی از هم پاشیدن جریان شعله جای باز نکردن آن در دهات بود... دهقانان بالفعل نیروی مهم تولیدی کشور اند. اساس اقتصاد جامعه افغانی زراعت و مالداري است. ولی در میان دهقانان سموم مذهبی و عنعنات پوسیده قبیلوی و پاتریارکال و عدم سواد ابتدایی وجهه متمیزه است. باید درین دیوار به اصطلاح عظیم کهن رخنه کرد و جای پای باز نمود. بدون این کار سرنوشت هر جریان ولو هر قدر انقلابی باشد، پوچی است. »

جنگ توده‌یی طولانی و استراتژی محاصره شهرها از طریق دهات یگانه راه به پیروزی رساندن انقلابات دموکراتیک نوین در کشورهای تحت سلطه

مساعدتی در اختیار وی قرار خواهند داد. پیشنهاد وسوسه برانگیزی بود، وسوسه ای که بسیاری در مقابل آن سپر انداختند و بطرف مساعدت های ارتجاعی و امپریالیستی جذب شدند. اما رفیق اکرم یاری در مقابل این پیشنهاد عکس العملی از خود نشان داد که فقط و فقط یک مائوئیست صدیق و استوار می تواند نشان دهد. وی به نمایندگان محفل متذکره با صراحت یک انقلابی اصیل گفت که:

« ما و شما در اساس از لحاظ فکری و سیاسی در دو راه مختلف و متضاد روان هستیم. مسایل را انطوریکه شما فکر می نمایید من فکر نمی کنم. شما نمی توانید مساعدت های مورد خواست مرا برایم فراهم سازید. مساعدت هایی که شما در اختیار دارید به درد کاری که من می خواهم انجام دهم نمی خورد.»

به این ترتیب وی مجذوب مساعدت های پیشنهاد شده نگردید و آن را رد کرد. این رد البته برای وی آسان نبود بلکه به قیمت جانش تمام شد. اما اصولیت انقلابی چیزی نیست که برای یک انقلابی مائوئیست اصیل فدای مصالح و منافع فردی و حفظ حیات و زندگی شخصی گردد.

مختلف چپ نبود. درین میان نیروهای ارتجاعی به حمایت ارتجاع منطقه و امپریالیزم غرب نیز دست اندر کار شده و با استفاده از زمینه های مساعد در میان اهالی کشور بال و پرش را گسترانید.

به جرئت می توان گفت که اکثریت قریب به اتفاق نیروهایی که ادعای ضدیت با ارتجاع و امپریالیزم را داشتند در طول سال های بعد از "۷ ثور" و "۶ جدی" نظرا و عملا دنباله رو نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب گردیدند. انحرافی که متاسفانه تا هنوز هم سخت جانی نشان می دهد. دلخوشی به پیشکش های ارتجاعی و امپریالیستی و مجذوب مساعدت های مسموم کننده محافل و نهادهای مربوط به امپریالیزم شدن، یکی از شاخص های اصلی این انحراف است که هنوز هم به نحو بسیار گسترده ای عمل می نماید.

بگذارید درین میان بازم به موضوعگیری اصولی نمونه وار رفیق اکرم یاری رجوع نمایم. در سال ۱۳۵۷ پس از آنکه وی یکبار برای مدتی از زندان رژیم آزاد گردید، نمایندگانی از یک محفل خارجی دوبار به ملاقات وی آمدند و با دلسوزی در مورد خطرناک بودن موقعیت وی صحبت کرده و او را به خارج از کشور دعوت کردند و گفتند که بخاطر پیشبرد مبارزه علیه رژیم هرگونه

دو نوشته ای که از رفیق شهید اکرم یاری ذیلا نقل می نمایم، برای اولین بار در شماره هفدهم نشریه "ندای انقلاب" ارگان تیوریک - سیاسی هسته انقلابی کمونیست های افغانستان در ماه میزان ۱۳۶۷ منتشر گردیده بود. این دو نوشته، علیرغم موجودیت نکات قابل بحث در آنها، از دو جهت برای ما سخت عزیز و گرامی اند. اولاً ازین جهت که نشان میدهند چگونه رفیق خطر سوسیال امپریالیسم شوروی و عمال بومی اش را در آن زمان برای خلق ما با گوشت و پوست خود لمس میکرده و از اولین روز بنیانگذاری و ایجاد سازمان جوانان مترقی تا آخرین دقایق قبل از گرفتار آمدن به غل و زنجیر سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان، روی این مسئله تاکید داشته است، کما اینکه ماهیت ارتجاعی و سیاه دپسته ضربتی ارتجاع تیپ غربی روحانیون مرتجع و فیودالهای بزرگ (اخوان) را نیز از نظر دور نداشته است. ثانیاً ازین جهت که نشاندهنده تلاش پیهم و مبارزه سر سختانه رفیق علیه مریضی جانکاهی بوده که توان مبارزه مداوم و پیوسته را از وی سلب کرده بود. هر دو نوشته صورت یادداشتهای های خصوصی را دارند و نا تکمیل به نظر میرسند؛ ولی در آنها روی "غرض سیاسی پرولتاریا"، تشکیل حزب کمونیست افغانستان به عنوان سلاح اصلی انقلاب، استراتژی مبارزاتی جنگ توده یی طولانی، انقلاب دموکراتیک نوین و تکامل آن بسوی سوسیالیزم و کمونیزم با فشاری صورت گرفته است.

غرض

خدمت به خلق در هر امر کوچک زندگی در یک جامعه طبقاتی نمیتواند هدف اصلی یعنی آزادی انسان را بر آورد. چون در یک جامعه طبقاتی هر نیکی روی یک غرض شخصی (سود شخصی) و هر بدی بر اثر یک غرض شخصی (مفاد شخصی) تحریک می شود، بنابر آن فقط امر خدمت بخلق در هر کار کوچک فی نفسه نمیتواند ممثل و نمودی از کوشش در راه آزادی انسان بحساب رود؛ یعنی محض صفای ایدئولوژیک نمیتواند کاری از پیش ببرد.

پس عمده ترین کار در امر کوشش در راه آزادی انسان در یک جامعه طبقاتی چه شکل دارد؟ آن شکلی از کار که میتواند واقعا در راه آزادی انسان مثمر ثمر شود - کار سیاست انقلابی است، یعنی سیاست انقلابی - منافع کل طبقه

سیاست بورژوائی اینست: سیاست پرولتری عاری از هرگونه غرض شخصی است، در حالیکه سیاست بورژوائی در عالی ترین شکل خود، فقط شکل عالی غرض شخصی است. در سیاست بورژوائی ولو در عالی ترین شکل آن که بظاهر بی غرض باشد، غرض مالکیت های خصوصی در ساحة روبنا را تجلی می دهد؛ یعنی مقام، جاه، قدرت، شهرت، محبوبیت و امثال آن که همه نمود هائی از مالکیت خصوصی در ساحة روبنا است. ولی سیاست پرولتری نمیتواند با مفاهیم بالا سروکار داشته و امثال آن باشد. اینکه گفتیم، عالی ترین شکل سیاست بورژوائی است، ولی سیاست بورژوائی بصورت ساده و معمولی هرگز از "غرض" مالکیت خصوصی یعنی غرض شخصی جدا نیست.

پس در اینصورت رابطه ایدئولوژی یعنی خدمت بخلق در هر امر کوچک با سیاست انقلابی پرولتری چیست؟ ماهیت سیاست پرولتری نفی "خود" است، ولی این نفی خود چون بشکل نمود در آید به "هر خودی" بدل میشود؛ هر خودی که با هر خودی دیگری یکی است، برابر است و وابسته است. یگانگی و وابستگی هر خودی با خودی دیگری، هر گونه جز خودی را از بین میبرد، بنابراین نفی خود است؛ پس سیاست پرولتری چون بعمل در آید، در هر امر کوچک شکل خدمت بخلق را بخود میگیرد؛ ولی از سوی دیگری اگر در کار خدمت بخلق این یگانگی و وابستگی هر خود با خود دیگر در نتیجه خود محض یا نفی خود درک نگردد، در آنصورت خدمت بخلق فقط شکل خدمت بخود های مستقل یعنی خودی که با خود دیگر فرق دارد و نسبت به آن مستقل است و در تضاد میباشد را اختیار میکند؛ که در آنصورت از ساحة غرض بورژوائی بیرون نمیرود و در عالی ترین شکل خود به تصوف و صوفیگری مذهبی می انجامد.

چنین است وابستگی ایدئولوژی با سیاست پرولتری و چنین است وابستگی ایدئولوژی با سیاست بورژوائی.

ایدئولوژی پرولتری هنگامیکه بشکل عالی خود در آید، هنگامیکه تکامل کند به سیاست پرولتری می انجامد یعنی امر آزادی انسان، یعنی امر آزادی تمام بشریت و یعنی تکامل انسان از مرحله کودکی بمرحله بلوغ و پختگی....

... تجرید پرولتری سیاست، تجرید با محتوی است، تجریدی است که خود هر آن با خود بر می خورد و از هر برخورد، بهتر خود را می شناسد، یعنی شناسایی عمیقتری درباره خود کسب میکند، بنا بر آن هر آن خود را غنا می بخشد، پر ثمر و بارور است، زنده و با روح است و همواره تضاد های جز خود را خود حل میکند و غنی تر میگردد.

– میتواند با پیشرفت خود زنجیر های اسارت انسان را پاره کند و انسان را به سوی آزادی رهنمون شود. از اینست که سیاست مقدم بر هر چیز است. یعنی کمک سیاسی بی غرض ترین کمک است که یک فرد به افراد دیگر میکند. ولی چون در یک جامعه طبقاتی هیچ چیز بی غرض وجود ندارد، پس سیاست نیز نمیتواند غرض نداشته باشد، ولی غرض سیاسی چیست؟ غرض سیاسی خود یک تضاد است؛ از یک جانب غرض سیاسی تمام اغراض شخصی و هر یک از آنها را در بر می گیرد، شامل میشود و در احتوا دارد و از سوی دیگر غرض سیاسی یک ذره غرض شخصی را تجلی نمیدهد. غرض سیاسی یک تصور است، یک تجرید است و اجزای بیشمار اغراض شخصی را در بر دارد و در عین حال غرض شخصی هیچ فردی را نشان نمیدهد و بر نمی آورد. سیاست انقلابی پرولتری در عین حال که نفی اغراض شخصی هر فرد از طبقه است در عین حال شکل تجریدی و مجموع اغراض کل افراد طبقه است.

ولی آیا سیاست نمیتواند شکل غرض شخصی بگیرد؟ میتواند، ولی در آنصورت سیاست، سیاست انقلابی پرولتری نیست بلکه سیاست بورژوائی است. سیاست هنگامیکه بصورت غرض شخصی تجلی کند؛ جاه طلبی و مقام پرستی میشود؛ بصورت تصوری از مالکیت خصوصی در می آید، یعنی تصور غرض آلود. ولی آیا سیاست پرولتری هیچگونه غرضی ندارد؟ جواب است: هم آری و هم نه.

آری، زیرا در یک جامعه طبقاتی غرض طبقه پرولتاریا درست ضد غرض بورژوازی است بنا بر آن سیاست انقلابی پرولتری ورای "غرض" است، ولی باید دید که "غرض" پرولتاریا چیست؟ ماهیت غرض پرولتاریا، نفی هر گونه غرض است و نفی هر نوع غرض آزادی کامل تمام بشریت است، بدین ترتیب غرض پرولتاریا فی نفسه، نفی غرض است؛ بنا بر آن غرض نیست.

غرض بورژوازی عالی ترین شکل غرض شخصی است، بعبارت دیگر مالکیت خصوصی سرمایه درای، عالی ترین شکل مالکیت خصوصی بطور اعم است؛ بنا بر آن "غرضی" که مالکیت خصوصی بورژوائی را بطور کامل نفی کند، در حقیقت امر نافی و از میان برنده هر گونه مالکیت خصوصی است، بنا بر آن این غرض بذات بی غرضی است، یعنی مالکیت کمونیستی بر وسایل تولید در حقیقت "عدم مالکیت" است.

بنا بر آن پرولتاریا در امر کوشش براه آزادی، نمیتواند تا همه بشریت را آزاد نکند، خود را آزاد نماید، ازینرو "خود" پرولتاریا، تنها "خود" بمفهوم "مالکیت خود" نیست، بلکه این خود بذات نفی خود را در بر دارد. "خود" پرولتاریا، در این مفهوم، بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر را نیز در بر میگیرد.

از ازینرو وجهه ممیزه سیاست انقلابی پرولتری از

عشق نوعی از احساس است، ولی چگونه؟

آن نوع از احساس میان یک مرد و یک زن، که در آن هر زن دیگری و تمام زنان دیگر برای مرد خاص نفی میشود- بعبارت دیگر آن زن خاص بصورت تمام زنان دیگر و هر زن دیگر برای مرد خاص تجسم می یابد؛ و هم چنان تمام مردان و هر مرد دیگری برای زن خاص نفی میگردد و یا بعبارت دیگر آن مرد خاص بصورت تمام مردان دیگر و هر مرد دیگر برای زن خاص تجسم می یابد- مرد برای زن- همه مردان و یا نفی همه مردان دیگر و زن برای مرد- همه زنان و یا نفی همه زنان دیگر میشود. چنین است عشق، اینگونه احساس نمونه تیبیک احساس کمونیستی در جامعه کمونیستی است، زیرا فقط آنگاهی که فرد، کل باشد و کل در فرد تجسم یابد، انسان بصورت تیوریک از خود آگاهی می یابد و هنگامیکه همه انسانها بصورت تیوریک از همه انسانیت آگاه شوند، جامعه کمونیستی کامل ظهور میکند و فقط در آن صورت است که ازدواج انسانی میگردد. بنابر آن

عشق انسانی ترین احساس های انسان است، از اینرو فقط در جامعه کمونیستی است که ازدواج میتواند واقعا انسانی گردد.

تا هنگامیکه مالکیت خصوصی وجود دارد، هر خود جز خود دیگر است، یعنی انسان از خود بیگانه است، با انسان دیگر تضاد دارد، بنا بر آن وحدت انسانیت بصورت تجرید و بشکل تجرید از خود بیگانه یعنی تجرید خود مستقل و غیر وابسته - خدا - ظهور میکند. بناء هنگامیکه مالکیت خصوصی چه در ساحة زیر بنا و چه در ساحة روبنا بکلی از میان برود، و در زمانیکه با آن از میان رفتن مالکیت خصوصی تضاد های طبقاتی نیز کاملا رخت بر بندد، در آن هنگام هم سیاست و هم دولت ... لغو میشود؛ یعنی نفی نمی گردد بلکه لغو می گردد، حتی ضرورت نفی آن نیز حس نمی شود بلکه محض لغو است.

تابستان ۱۳۵۶

انقلاب و مسئله ملی

نتواند در افغانستان کاملا بر اوضاع مسلط شود نقشه میکشد تا بنام وحدت پشتونها حد اقل پشتونهای افغانستان را جز خاک پاکستان سازد، یعنی نقشه تجزیه افغانستان را در سر میپرواند. چنانچه این نظر درست آید نگاه یقینا ایران (بخوان امریکا) آرام نخواهد نشست و مناطق غربی و جنوب غربی افغانستان را خواهد بلعید. در آنصورت مسلما شمال هندوکش را خود جناب تزار های روس آنا فرو خواهند برد.

بنابراین قشر بالائی طبقه حاکمه پشتون در افغانستان به دو شعار که در حقیقت دو رنگ یک پرچم اند چسپیده اند. آنهائیکه از قشر خرده بورژوازی مرفه بر خاسته و کمی رنگ ملیت خواهی آن تیره تر است به شعار "افغانستان کبیر" چسپیده اند. اینان نه ایران را به رسمیت میشناسند و نه پاکستان را و خواهان احیای امپراطوری احمد شاه درانی اند. مسلم است که در دنیای امروزی این جز خیال ابلهانه ای بیش نیست و ازینجا است که چلو صاف شان آب نمیگیرد و جز بلند کردن شعار، دیگر در فکر پر کردن کیسه و بالا بردن پیک اند، زیرا یک آرزوی خیالی در عمل همیشه به بالا بردن پیک می انجامد.

دسته دوم که عملی ترند و قدرت را در دست دارند شعار خود ارادیت پشتونستان و احیانا به رسمیت نشناختن خط دیورند و ضمیمه کردن پشتونستان به افغانستان را پیش میکشند.

منشای این شعار درست از زمانی پیش آمد که در

دولت افغانستان بر پایه نیرومند تر کردن قدرت مرکزی و شوونیزم پشتون استوار است. تضاد میان درانی ها و غلزائی ها تضاد بالائی طبقه حاکمه پشتون است و همواره از زمان عبدالرحمن تا کنون این تضاد سبب ایجاد کشمکش های درونی میان این دو قبیله بزرگ پشتون بوده است.

چون دولت افغانستان توسط پشتون های درانی که اکثریت تمام ایشان در افغانستان امروزی مقیم اند ایجاد شده و سایر قبایل پشتون و غلزائیها اکثرا در پاکستان قرار دارند بناء مسئله پشتونستان در حقیقت از یک لحاظ جلوه مدرن تضاد میان درانی ها و غلزائی ها است. قبایل پشتون پاکستان کمتر از تعداد پشتون های افغانی نیست و غلزائیهای افغانی بصورت عمده در نتیجه کوچی بودن خود حلقه اتصال میان درانی های افغانی و پشتونهای پاکستانی اند و از سوئی چون پشتونهای پاکستان صنعتی تر اند، غلزائیهای کوچی که علاوه بر مالداري به تجارت نیز می پردازند از لحاظ اقتصادی بیشتر وابسته پاکستان اند تا افغانستان و گذشته از آن قبایل مهمند و صافی و سنوار میان افغانستان و پاکستان تقریبا نصف اند. به این صورت است که پشتونهای پاکستان و غلزائی ها در واقع امر با درانی های بر سر اقتدار افغانی برای تسلط بر کل پشتون (که در حقیقت تسلط بر افغانستان است) رقابت میکنند.

خان ولی به تحریک شوروی میخواست رهبر پشتونستان آزاد و یا رهبر کلی پاکستان شود. آنگاه اگر شوروی

دولت از یکطرف و پرورش اجنت های سیاسی نقاب دار و رخنه کردن آن ها در جریانات سیاسی اپوزیسیون و بوسیله ایشان کنترل و یا منحرف و یا سرکوبی این نیروها می باشد.

بدین سان دولت مرکزی با تقویت نیروی نظامی خود از یکسو و متمرکز ساختن رشد اقتصادی کشور در کف خویشتن از سوئی، هم تمایل خود سری را از نگاه سیاسی از جانب قبایل مختلف درهم میکوبد و هم با پیشرفت حلزون وار اقتصاد سرمایه داری به تدریج بقایای اقتصاد فئودالی و طایفوی را متزلزل میسازد. عبارت دیگر افغانستان به عرضه نیمه فئودالی - نیمه استعماری در شرایط نیمه دوم قرن بیست کاملاً وارد شده است.

دولت مرکزی دو تکیه گاه عمده دارد: ۱- ارتش و ۲- بروکراسی. در ترکیب این دو تکیه گاه عناصر فیودالی و سرمایه بزرگ بروکراتیک شامل اند. ولی عناصر فیودالی این دولت فیودالهایی اند که تا حدی از مناسبات قبیلوی خود را آزاد کرده اند (ملاکین پروکرات) و همچنان سرمایه بروکراتیک که منبع عمده آن کمک های خارجی است تواسنه است افرادی را از میان اقشار گوناگون طبقات اجتماعی بخود جذب نماید. رفورم ارضی که بمنظور تقویت بروکراسی و درهم شکستن بازهم بیشتر قدرت سران قبایل و طوایف بمیان کشیده شده ناراضیان جدید در میان سران قبایل در دهات ایجاد کرده است. در عین حال بالا رفتن مالیات ارضی بشیوه مالیات مترقی ارضی بر این نا رضائی بازهم بیشتر افزوده است. ولی با تقویت ارتش و پولیس دولت مرکزی قوه متقابل این نارضائی را استحکام بخشیده است. ولی این نا رضائی که در فورم سیاسی خود به شکل استقلال طلبی قبیلوی و در نتیجه تجزیه طلبی در می آید، یک نیروی بالقوه است که میتواند در صورت استعمال شدن از طرف نیروهای امپریالیستی اوج گیرد.

رفورم ارضی و مالیات مترقی ارضی، برشد روابط پولی در دهات سرعت بخشیده و بورژوازی تجاری را رشد سریعتر می بخشد، ولی از بالا سرمایه داری بزرگ بروکراتیک جلو صنعتی شدن این بورژوازی را بطور عمده سد میکند. چون بورژوازی بزرگ بروکراتیک در اثر سوء اداره و عدم قدرت کافی خود نمیتواند در امر صنعتی شدن کشور نقشی ایفا نماید لهذا از رشد بورژوازی تجاری نمیتواند کامل و صد در صد جلوگیری نماید؛ ولی در همه حال رشد وی را میتواند تا آنجائی مانع گردد که بقوه رقیب اقتصادی وی بدل شده نتواند. بناء اپوزیشن دوم دولت، بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی مرفه است که سیاست تحدید و کجدار و مریض دولت وی را ناراحت ساخته و از نموی کامل وی جلوگیری میکند.

قشر وسیع خرده بورژوازی شهری و دهاتی از

اوبل سالهای ۳۰ یعنی وقتی که امپریالیزم امریکا پیمان بغداد را به شمول ایران، ترکیه، عراق و پاکستان ایجاد کرد و پایگاه های اتمی اش در پشاور تاسیس یافت. پشتونهای بر سر اقتدار افغانستان از آنجائیکه واسال قدیمی شان (انگلیس) در موقعیتی نبود تا آنها را در بر سر قدرت نگه داشتن شان یاری دهد - و امریکا نیز برای بدست گرفتن ایران (نفت) حاضر نشد پروژه وادی هلمند را در افغانستان پیش ببرد و لزوماً افغانستان را *Du facto* تجزیه شده دانست (غرب و جنوب غرب آن از ایران و جنوب، جنوب شرق و جنوب غرب آن از پاکستان) و از آن دست برداشت.

در نتیجه تمام این عوامل، پشتونهای بر سر اقتدار افغانستان مجبوراً برای حفظ خود (حفظ سلطه خود) شعار به رسمیت نشناختن خط دیورند را بکمک رویونیست های روس پیش کشیدند.

پشتون های بر سر اقتدار در آزمان می اندیشیدند: خط دیورند را واسال مان انگلیس بین ما و هند بریتانوی مرز قرار داده حال که " پاکستان امریکائی " و " ایران امریکائی " پدید آمده و ایجاد کننده خط دیورند خود " عقیم " است و کاری از دستش بر نمی آید، ما خود را مستقیماً در آغوش مخالف امریکا یعنی شوروی می اندازیم تا اگر امریکا بخواهد جنوب هندوکش را جز پاکستان سازد، ما بتوانیم بکمک شوروی پشتونستان را جز افغانستان بسازیم.

تاریخ نشان میدهد که قدرت حکومت مرکزی در افغانستان همواره در نتیجه سرکوبی قوه آزادی طلبانه قبایل داخلی افغانستان استحکام یافته است. در دورانی که این قدرت مرکزی ناتوان شده (مانند دوران امان الله) شورشهای قبیلوی توانسته بازیچه نیروهای امپریالیستی قرار گیرد. در مورد رشد سرمایه داری نیز این موضوع از طرف طبقه حاکمه سرمشق قرار گرفته. آنها نمیخواهند سرمایه داری بصورت لیبرال رشد نماید (به استثنای دوران اولیه ده سال اول سلطنت نادر شاه و ظاهر شاه) زیرا رشد لیبرالی سرمایه داری مرکز قدرت جدیدی بغیر از دولت در جامعه ایجاد میکند. شیوه رشد سرمایه داری که در افغانستان انتخاب شده و بکار میرود رشد متمرکز سرمایه داری بروکراتیک یعنی سرمایه داری دولتی است که بصورت مشخص از سالهای ۳۰ تا کنون ادامه دارد.

این طرز رشد سرمایه داری قدرت اقتصادی را نیز علاوه بر قدرت سیاسی در دست دولت متمرکز میسازد، ولی خود این عامل ابتکار سیاسی دولت را به نصف تنزل میدهد، یعنی بهمان تناسب که در ساحة اقتصادی دولت کنترل عام و تام را در اختیار میگیرد در ساحة سیاسی رشد نیروهای سیاسی از دولت دور تر میشود و مخالفین سیاسی بیشتر میگردد. درین شرایط یگانه راه کنترل دولت بر نیروهای سیاسی، تقویت نیروی پلیسی یعنی فاشیستی کردن سراسر دستگاه

فعالیت های انقلابی در دهات است. ولی از طرف دیگر پایان بودن شعور سیاسی دهقانان تا مدت نسبتاً درازی سبب آن می شود که جریان سیاسی واقعی انقلابی نتواند بر آمد مهم و آشکاری داشته باشد. چون بروکراسی نظامی بر سازمان جاسوسی مخفی و پلیس نیرومند متکی است لذا شکل عمده فعالیت سیاسی فقط میتواند شیوه مخفی کاری و سازمان دادن دهقانان در انواع اتحادیه ها و تشکل نامرئی نیروی مسلح در میان ایشان باشد؛ زیرا دولت مسلح را فقط میتوان با خلق مسلح پاسخ گفت. ازینرو دهات و شیوه مخفی کاری و مسلح کردن توده های دهقانی اساس فعالیت حزب کمونیست است. ولی درباره فعالیت در شهرها نیز بایستی در میان کارگران و روشنفکران به تشکیل دسته های کوچک که دارای شعور سیاسی عالی باشند، اهمیت درجه اول قایل شد، زیرا تشکل حزب کمونیست در ابتدای وحله فقط میتواند از اینراه صورت گیرد.

سیاست جبهه متحد بایستی فعالانه پیش برده شود زیرا فساد بروکراسی و اجحافات نا محدود آن یک جنبش وسیع واقعا توده یی بوجود می آورد و حزب کمونیست بدون شرکت و لزوما رهبری موثر این جنبش توده یی نمیتواند برشد خود ادامه دهد.

درک صحیح اندیشه مائوتسه دون حلقه کلیدی است که بدون آن هرگز نمیتوان نه به تشکیل هسته روشنفکری حزب و نه به ایجاد مناطق پایگاهی نیروهای مسلح خلق و نه ایجاد جبهه متحد با سائر طبقات و اقشار جامعه دست یافت.

چون قشر نسبتاً گسترده خرده بورژوازی شهری و دهاتی و همچنان لومین پرولتاریا به انقلابیگری سطحی مجهز میشود، انواع گوناگون اپورتونیزم مارکسیستی میتواند پدید آید. این عامل باز هم بیشتر به اهمیت مبارزه بخاطر صفای مارکسیزم - لینینیزم - اندیشه مائوتسه دون می افزاید.

خلق و پرچم که برنامه ایشان با اعلامیه "خطاب ب مردم" از طرف خود جمهوری پر سر اقتدار قاپیده شده است و در عین حال جمهوری آنرا بمیل خود اعمال میکند، چه رسالتی برایش باقی مانده؟ بصورت عموم یگانه رسالت آن ایفای نقش سرویس جاسوس وسیع برای جمهوری است. ادعاهای اپوزیسیون خلق و پرچم در برابر جمهوری بنظر من عوام فریبانه است زیرا بدون یک کودتای روبز یونیستی، این جمهوری قادر است بصورت آهسته تمام خواست های خلق و پرچم را بر آورد و خلق و پرچم جز کودتای ضد جمهوری که آنهم بگمان من از دستش ساخته نیست، غیر از همکاری باطنی و اپوزیشن ماندن ظاهری کار دیگری نمیتواند انجام دهد.

علت اساسی از هم پاشیدن جریان شعله جای باز نکردن آن در دهات بود. کارگران افغانی، از لحاظ اجتماعی بعلت رشد نیافتن سرمایه صنعتی و بعلت

دکانداران متوسط و کوچک گرفته تا صاحبان سرویس های انفرادی و اهل کسبه و مامورین پایین رتبه دولت و صاحبان مشاغل آزاد، نا راضیان آتشین اند که در معرض سوء استفاده و ارتشای بروکراسی قرار دارند و هم مورد حتک حیثیت و بی احترامی مقامات عالی و پایانی پولیس و بروکراسی واقعی میشوند. بیکاری، بلند رفتن نرخ ها، پیدایش احتیاجات جدید تر زندگی معاصر و در عین حال آگاهی بیشتر بر وضع زندگی طبقات بالائی و فهم نسبتاً عمیق تر مسایل زندگی، این قشر را که روشنفکران نود فیصد از میان اینان بر میخیزند، قشر مهم در اجتماع قرار میدهد. در شرایط فعلی اکثریت مطلق گروه های سیاسی مختلف از میان این قشر تولید میشود. به تناسب افزایش احساسات انقلابی گری در میان این قشر عملاً امکان پیشرفت یک جریان واقعا انقلابی در درون خود این قشر کاهش می یابد، زیرا از یکسو نا همگونی و تنوع بی حد و حصر منافع گروه های گوناگون سبب ایجاد انواع گروه های سیاسی در میان ایشان میشود و از سوی دیگر کنترل بیشتر پلیس است که در میان ایشان سهل تر عملی میگردد. رشد هر گونه روند سیاسی پایدار و مطمئن را در آنها نامطمئن میسازد. با وجود این، این قشر در اوائل انقلاب نقش مهمی ایفا مینماید.

کارگران و دهقانان یعنی توده های اصلی مولد کشور، در عین حال اکثریت قاطع هشتاد و پنج فیصد جمعیت کشور را تشکیل میدهند. دهقانان که اکثر دهقانان بی زمین و کم زمین اند، در دهات پراکنده میباشند و در شرایط گوناگون فیودالی و نیمه مستعمراتی قرار میگیرند. اینان تا کنون شعور سیاسی کسب نکرده اند و اکثر داری احساسات مذهبی و قبیلوی اند.

به تناسب تقویت قدرت نظامی و بروکراسی، نیروهای قبیلوی در افغانستان تضعیف می یابد؛ ولی عنعنه و روحیات مردم در دهات به علت آنکه شیوه تولید اساساً تغییر نا خورده باقی میماند تا مدت طولانی به شیوه کهن در چهارچوب مرادوات قبیلوی حفظ میشود. این امر از یکطرف سیاست قبیلوی را بصورت ناب و خالص آن، آنچنانکه در اوایل قرن بیست و با اواخر قرن نوزده وجود داشت ورشکست میکند و شیوه جدید دید سیاسی یعنی کما بیش طبقاتی را آشکارا بمیان میکشد. ولی از سوی دیگر دید سیاسی طبقاتی خواه نخواه بشکل به اصطلاح ملی بروز میکند که محتوی این ملیت جز احساسات قبیلوی چیز دیگری بوده نمیتواند. بنابر آن همانطوریکه در اوایل قرن بیست سران قبایل در تشکیل سیاست افغانستان نقش مهم ایفا میکردند، حالا گروه های سیاسی روشنفکران با ایدئولوژی های جدید، نقش مهم را دارا می باشند.

چون عمده ترین دشمن طبقاتی کارگران و دهقانان بروکراسی نظامی است بنام عمده ترین نیروی انقلاب برهبری ایدئولوژی مارکسیستی - لینینیستی - اندیشه مائو دهقانان می باشد. ازینجا بر می آید که مرکز

اندیشه مائو ضعیف تر میسازد. درست است که سیستم فیودالی - بروکراتیک نظامی فعلی خود عامل ستم های ملی و قبیله‌ای و اجحافات گوناگون لسانی و مذهبی در میان ملل افغانستان بشمار میرود؛ درست است که خود موجودیت این سیستم میتواند در شرایط بحرانی به تجزیه افغانستان در شرایطی که نیروهای داخل بسیج نا شده باشند منجر گردد. ولی آیا رشد جنبش‌هایی که خود به شرایط تجزیه افغانستان کمک کند، یعنی تفرقه های لسانی و مذهبی و قبیله‌ای را شدت بخشد خود در حقیقت کمک به این رژیم بحساب نمی آید؟ مگر ناسیونالیسم تنگ نظرانۀ ملیت تحت ستم خود در نطفۀ خویش حاوی ریشه های همان ایده های سیاسی استثمارگرانه و ظالمانه نیست که در شوونیزم ملت ستمگر موجود میباشد؟ مگر اندیشۀ جنبش های به اصطلاح ملی استقلال طلبانه خود ایجاب تجزیه جنبش کمونیستی کشور را بر اساس ممیزات مذهبی، لسانی و قبیله‌ای و تشکیل احزاب جداگانه و ضعیف و در عین حال متخاصم با یکدیگر کمونیستی و در نتیجه ناتوانی کلی ایشان در برابر سیستم فیودالی - بروکراتیک نظامی فعلی را نمی نماید؟ و در صورت تجزیه شدن و متخاصم قرار گرفتن به اصطلاح "احزاب کمونیستی ملی" این امر خود همان ادامه سیاست قبیله‌ای قرن نوزده در شرایط جدید نیمه دوم قرن بیست نمیشود که خود منجر به تشکیل حکومت مرکزی قوی بروکراتیک نظامی فعلی شده است؟ و بالاخره تحت سیستم فئودال - بروکراتیک نظامی متمرکز فعلی آیا این امکان واقعا وجود دارد تا جنبش مارکسیستی حقیقی در میان یکی از ملیت های کشور بتواند چنان سریعاً رشد یابد تا جدائی و استقلال آن از بقیه کشور و تاسیس یک دولت مارکسیستی - لنینیستی حقیقی اش کمکی جهت تسریع جنبش مارکسیستی برای سایر ملل باقیمانده در افغانستان بحساب رود؟

بنا بران مارکسیزم حکم میکند که مسئله ملی نه یک امر مستقل بلکه جزئی از برنامه کلی انقلاب دموکراتیک نوین بحساب می رود. مسئله ملی باید در پرتو منافع کلی انقلاب توده‌ی دموکراتیک مورد بررسی قرار گرفته و در چارچوب آن حل و فصل شود، نه آنکه اهداف انقلاب دموکراتیک نوین را تحت الشعاع خود قرار داده و یا آنرا در درجه دوم اهمیت قرار دهد. برنامه عمومی انقلاب دموکراتیک توده‌ی یعنی زمین از آن دهقانان که روی آن کار میکنند و تشکیل حکومت دموکراتیک توده‌ی برهبری طبقه کارگر و بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان و بشمول تمام طبقات و اقشار ضد فیودالی و ضد امپریالیستی و واقعا ملی بخودی خود حل مسئله ستم های قبیله‌ای و ملی را احتوا میکند، زیرا با حل مسئله زمین و از میان برداشتن کامل و انقلابی طبقه فئودال و در هم شکستن ماشین بروکراتیک نظامی ملاکان و بروکراتها و ایجاد دموکراسی واقعی توده‌ی زمینۀ هر گونه امتیاز جوئی و تسلط خواهی قبیله‌ای و ملی از میان بر میخیزد.

اینکه تولید صنعتی در تولید عمومی کشور نقش لازمی و قاطعی را کسب نکرده است، به نیروی واقعی طبقاتی مهم بدل نشده اند. گذشته از آن از لحاظ ذهنی بعلت ضعف تبلیغات کمونیستی واقعی و بعلت پایان بودن درجه سواد و آموزش این کارگران، ایشان آگاهی کافی برای ادامه آگاهانه یک جنبش حتی صنفی بدست نیاورده اند. بنا بر آن ضعف طبقه کارگر نوجوان که خود از لحاظ ذهنی و اقتصادی تا حدودی خرده بورژوا است و ذهنیت های قبیله‌ای و لومپنی بیشتر در میان ایشان رایج است، جنبش شعله را مجبورا در چارچوب روشنفکران محدود میساخت. چون خواست های روشنفکرانه بدون پشتوانۀ توده‌ی نیروی واقعی نیست خاصه آنکه اپورتونیزم نیز ظهور نماید؛ حتی بیشتر یکی از علل رشد اپورتونیزم در جریان شعله همین منحصر ماندن آن در قشر روشنفکران بود. بنا بر این علل جریان شعله پارچه پارچه شد. ولی اگر کارگران بنا بعلم فوق به نیروی مهمی در تولید تبدیل نشده اند معکوسا دهقانان بالفعل نیروی مهم تولیدی کشور اند. اساس اقتصاد جامعه افغانی زراعت و مالداری است. ولی در میان دهقانان سموم مذهبی و عنعنات پوسیده قبیله‌ای و پاتریارکال و عدم سواد ابتدائی وجهه ممیزه است. باید درین دیوار به اصطلاح عظیم کهن رخنه کرد و جای پای باز نمود. بدون این کار سرنوشت هر جریان سیاسی ولو هر قدر انقلابی باشد، پوچی است.

در موقعیت جغرافیائی افغانستان و همسایگی ۲۵۰۰ کیلومتری آن با سوسیال امپریالیزم شوروی خاصه آنکه مردمان ازبک، تاجیک و ترکمن ما در همسایگی با جمهوریت های هم قوم و هم نام در داخل امپراطوری تزارهای نوین قرار گرفته اند؛ هر گونه به اصطلاح برنامه استقلال طلبانه ملی در داخل کشور هم از لحاظ مسایل داخلی و هم از لحاظ شرایط خارجی ارتجاعی است. مارکسیزم مبتنی است که مسئله ملی را باید از لحاظ وضع مشخص طبقاتی چه از لحاظ داخلی و چه از لحاظ بین المللی مورد بررسی قرار داد نه بر روی فرمولهای عمومی و مجرد. چنانچه شعار و برنامه استقلال طلبانه و تجزیه کامل کشور افغانستان پیش کشیده شود، آنگاه این امر خواه نا خواه بصورت جبری محدود در افغانستان بوده نمیتواند. وضع قبیله‌ای داخلی افغانستان این نکته را در بر نامه استقلال طلبانه ملی بصورت ناگزیر داخل میسازد، تا تمایزات روبروال رونده قبیله‌ای بازهم احیا گردد، تعصبات لسانی و مذهبی و نژادی شدت یابد و خلق های زحمتکش هر ملیت در قطب متضاد و آشتی ناپذیر خلق های زحمتکش ملیت های دیگر قرار گیرد. این وضع خواه نخواه روحانیون مرتجع و سران قبایل مرتجع را در راس این جنبش های استقلال طلبانه قرار خواهد داد و از پخش اندیشه های انقلابی و مارکسیستی در میان زحمتکشان هر ملیت جلوگیری بعمل خواهد آورد و این نکته بنویه خود امکان رهبری این جنبش های استقلال طلبانه ملی را توسط ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی -

و ترکمن در اثر ستم عبدالرحمن بجا گذاشته و خود فرار کرده بودند؛ در میان این قبایل پشتون توزیع نمود. علاوه بر آن قسمت اعظم زمین های دولتی که به شیوه بالا از مردمان طبقات بالائی و پائینی ازبک، تاجیک و ترکمن ضبط و مال دولت اعلان شده بود، در دوره های بعد از عبدالرحمن تا این اواخر بشیوه فوق الذکر میان ناقلین جدید قبایل پشتون توزیع شده است. قبایل پشتون صفحات شمال در هنگامیکه در دوره های نادر خان و ظاهر شاه مالیات اراضی بر مردمان غیر پشتون افزایش یافت از این فزونی مالیات مصئون مانده و علاوه بر آن در دستگاه بروکراسی دولت نیز صاحب امتیازاتی شدند که مردمان غیر پشتون از آن بی نصیب ماندند. عبدالرحمن برای آنکه از یکسو این سران قبایل غلزائی را بطرف خود متمایل سازد و از سوی دیگر بوسیله ایشان سلطه حاکمیت دیکتاتوری خود را بر مردمان غیر پشتون و تازه تحت حاکمیت در آورده خود، مستحکم سازد؛ از هرگونه اجحافات و خود سربهای پشتونهای شمال بر مردمان غیر پشتون آنجا حمایت میکرد. بدینسان ریشه های خصومت عمیق میان پشتونها و سایر مردمان غیر پشتون جان گرفته و توسط سیاست دولت های مرکزی مبنی بر تفرقه انداز و حکومت کن بیشتر پرورش می یافت. در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم، سرمایه داران ملی، زابلی و لندنی به سرمایه گذاری در رشته زراعت نباتات صنعتی پنبه و چغندر و ایجاد فابریکات نساجی و قند سازی در پلخمیری، قندوز و بغلان و گلپهار به توسعه مناسبات پولی در آن مناطق دست زدند و قشر ملاکین - تجار و دهقانان تجارت پیشه را ایجاد کردند و بدین سان رشد طبقه نو ظهور ملاکین لیبرال چه در میان پشتونها به نمایندگی شیرخان خروتی و چه در میان ازبک ها و ترکمن ها و تاجک ها به ستم قبیلوی سابق شکل جدید ملی بخشید. تمرکز نسبی کارگران صنعتی در موسسات کارگری کوچک از یکسو و ایجاد ملاکین لیبرال و تجارت پیشه و توسعه داد و ستد پولی میان مردمان این مناطق و بالاخره پیدایش قشر روشنفکران جدید که پیوسته بر تعداد ایشان افزایش بعمل می آید، همه این ها سبب ظهور اندیشه "ستم ملی" از آن مناطق است. ولی همانطوریکه دیدیم ریشه این ستم بر محور مالکیت زمین، یعنی مسئل، دهقانی چرخ میخورد زیرا تولیدات الیاف صنعتی خود بر قوه تولیدی زمین استوار بوده و سیستم مالکیت فیودالی زمین حلقه کلیدی این مسئله به اصطلاح پورژوازی است. بنا بران فقط با پیش کشیدن شعار "دهقانان مالک زمینی اند که روی آن کار میکنند" میتوان به حل واقعی و از میان بردن ریشه این ستم پیروز شد. دهقانان ازبک و تاجک و ترکمن مورد استثمار دوگانه قرار دارند؛ از یکسو بوسیله فیودالهای پشتون و از سوی دیگر از طرف فیودالهای خودی مورد بهره کشی قرار میگیرند. علاوه بر آن سرازیر شدن قبایل کوچی در فصلهای بهار و تابستان در مناطق جوزجان و میمنه و قسمتهای جنوب ولایت بلخ مالداران ازبک و ترکمن

بنا بر آن برای آنکه بتوان تمام زحمتکشان همه ملیت های تحت ستم و ملیت حاکمه را در یک اردوگاه واحد جهت یورش موفقانه بر پایگاه ارتجاع یعنی سیستم فیودالی - بروکراتیک نظامی مرکزی متحد ساخت و برای آنکه بتوان از همه انواع اجحافات، ستمگریها و فساد های سیستم فئودال - بروکراتیک نظامی سیل واحدی را بجریان انداخت و برای آنکه بتوان انواع گوناگون نا رضائیهای خورد و بزرگ را در یک مسیر واحد جهت پیروزی انقلاب دموکراتیک توده یی متحد نمود - برای همه این ها لازمی است ستاد فرماندهی واحد انقلابی، با انضباط و دانشمند در وجود حزب واحد کمونیست سرتاسری افغانستان را تاسیس نمود.

از لحاظ شرایط خارجی، افغانستان دروازه منطقه جنوب آسیا است. هرگونه تضعیف افغانستان (که حد اعلاى آن تجزیه اش میباشد) بمثابة تسهیل در راه بر آوردن اهداف توسعه طلبانه امپریالیستی تزار های نوین جهت تسلط بر ممالک جنوب آسیا و راه یافتن بر بحر هند است. سیاست همیشگی تزارهای قدیم و جدید، آرزوی شیرین و دیرین آنان همانا تسلط بر جنوب آسیا و بحر هند بوده و میباشد. بنا بر آن تزارهای سوسیال امپریالیست نه تنها از تجزیه افغانستان استقبال میکنند، بلکه خود شان درین راه چنانکه امکان کوچک آن نیز وجود داشته باشد، از هیچگونه کوششی دریغ نمی ورزند.

چنانچه این آرزوی سوسیال امپریالیست ها جامه عمل ببوشد نه تنها افغانستان بلکه سایر ملل جنوب آسیا - پاکستان، هند، بنگله دیش، نیپال، سریلانکا و اچینا ممالک جنوب شرق آسیا و خاور میانه مورد تاخت و تاز و استثمار و استعمار وحشیانه سوسیال امپریالیست ها قرار خواهند گرفت. و این امریست مبنی بر خیانت به جنبش آزادیخواهی و دموکراتیک و انقلاب توده یی در سراسر آسیا.

حال باید دید چرا به اصطلاح شعار ستم ملی، از مناطق شمال کشور پیش کشیده شده است؟

تا صد سال پیش خان نشین های ولایات شمالی کنونی کشور هر یک در مرحله فیودالی قرار داشته و استقلال داشتند و در عین حال تا حدی به امیر بخارا در آسیای مرکزی وابسته بودند. فقط با رویکار آمدن عبدالرحمن در ۱۸۸۰ همه این مناطق در داخل مرکز کنونی شمال کشور در تحت حاکمیت دولت مرکزی عبدالرحمن قرار گرفت. عبدالرحمن به سلسله سرکوبی تمام قبایل اعم از پشتون و غیر پشتون، برای خنثی کردن مقاومت و شورش های قبایل غلزائی، یکعده طوایف غلزائی را از مناطق پشتون نشین جنوبی کشور به مناطق شمال هندوکش انتقال داد و زمین های حاصلخیز نوع اعلی را که در اثر سرکوبی قبایل تاجیک، ازبک و ترکمن از خوانین آنها بزور ضبط شده بود و همچنان زمین های زراعتی و چراگاه هائی را که دهقانان تاجیک و ازبک

طبقه کارگر و یا احیاناً اغماض آن در جنبش دموکراتیک انقلابی است کاملاً با شعار ستم ملی که وی نیز هژمونی طبقه کارگر را سخت مورد حمله قرار داده و خواسته‌های بورژوازی‌آبانه را در ردیف اول اهمیت قرار می‌دهد، کاملاً انطباق می‌یابد. بنا بر آن رویزیونیست‌های معاصر و در مرکز آن سوسیال امپریالیزم شوروی بنام ستم ملی نه تنها جریان اپوزیسیون صفحات شمال را بلکه اپوزیسیون توده‌ی تمام ملیت‌های دیگر افغانستان را نیز می‌خواهند روی حلقه واحد گرد آورند و جنبش به اصطلاح "مارکسیستی" و در حقیقت رویزیونیستی را در کشور پیشرفت دهند. (ایجاد گروپ محتاط و فعالیت‌های "انقلابی" آن موید این نکته است.)

این جریان رویزیونیستی خاین بمارکسیزم در شرایط بین‌المللی فعلی، در کشور نیمه فئودالی و نیمه استعماری افغانستان، جزالت اجرای مقاصد سوسیال امپریالیزم شوروی و تجزیه طلبی، هدف دیگری را نمیتواند در پیش داشته باشد. در هنگامیکه اوضاع بین‌المللی از ثبات نسبی برخوردار باشد، این جریان بمثابه نیروی ستون پنجم شوروی در افغانستان برای پیشرفت، گسترش و نفوذ آن برای وارد آوردن فشار بر دولت افغانستان بکار میرود. ولی چنانچه اوضاع اضطراری و بحران‌های شدید در منطقه و جهان پیش آید این جنبش قصد تجزیه افغانستان را بکمک سوسیال امپریالیست‌های شوروی علناً و عملاً پیش خواهند کشید. در شرایطی که شعور سیاسی و فهم مارکسیستی مسایل اجتماعی افغانستان، چنانچه اکنون نیز همانطور است، در میان مردم ما پایان باشد؛ این جریان بظاهر مارکسیستی و در حقیقت ضد مارکسیستی میتواند در میان قشر خرده بورژوازی و روشنفکران مربوط به آن جاذبه بیشتری کسب نموده و رشد سریع تری داشته باشد، خاصه آنکه سیاست دیکتاتوری و اجحاف و ستمگری دولت مرکزی نیز با شدت خود در کشور به آتش این انقلابیگری خرده بورژوازی روغن می‌باشد. بنا بر آن پایه رویزیونیسم در کشور عناصر لومپن پرولتاریا، فیودال‌های ورشکسته، خرده بورژوازی در بدر و روشنفکران سرگشته است که در محیط نامصنوع و اختناق آور نارضائی آفرین حاکمیت دولت متمرکز بروکراتیک نظامی نیمه فیودال و نیمه استعماری پیوسته ایجاد گشته و ول می‌خورند. ضعف تیوریک، بی‌هدفی آشکار و فساد اخلاقی که رویزیونیست‌ها نمایشگر آنند ناشی از این وضعیت اجتماعی و حیثیت نوکر صفت ایشان در برابر باداران سوسیال امپریالیست‌شان می‌باشد.

ملاکین لیبرال و بورژوازی تجاری ازبک، ترکمن و تاجیک که با مارکسیزم سروکاری ندارند، شعار ستم ملی را به نحو بورژوائی آن مطرح میکنند؛ یعنی این شعار آنها خواست رشد اقتصادی لیبرال است. بورژوازی تجاری و خاصه آن بخش کوچک ایشان که به تاسیس کارخانجات کوچک و متوسط دست زده اند،

را از قسمت وسیع چراگاه‌های اعلی در مناطق ایشان محروم می‌سازد. این عوامل بر شدت مبارزه طبقاتی در آن مناطق باز هم بیشتر می‌افزاید، ولی نظر به پایان بودن و حتی پدیدار نگشتن شعور سیاسی طبقاتی در میان توده‌های دهقانی و کارگران صنعتی؛ این مبارزه بصورت "ملی" یعنی خصومت میان مردمان پشتون با مرمان غیر پشتون تجلی می‌یابد. ولی چنانچه قبلاً به آن اشاره شد و چنانچه مارکسیزم حکم میکند در اساس هر مسئله ملی ستم طبقاتی نهفته است. ستم به اصطلاح ملی که در مناطق فوق‌الذکر وجود دارد داری دو وجهه اصلی است: اساساً مسئله استعمار و ستم طبقاتی است که زیر بنای تمام انواع گوناگون خود سری‌ها و ستمگری‌های اجتماعی در آنجا می‌باشد. ثانیاً بنا بعلل تاریخی ذکر شده در پیش این ستم طبقاتی بشکل قبیلوی خود یعنی شوونیزم پشتون در مناطق مذکور برای حفظ و توسعه قدرت دولتی مرکزی ایجاد شده است. بدینسان مادر این ستم قدرت دولتی مرکزی است و در عین حال دولت مرکزی در توسعه و موجودیت این ستم نقش اساسی دارد. در حال حاضر چهار قلم عمده صادراتی کشور؛ قرقل، قالین، پنبه و پشم که بصورت کلی از صفحات شمال بدست می‌آید رکن اساسی اقتصاد دولت را چه از لحاظ بدست آوردن اسعار خارجی و چه از لحاظ تامین مالیات گمرکی تشکیل می‌دهد. بنا بر آن حفظ موجودیت نیمه فئودالی و نیمه استعماری اقتصادی کشور و از جمله صفحات شمال برای تامین قدرت اقتصادی دولت اهمیت حیاتی و مماتی دارد.

از جانب دیگر؛ تقویت و رشد اقتصاد دولتی بروکراتیک و کنترل روز افزون دولت بر تمام رشته‌های اقتصادی و از جمله تجارت خارجی و ارز و تحدید اقتصاد لیبرالی، تجار اپوزیسیون جدید بشیوه بورژوائی را بصورت نیرومندتر از هر منطقه دیگر در مناطق شمال ایجاد کرده است. این تجار لیبرال که از یکطرف با ملاکین فیودال و دهقانان منفرد از لحاظ تولید مواد صادراتی اشتراک منفعت دارند و از سوی دیگر منافع خود را از جانب سرمایه بروکراتیک دولتی مورد تهدید و فشار می‌بینند؛ بسوی شعار اتحاد تمام طبقات و اقشار تحت شعار ستم ملی روی می‌آورند. اینست ماهیت اصلی شعار ستم ملی که ستم طبقاتی را انکار نموده و یا آنرا تحت الشعاع ستم ملی قرار می‌دهد. درینجا بدو نکته بایستی توجه نمود: الف - اولاً روشن است که شعار ستم ملی هیچ وجهه مشترکی با مارکسیزم ندارد و چنانچه موعظه کنندگان آن خود را بقبای مارکسیزم ملبس سازند، جز رویزیونیزم معاصر چیز دیگری را نمایش نمی‌دهند. شعار ستم ملی با دکتورین رویزیونیست‌های معاصر کاملاً جور در می‌آید، زیرا رویزیونیست‌های معاصر مدعی‌اند که در جنبش دموکراتیک ملی، هر قشر و یا طبقه دموکراتیک ضد فیودالی میتواند رهبری انقلاب دموکراتیک را بعهده بگیرد. بناءً این دکتورین که تم اصلی آن نفی رهبری

لازم برای تشکیل یک ملت واحد افغانستان که بتواند در برابر نفوذ خارجی و سیاست های تجزیه طلبانه امپریالیستی، مقاومت درونی داشته باشد، ایجاد نشده بود. بعبارت دیگر ملت افغانستان هنوز هم در مرحله فیودالی و متشکل از گروههای قومی و نژادی مختلف بود که بوسیله حکومت مرکزی در داخل مرزهای کنونی اش بصورت مکانیکی یعنی بر اثر قوه یکجا نگه داشته شده بود. در زیر این شرایط فیودالهای پشتون که قدرت مرکزی را در اختیار داشتند، برای حفظ سلطه خویش، سلطه ایکه از زمان عبدالرحمن به بعد در اثر ۱- حفظ ساختمان قبیله‌ی جامعه و ۲- تقویت دولت مرکزی فیودالی برای سرکوبی شورشهای قبیله‌ی - بمیان آمده بود؛ سرمایه داری بروکراتیک را که سرمایه داری "از بالا" توسط دولت است؛ از جهت اینکه برای مقابله با شورشهای قبیله‌ی مناسبتر از سرمایه داری آزاد است برگزیدند. در ضمن چون رشد سرمایه داری از پایان یک نیروی جبری است تقویت سرمایه داری از بالا به ایشان کمک میکرد تا توسط آن از یکطرف رشد آزادانه اقتصادی سرمایه آزاد را در آن رشته هائیکه واقعا سرمایه مذکور را به قدرت بدل میسازد مانع گردد و از سوی دیگر خواست های سیاسی ناشی از رشد لیبرالی سرمایه آزاد را که خود در زمین، قوی وضع قبیله‌ی جامعه میتواند چلنجی برای حکومت مرکزی باشد مهار نماید. یعنی در واقع امر سرمایه داری بروکراتیک نزدیک تر است به سیاست فیودال مابانه در حالیکه سرمایه داری آزاد با سرعت بیشتری ساختمان درونی جامعه را دیگرگون میسازد. بدینسان سرمایه بروکراتیک و سرمایه آزاد این دو نقش متناوب را نظر به اوضاع بین المللی در پروسه رشد خود در داخل طی می نمایند. در ایامی که تشنج اوضاع بین المللی افزایش می یابد و خطر تجزیه طلبی تقویت میگردد؛ طبقه حاکمه کنترل شدید تری بر شریانهای اقتصادی تعمیل میکنند و زمانیکه اوضاع جهانی آرام تر است به سرمایه آزاد امکانات وسیعتری برای نمو وی میسر میگردد. بعبارت دیگر رشد سرمایه داری درین کشور تابع مقتضیات سیاست قبیله‌ی است که در اساس ساختمان جامعه روی آن بنا شده است تا بدین سان بعد از طی مدت هر چه طولانی تر سرمایه داری خواه بشکل اولی و خواه بشکل دومی آن چنان رشد یافته باشد تا فیودالیزم و ساختمان قبیله‌ی جامعه را به عنصر درجه دوم مبدل نسازد. بنا بر آن دیده میشود که ما چنانچه زمانی لنین در مورد روسیه میگفت بیش از آنکه از رشد سرمایه داری رنج بریم، از عدم رشد کافی آن در عذاب میباشیم. ولی سوال پیش می آید که رشد سرمایه داری به این شکل مسخ شده که ناشی از اوضاع امپریالیستی جهانی است، واقعا میتواند بر فیودالیزم بطور نهائی و کامل پیروزی یابد؟ و آیا امپریالیزم قادر است نطفه خود را (سرمایه داری را) به این شکل درین کشور برویاند؟ و از نگاه سیاسی در شرایطیکه جنبش بین المللی کمونیستی به پیروزیهای عظیم اقتصادی و سیاسی در جهان دست یافته است، قادر است این

برای در اختیار داشتن بازار و پیداوار داخلی کشور از استقلال و تجارت افغانستان حمایت دارند. این ها در عین حالیکه مخالف در دستور قرار دادن شعار " مبارزه طبقاتی " اند، از استقلال کشور دفاع میکنند، زیرا تسلط سوسیال امپریالیزم شوروی نمیتواند پاسخگوی منافع ایشان باشد و از طرف دیگر چون سرمایه بروکراتیک قادر نیست چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ صنعتی سرمایه داری را به تنهایی در کشور رشد دهد؛ لهذا نظر به اوضاع بین المللی سیاست تحدید و کنترل و یا توسعه را در برابر این بخش بورژوازی در پیش میگیرد. بناءً این بورژوازی در اوضاع کنونی جهان تا حدی عنصر مثبت را دارا است و در شرایطی که خطر توسعه جوئی امپریالیزم شوروی کمتر باشد و سیاست لیبرال در پیش گرفته شود این بورژوازی برای حفظ استقلال کشور مفید است. ولی این بورژوازی در اوضاع بین المللی پر آشوب کنونی آینده ندارد، زیرا نه توده های مردم واقعا پشتیبان آنها است و نه امپریالیزم بین المللی. ولی چنانچه سیاست توسعه طلبی و جنگ افروزی سوسیال امپریالیزم شدت یابد این بورژوازی خواه نا خواه در صف خلق قرار خواهد گرفت. نکته اولی محتوی این مطلب است که این طبقه با وجود پیش کشیدن شعار ستم ملی نمیتواند در راس جنبش دموکراتیک توده یی قرار گیرد و نکته دوم این مطلب را تشریح میکند که در برابر نفوذ و توسعه طلبی سوسیال امپریالیزم، خلق و در راس آن حزب کمونیست میتواند در شرایط بسیج و سازمان دادن نیروی انقلابی با این بورژوازی جبهه متحد ضد امپریالیستی را ایجاد کند.

دولت مرکزی در قرن بیستم زمانیکه برای نخستین بار نادر خان به تخت نشست چون خزانه مرکزی تهی و نیروی ارتش نابسامان بود، مستقیما بر سیاست قبیله‌ی و انکاء به سران مذهبی برای حفظ موقعیت خود تکیه نمود. شورش و بغاوت یک قبیله توسط بر انگیختن قبیله دیگری بر ضدش سرکوب میشد و قدرت روحانیون نیروی ایدئولوژیکی جهت حفظ قدرت ناشی از خداوند پادشاه بشمار میرفت. در عین حال به رشد سرمایه مالی تجاری نیز موقع داده شد تا از این راه بتوان خزانه خالی را از مدرک عایدات گمرکی و مالیات غیر مستقیم تا جائی پر نمود. این سیاست تا جنگ جهانی دوم دوام داشت. بعد از جنگ جهانی دوم در اثر گسترش سیاست کره ارضی، نفوذ و کنترل امپریالیزم امریکا و نقش تقریبا صفر ممالک اروپای باختری و جاپان در رشد اقتصادی ملل نیمه مستعمره و ایجاد دول مسلح عصری ایران و پاکستان که افغانستان با هر دو کشمکش های سرحدی از گذشته به ارث گرفته بود و هم چنان در اثر آنکه گروههای قومی که از لحاظ نژادی یکی بوده و میان این سه کشور در مرز های واحدی پراکنده اند، دولت افغانستان را واداشت تا به تقویت نیروی نظامی خود بپردازد. از نگاه داخلی در نتیجه عدم رشد کافی سرمایه ملی و بازار داخلی ملیتهای گوناگون داخل کشور با هم آمیختگی و وحدت

طلبی خود و استعمار کشورهای تحت سلطه و سیادت بر تمام جهان از خائنین بمارکسیزم و منافع طبقه کارگر و از ناکامی انقلاب دموکراتیک توده‌ی در کشور های تحت سلطه پشتیبانی میکنند. آنها با پیش کشیدن تیوریهای رویزیونیستی که محور آن نفی هژمونی طبقه کارگر است، جنبش های کارگری و توده‌ی در بین کشور ها را میخواهند به عرابه سیاست استعماری و توسعه طلبی خود ببندند و بدینسان این کشورها را به مستعمرات و مناطق نفوذ خود مبدل گردانیده و از راه استعمار و استثمار ایشان و همچنان ایجاد پایگاه های استراتژیک نظامی در سراسر کشورهای تحت سلطه در سیاست مقابله با ابر قدرت دیگر به کامیابی هائی دست یابند.

چرا نفی هژمونی طبقه کارگر بمثابة تضعیف جنبش ملی محسوب میگردد؟ اولاً از نگاه جنبش کارگری و کمونیستی؛ در افغانستان متشکل از ملیت های گوناگون، چنانچه شعار ستم ملی به نحو رویزیونیستی آن در جنبش انقلابی کارگران و دهقانان همه ملیت ها پیش کشیده شود، این به ذات خود بمعنای تجزیه جنبش واحد انقلابی مارکسیستی به گروپ های رویزیونیستی ملیت های گوناگون که در راس هر کدام آن نه ایدئولوژی مارکسیستی بلکه ایدئولوژی رویزیونیستی، نه طبقه کارگر بلکه انواع گوناگون خرده بورژوازی، ملاکین ورشکست و لومین پرولتاریا قرار میگیرند؛ است. چنانچه این امر به واقعیت مبدل گردد نیروی توده‌ی انقلاب تضعیف یافته و نیروی ضد انقلاب نیرومند میگردد. ثانیاً چنانچه این امر پیش کشیده شود که رویزیونیزم می تواند جنبش متشکل از ناراضیان تمام ملیتهای افغانستان را در روند یگانه ای متشکل بسازد؛ این امر از نگاه تیوریک پوچ و از لحاظ عملی دشوار است. تضادهای قبیلوی، لسانی و مذهبی چنان در شرایط حکومت فیودال بروکراتیک نظامی کشور میان ملیت های گوناگون ریشه گرفته که امکان اتحاد همه ناراضیان تمام ملیت ها در جنبش واحد رویزیونیستی را عملاً ناممکن میسازد؛ چنانچه انشعاب گروپ خلق به پرچم و ستم ملی خود بیانگر این مطلب است. ولی از لحاظ تیوریک، هنگامیکه اقتصاد ملی واحد و نیرومندی پدید نیامده باشد، چگونه میتوان بر زمینه اقتصادی فیودالی و نیمه استعماری نیروهای انقلابی ملیت های گوناگون را بر اساس تیوری بورژوائی رویزیونیستی متحد ساخت؟ آیا عملاً درست خود این آقایان رویزیونیست نیستند که از شوونیزم پشتون و وحدت لسانی و قوه بروکراسی برای به اصطلاح "جلب و جذب" حزبی خویش استفاده مینمایند. آیا خود این آقایان رویزیونیست تیپ ستم ملی نیستند که از ناسیونالیزم تنگ نظرانه منطقوی و نژادی و لسانی خود برای گرد آوردن روشنفکران صفحات شمال بدور خویشان استفاده میکنند؟

درینجا باید از نکته دیگری نیز یاد شود. گروپ اخوان

کشور را بطور نهایی در مدار سیاست و اقتصاد سرمایه داری امپریالیستی جهانی حفظ نماید؟ جواب هر دوی این پرسشها از نظر ما مطلقاً منفی است. اولاً رشد و نمو سرمایه داری آزاد که نقش ثانوی را ایفا می نماید، عملاً در اوضاع بین المللی امپریالیستی سرمایه داری جهانی محکوم به شکست است. این خود تمایلات آزمندانه توسعه طلبی و استیلا جوئی امپریالیزم جهانی و خاصه سوسیال امپریالیزم است که مانع اصلی تکامل این طبقه سرمایه دار داخل بشمار میرود. ثانیاً استحکام و رشد و نمو سرمایه داری بروکراتیک که آمیخته با ستمگری ها، ناسامانیها و تبعیض های فیودالی و آلوده با فساد و امتیاز طلبیها و در عین حال دیکتاتوری فاشیستی ضمیمه جدائی نا پذیر آن است و یگانه شکلی است که تقریباً در تمام کشورهای تحت سلطه سیستم سرمایه داری به آن شکل ظهور نموده است؛ نه آنکه سرمایه داری را واقعاً درین کشور ها رشد می دهد، بلکه خود وسیله ای است که اساساً فیودالیسم را درین کشور ها تا سرحد ممکن حفظ مینماید، تا بدین شیوه بازار جهانی امپریالیستی پا برجا ماند. بناءً آنچه جهان امپریالیزم در این کشور بنام سرمایه داری به ارمغان می آورد و آنرا "مدرنیزیسیون" می نامد این شکل دمبدریده سرمایه داری است که بیش از آنچه مترقی باشد گندیده و فاسد است و بیشتر از آنچه نو باشد بر کهنه اتکاء دارد.

مسئله رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک توده‌ی که همواره اختلاف بر سر آن مبارزه شدید و آشتی ناپذیر میان مارکسیست ها از یکسو و رویزیونیست ها از سوی دیگر را در جنبش بین المللی کمونیستی ایجاد میکرده است و خودش مرز میان مارکسیست ها و رویزیونیست ها بوده است در اوضاع بین المللی فعلی در کشور ما و هم چنان در تمام کشورهای تحت سلطه، علاوه بر اهمیت کلاسیک آن، برای پیروزی واقعی انقلاب دموکراتیک توده‌ی، اهمیت ویژه نوینی کسب میکند. چنانچه دیدیم نفی و یا اغماض (که در عمل خود به نفی منجر میشود) هژمونی طبقه کارگر و ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی در این انقلاب مسلماً منجر به تضعیف وحدت جنبش ملی گردیده و در حقیقت خود به دنباله روی سیاست توسعه طلبی امپریالیزم جهانی و بویژه سوسیال امپریالیزم شوروی می انجامد. نفی هژمونی طبقه کارگر در واقع امر انقلاب دموکراتیک توده‌ی را در یک کشور نیمه مستعمره و نیمه فئودالی به زائیده امپریالیزم سوسیال امپریالیستی بدل ساخته و از لحاظ بین المللی به سیاست استعماری سوسیال امپریالیزم خدمت میکند؛ استقلال کشور ها را بخطر می اندازد و بدین صورت نه تنها به اصطلاح "ملی" نیست که خیر عملاً ضد ملی و صد در صد خیانت بمنافع ملی کشورها است. سوسیال امپریالیست ها که خود خائنین سرسخت و سوگند خورده مارکسیزم - لنینیزم اند و مدتهاست منافع طبقه کارگر خود و اهداف والای کمونیستی را لگد مال کرده اند؛ برای پیشرفت توسعه

زحمتکشان در عقب آن قرار داشته باشند. گذشته از آن در اوضاع بین المللی فعلی اکثریت جنبش های ملی با امپریالیزم بین المللی وابستگی میگیرد. نظر به این علل دیده میشود که جنبش ملی بورژوازی لیبرال کم رشد و ناتوان در کشور ما واقعا تنها در شرایطی ملی است که بر جنبش پر توان زحمتکشان کشور و در رأس آن طبقه کارگر تکیه نموده و با آن جبهه متحد واحدی را ایجاد کند.

بدین ترتیب جنبش کارگران و دهقانان و خلقهای زحمتکش سراسر افغانستان به رهبری ایدیولوژی مارکسیستی-لنینیستی، چه از نقطه نظر جنبش توده ای و چه از لحاظ جنبش ملی، یگانه نیروی واقعا ملی است که هم در صف مقدم مبارزه بخاطر اسقلال کشور قرار داشته و هم در جبهه مبارزه بخاطر آزادیهای دموکراتیک در میهن و هم در پیکار انقلابی نهائی بخاطر تحقق سوسیالیزم و کمونیزم نقش قاطع و اساسی را ایفا می نماید.

مبارزه علیه اشکال گوناگون رویزیونیسم و بخاطر صفای کمونیزم نقش قاطع و اساسی را ایفا می نماید.

مبارزه علیه اشکال گوناگون رویزیونیسم و بخاطر صفای مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائو تسه دون که در نفس سوسیالیزم علمی جا دارد در اوضاع بین المللی کنونی که خطر عمده را برای اسقلال کشور های منطقه جنوب آسیا، سوسیال امپریالیزم شوروی-پرچمدار رویزیونیزم معاصر-تشکیل میدهد؛ اهمیت قاطع برای حفظ و استحکام اسقلال کشور کسب میکند، بویژه آنکه شیوه نفوذ و گسترش سیاست توسعه طلبانه شوروی خیلی محیلانه تر و جاذب تر از شیوه امپریالیزم امریکا بوده و با پیرایش ظاهری با جملات مارکسیستی و استفاده نا جایز از نام لنین کبیر میتواند بمقیاس وسیعتر در میان اقشار ناراضی جامعه جا باز نماید و علاوه بر آن جز جنبش کارگری و دهقانی به رهبری مارکسیزم-لنینیزم، هیچ جنبش هیچ طبقه دیگری قادر نیست در امر جلوگیری و خنثی ساختن این روند ضد مارکسیستی و ضد ملی به نحو قاطع و پیگیرانه و همه جانبه مبارزه سیاسی و ایدیولوژیک را از پیش ببرد. بدین صورت دیده میشود که جنبش مارکسیستی در اوضاع کنونی جهانی نه تنها محض یک جنبش طبقاتی، بمعنی اخص کلمه است، بلکه در عین حال جنبشی است ملی علیه هر گونه و به ویژه خطرناک ترین و جدید ترین نوع اسارت ملی و انقیاد کشور توسط یکی از نیرومند ترین قدرتهای عصر حاضر. این جنبش در عین حالیکه از صفای علم مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائو تسه دون با سر سختی تمام دفاع میکند؛ جز بر طبقه کارگر و زحمتکشان کشور خود بر هیچ نیروی خارجی اتکا نداشته و در عین حال از همبستگی کارگران و زحمتکشان سراسر جهان دفاع نموده و از آن الهام گرفته و خود را جزء جدائی ناپذیر آن می شمارد.

که دسته ضربتی ارتجاع تیپ غربی روحانیون مرتجع و فیودالهای بزرگ است نیز از نگاه اجتماعی و سیاسی سرشت همسانی با روند رویزیونیستی داشته و اهداف همگونی دارد. ولی تشدید فعالیت ایشان انعکاسی از پیشرفت سرطان وار روند رویزیونیستی در کشور است، زیرا در کشور ما خطر عمده از لحاظ خارجی سوسیال امپریالیزم محسوب میگردد نه ابر قدرت دیگر.

ازینرو جنبش انقلابی کارگران و دهقانان یعنی جنبش کمونیستی کشور که در صف مقدم مبارزه ضد رویزیونیستی قرار دارد و در راه تحقق وحدت تمام خلق زحمتکش و تحت ستم میهن تحت رهبری طبقه کارگر نوجوان و بر اساس ایدیولوژی مارکسیستی-لنینیستی مبارزه میکند بنا بماهیت خویش سرشت ملی داشته و در عین حال در صف نخستین مبارزین امر اسقلال کشور جا می گیرد. این جنبش نه بر اساس لسان و مذهب و قومیت و نه بر اساس امتیاز جوئی در بروکراسی دولت استوار است. این جنبش بر اساس کار و زحمت و بر اساس اسقلال کشور افغانستان یعنی بر اساس همبستگی انقلابی برادرانه تمام ملیتهای جدانشدنی داخل کشور مبتنی است، یعنی بر اساس آن ممیزات که در همه ملیت های گوناگون کشور عملا وجود دارد. این جنبش که بر اساس هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک نوین استوار است؛ بصورت ارگانیک و بر یگانه پایه استوار و پولادین میتواند تمام زحمتکشان گوناگون کشور را از قید هر گونه ستم و اجحافات ملی؛ قبیلوی، مذهبی و لسانی برآستی رهائی بخشیده و واقعا یک افغانستان یکپارچه، مستقل و نیرومند را بنا نهد.

ثانیا از نگاه جنبش ملی، سرمایه بروکراتیک و دولت بروکراتیک نظامی از تکامل سرمایه ملی جلو میگیرد و رشد آنرا بطی میسازد. بناء تضادی میان این نوع سرمایه و سرمایه بزرگ بروکراتیک پدید آمده است. این سرمایه آرمانهای لیبرال و ملی را پیش میکشد، ولی نظر به اینکه نقش آن در اقتصاد کلی کشور ضعیف است نمیتواند جنبش ملی تمام ملیتها را در روند واحدی متحد سازد. علاوه بر آن وابستگی این سرمایه با تولید زراعتی مالداران و زمینداران در اوضاع جهانی فعلی که کمونیزم به عامل قاطع سیاسی و اقتصادی جهان بدل شده است، اهداف لیبرالی این نوع روند سیاسی را در درجه دوم اهمیت قرار می دهد. از جانب دیگر تکیه این سرمایه، در اوضاعی که مبارزه طبقاتی زحمتکشان اوج گیرد، بر بروکراسی امریست اجتناب ناپذیر. اینست وجهه وحدت این سرمایه با بروکراسی و سرمایه بروکراتیک. مارکس گفت: « خرده بورژوازی زمانی میتواند در برابر بورژوازی یک موضع انقلابی داشته باشد که پرولتاریا در عقب آن قرار گیرد. » (مارکس مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸-۱۸۵۰). همچنین میتوان گفت که این سرمایه ملی زمانی میتواند در برابر امپریالیزم و بروکراسی موقوف واقعا ملی داشته باشد که

گزارش مراسم یادبود رفقای جانباخته توسط هواداران حزب در اتریش

محو بیداد، رایگانی نیست شعله را بیم جان فشانی نیست

رزمجویان، شکوه تاریخ اند مرگ، فرجام زندگانی نیست
«من»

گزارش مختصر به مناسبت روز یادبود جانباختگان دهه پنجاه خورشیدی

آن پرداخت و از نقش مرتجعین رویونیست «خلق» و «پرچمی»، احزاب ارتجاعی ای اسلامی و تسلیم طلبان به اصطلاح شعله‌یی‌ای که سکودار رژیم دست‌نشانده فعلی‌اند، یادآوری کرد و خاطر نشان ساخت که یگانه راه درست و اصولی‌ای مبارزه علیه امپریالیست‌ها و دست‌نشانده‌گان آن‌ها و احزاب ارتجاعی‌ای اسلامی‌ای وابسته به آن و نیروهای طالبان و القاعده که ... در صف مقاومت {ارتجاعی قسمی و نافرجام} بر ضد نیروهای اشغالگر کشور قرار دارند، در واقع مبارزه انقلابی‌ای خود توده‌های افغانستان می‌باشد در صورتی که تحت رهبری‌ای پرولتاریای آگاه، توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان رهبری شود و بر عکس سایر اشکال مبارزه ملی‌مردمی که در آن نقش پرولتاریا و حزب پیشاهنگ انقلابی‌ای آن کم‌رنگ باشد، ره به جایی نمی‌برد. در لحظات پایانی‌ای برنامه سرود انترناسیونال پخش شد و توسط رفقا که به پاه خاسته بودند، زمزمه گردید.

اینک ما به مناسبت روز جانباختگان شعله‌یی، یادداشت‌های رفیق زنده‌یاد، اکرم یاری را که توسط رفقای اروپا بازتاب و ویرایش شده‌است و با عکس رسامی‌شده آن رفیق تزیین یافته‌است، به تمام رفقا، رهروان و هواداران جنبش مائوئیستی‌ای کشور و دوستان و نزدیکان آن رفیق و به‌ویژه به جنبش کمونیستی‌ای بین‌المللی تقدیم می‌کنیم و آرزو مندیم که نسل جوان ما از محتوی باارزش آن بهره‌مند شوند و همچنان امیدواریم که جنبش مائوئیستی‌ای کشور بتواند از این به بعد هفت قوس را همواره به مناسبت روز یادبود جانباختگان پیشاهنگ ما گرامی دارند و طی مراسمی از فداکاری‌های آن‌ها قدردانی‌ای ویژه به عمل آورند.

ما هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به روز پنجشنبه تاریخ هفت قوس، مراسم یادبود جانباختگان شعله‌یی‌ای را که در سال‌های ۵۷ و ۵۸ توسط رویونیست‌های «خلق» و «پرچم» به قتل رسیده بودند در شهر وین اتریش برگزار کردیم و در این مراسم به یاد رفقای جانباخته و به‌ویژه رفیق اکرم یاری، رهبر و بنیان‌گذار جنبش مائوئیستی‌ای افغانستان با مشت‌های گره‌کرده به پا خاستیم و برای یک دقیقه سکوت اختیار کردیم و نیز شمعی را به یاد آن عزیزان بر افروختیم و یادشان را با قلب‌های مملو از محبت رفیقانه گرامی داشتیم.

باید گفت که یک تن از رفقای ما در این مراسم به فداکاری‌ها و نقش پیشاهنگان انقلابی‌ای افغانستان که برای حفظ صفای ایدئولوژی‌ای کمونیستی جهت رهایی‌ای طبقه کارگر و توده‌های خلق جان‌شان را فدا کرده بودند، به سخنرانی پرداخت. وی جنایات سوسیال‌امپریالیزم و مزدوران آن را به نقد کشید و نقش خائنانه آن‌ها را به مثابه دشمنان قسم‌خورده طبقه کارگر و توده‌های خلق یادآوری کرد و به عدم موجودیت حزب پیشاهنگ طبقه کارگر و عدم تمرکز نیروهای انقلابی‌ای شعله‌یی بر محور ایدئولوژی‌ای مائوئیستی در آن زمان اشاره کرد و آن را از دلایل قتل عام نیروهای انقلابی توسط سوسیال‌امپریالیست‌ها و مزدوران‌شان دانست. این رفیق در بخشی از سخنانش نیروهای اسلامی‌ای اخوانی و آخندهای جمهوری‌ای اسلامی‌ای ایران را به حیث عامل و حامل امپریالیزم غرب و ارتجاع جهانی معرفی نمود و آن‌ها را مسئول شکنجه و کشتن عده زیادی از نیروهای شعله‌یی در جریان جنگ مقاومت دانست و بعد به تحلیل وضعیت فعلی و اشغال کشور توسط امپریالیست‌های خون‌خوار به رهبری‌ای امپریالیزم امریکا و دست‌نشانده‌گان مرتجع

اعلامیه رهروان جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید)

درمورد فراخوان برای هماهنگی روزیادبود از رفقای جانباخته و درپیشاپیش آنها رفیق اکرم یاری

اخیراً فراخوانی از طرف حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان درمورد «هماهنگی روزیادبود از رفقای جانباخته و درپیشاپیش آنها رفیق اکرم یاری» به نشر رسیده است. از آنجائیکه رهروان جنبش انقلابی افغانستان خود را پیرو خط انقلابی رفیق اکرم یاری و جنبش انقلابی «م-ل-م» افغانستان میدانند، از اعلامیه متذکره حسن استقبال مینمایند. دفاع اصولی و فعال از شهدای جنبش انقلابی و درپیشاپیش آنها رفیق اکرم یاری وظیفه همه بخش های جنبش انقلابی و مائوئیستی افغانستان میباشد در شرایطی که دولت دست نشانده افغانستان برای اغوا و فریب مردم روزهای ۸ و ۹ میزان سال جاری را اعزای عمومی اعلان نمود و عده ای از تسلیم طلبان جنبش چپ عریضه دادگری و محاکمه جنایت کاران و قاتلین شهدارابه دولت دست نشانده کرزی و مجامع بین المللی پیش کش نموده و مینمایند . دفاع انقلابی و فعال از شهدای جنبش انقلابی افغانستان و درپیشاپیش آنها رفیق اکرم یاری وظیفه «م-ل-م» «ویک امر ضروری و انقلابی است رهروان جنبش انقلابی افغانستان نظریه توان خویش در بر گذاری هماهنگ روزیادبود از رفقای جان باختة و درپیشاپیش آنها رفیق اکرم یاری بتاريخ ۷ قوس سال جاری سهم خویش را ادا مینمایند ما یاد رهبر خردمند ما رفیق اکرم یاری و دیگر رفقای جانباخته خویش را گرمی میداریم و راه آنها را با تداوم مبارزه تا پیروزی ادامه میدهیم.

رهروان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان (شعله جاوید)

۲۵ عقرب ۱۳۹۲

اعلامیه

بخاطر هماهنگی

روز بزرگداشت رفقای به خون خفته ما و درپیشاپیش آنها

رفیق اکرم یاری

رفقای پیشگام ما را بقتل رسانیدن بیان میکند و میگوید که آنها در راه رهایی مردم افغانستان و دموکراسی نوین، سوسیالیسم و کمونیسم به قتل رسیده اند. فراخوان در قدم بعدی به اشک تمساح ریختن توطئه گرانه امپریالیست ها و رژیم پوشالی کابل تماس میگیرد. به

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان چندی قبل فراخوانی را بخاطر هماهنگی روزیادبود رفقای جانباخته جنبش دموکراتیک نوین افغانستان، بیرون داد. این فراخوان در گام اول دلیل این مسئله را که چرا سوسیال - امپریالیسم شوروی و مزدوران جنایتکاران

شان. رفیق اکرم یاری و رفیق صادق یاری آگاهانه طبقه خانواده شان را ترک گفته و طبقه کارگروصف زحمتکشان افغانستان را انتخاب و در راه رهائی آنها عاشقانه جان دادند. به این لحاظ این رفقای بزرگ درگام اول به گردان رهبری جهانی پرولتاریا و درگام دوم به طبقه کارگروخلق افغانستان تعلق دارند به خوانین و خانزاده های جاغوری.

«مائویست های افغانستان» معتقدند که آه و ماتم» بی بی سمکنی های تسلیم شده» و باسواد شده های «قم» و «مشهد» با علم کردن یکی از اعضای خانواده یاری تلاش مزورانه ای است برای تحکیم موقف و موقعیت خودشان نزد امپریالیست ها.

«مائویست های افغانستان» معتقداند که برافروختن جنگ های تجاوزی و اشغال کشورهای مستقل و آزاد بزرگترین نقض حق حیات و حقوق بشر است. امپریالیست ها تحت قیادت امپریالیزم امریکادرتی کمتر از ۱۵ سال اخیر دو جنگ تجاوزی و خانمان براندازی یعنی تجاوز بر افغانستان و کشتار مردم این سرزمین به بهانه «مبارزه با تروریسم» و تجاوز بر عراق و قتلعام مردم آن به بهانه نابودی سلاح کشتار جمعی صدام حسین، به راه انداخته اند. عراق و افغانستان را با پرتاب بمب هائیکه با کلاهک یورانیوم سنگین مجهزاند با مواد رادیو اکتیف که سرطان زا بوده و باعث معیوب شدن طفل در شکم مادر میشود، آلوده ساخته اند. علاوه بر آن در این دو کشور درتی بیشتر از یک دهه هر روز ده هانفر بقتل رسیده و میرسند. موازی به این جنایت، امپریالیست ها با استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین روزانه ده ها انسان بیگناه و اطفال را در وزیرستان، یمن و سومالی با بقتل میرسانند. به اینصورت امپریالیست های امریکائی و اروپائی بزرگترین نقض کنندگان حقوق بشراند و سازمان حقوق بشر آله بیمقداروبی ارزشی است در خدمت آنها. این سازمان جنایات امپریالیست ها را فقط با بیرون دادن گزارشهای کشدار «مذمت» میکند، اما زمانی که یکی از کشورهای جهان به نفع امپریالیست هاتن در ندهد، این سازمان بلا وقف «نگرانی اش را از نقض حقوق بشر در آن کشور اعلام میکند» تا زمینه مداخله نظامی امپریالیست ها را آماده سازد.

امپریالیست ها جنایت کارانی مانند عبدالرشید دوستم، قسیم فهیم، کریم خلیلی، محمد آصف محسنی، محمد محقق، عبدالرسول سیاف و امثالهم را برابریکه قدرت نشانده اند و سازمان حقوق بشر از کشتار جنایتکارانه ۳۵۰۰ تن اسیر در دشت لیلی حتی اعتراضی هم از خود نشان نداد. به این قسم فاکتهای مسلم تاریخی و واقعیتهای عینی نشان میدهند که سازمان حقوق بشر هرگز مخالف جنایت و نقض حقوق بشر به واسطه بزرگترین نقض کنندگان آن نبوده و نیست. و تا زمانی که جنایتکاران و آدمکشان به فرمان امپریالیست ها قتل و جنایت میکنند، هیچ مشکلی در میان نیست. لذا کسی

تعقیب آن از توطئه گری تسلیم طلبان حرف میزند که چگونه قرابت خونی و خاندانی رهبران و پیشگامان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان را مورد سواستفاده قرار داده و تلاش میکنند تا مرگ سنگین تر از هندوکش رفقای پیشگام مارادریضه دادخواهی شان به «سازمان حقوق بشر» امپریالیست ها بگنجانند.

به تعقیب فراخوان حزب کمونیست (مائویست) افغانستان، «هواداران جنبش دموکراتیک نوین افغانستان» (شعله جاوید) «اعلامیه ای را تصویب و روز ۷ قوس را بمثابه روز گرامیداشت رفقای جانباخته جنبش انقلابی افغانستان اعلام نمودند.

«مائویست های افغانستان» معتقداند که پیشگامان جانباخته جنبش مائویستی افغانستان و در پیشاپیش آنها رفیق اکرم یاری و تمام آنهایکه در راه استقلال کشور از سیطره خونین سوسیال - امپریالیزم و امپریالیزم علیه میهنفروشان مزدور خلق و پرچم مبارزه کرده و بجاودانگی پیوسته اند سزاوار گرامی ترین یادآوری ها و سنگینترین سکوتها میباشند. آنها تاریخ درخشان مبارزات خلق کبیر افغانستان را با خون خویش رقم زده اند. یاد آنها باید از جانب جنبش مائویستی افغانستان، انقلابیون میهنپرست و خلق کبیر این کشور متناسب با ماهیت مبارزات آنها قدردانی شده و فرهنگ شورشگری، انقلاب خواهی و تسلیم ناپذیری آنها بمثابه آتش سوزانی در قلب تاریخ خلق کبیر ما فروزان باقی بمانند. برای چنین روزی ۷ قوس یعنی روزیکه رژیم جلاخان مزدور لیست های طویلی از قربانیان شان را بر دیوار چسباندند، از نظر زمانی منطقی است و از نظر تاریخی مناسب. لذا، مانیز این روز را روز بزرگداشت ناخدایان رزمنده ایکه کشتی جنبش انقلابی افغانستان را بر بال طوفانهای تاریخ نشانیدند و همچنین روز گرامیداشت قله های شامخی چون مجید کلکانی، قاضی ضیا، بشیر بهمن، عزیز طغیان، نادر پویا، ملنگ عمارو... غیره که بی هراس از مرگ به نبرد متجاوزین اشغالگر شتافتند و شجاعانه رزمیدند و بخون خفتند اعلام می کنیم.

مائویست های افغانستان معتقداند که دولت پوشالی با حيله گری و مکاری در مرگ جانباختگان شعله ای و میهن پرستان کشور ما ناشیانه ژست مغمومین را میگیرد. هیچکسی بغیر از عده ای تسلیم شده های بی ایمان و ساده لوحان از دنیای خبر باور نخواهد کرد که یک دولت مزدور و میهن فروش دست نشانده در مرگ شعله ای های انقلابی و میهن پرستان شجاع کشور ما واقعا غمگین خواهند بود!

«مائویست های افغانستان» تاکید میکنند که رفیق اکرم یاری و رفیق صادق یاری به دلیل مبارزه برحق و عادلانه شان علیه استثمار، استعمار و نابرابری انسان بدست جلاخان میهن فروش خلق و پرچم بقتل رسیدند نه بخاطر تعلقات خانوادگی، قومی، مذهبی و یازبانی

احساسات فردی خویش درمنافع طبقه و انقلاب پرولتری حل نخواهیم شد.

جاودان بادیادرفیق اکرم یاری وسایرمائویست
های بخون خفته افغانستان

جاودان باد یاد مجید کلکانی ومیهن پرستان
بزرگ دیگرافغانستان

ننگ ونفرین تاریخ باد بر خلقی ها وپرچمی
های مزدور و میهن فروش

به پیش در راه تاسیس حزب کمونیست
افغانستان

مائویست های افغانستان

۲۹عقرب ۱۳۹۲

که از حقوق بشرکمک میطلبد یا به ماهیئت این آله بی مقدار در دست امپریالیست ها آگاه نیست ویا آگاهانه درچشم خلق خاک میریزد. بنمایش گذاشتن فردی ازخانواده رفیق یاری برتریبون «آه وفریاد» و«عریضه بردن» به سازمان حقوق بشرمعنی دیگری جززینه ساختن استخوانهای رفیق یاری بسوی بام شهرت معنی دیگری ندارد.

رفقا!

تازمانیکه ما برمحورخطی که رفیق یاری آن را کشیده است، متحدنباشیم خرده بورژواهای تسلیم طلب که درهوی شهرت وثروت حتی گوربا واجداد شان رابه آتش میکشندازنام ونشان رفقای پیشگام مابه اشکال مختلف سواستفاده خواهندکرد.مانبایدتنها «بدی»، «اشتباه» و«نارسائی» یکدیگرراببینیم، بلکه خوبی ها، پیشرفت ها، سمت وسوی حرکت وماهیئت یکدیگررانیزبینیم وبامعیار«منافع کلی انقلاب» وطبقه آنرااندازه گیری کنیم نه بااحساسات فردی ما. بدون چنین موضعگیری خالص طبقاتی وبزیرپاگذاشتن

بزرگداشت از جانبختگان راه نجات خلق ومیهن

تقدیری است از کارنامه ای مبارزات انقلابی آنها در جهت

سرنگونی سلطه امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور!

"مدرن" (روسی) مبارزه بین "دوخط"، مبارزه علیه رویزیونیسم در درون حزب کمونیست چین را به پیش برد. او انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی رادرچین به راه انداخت تا حزب ودولت را ازوجود رویزیونیستها تصفیه نماید. انقلاب کبیرفرهنگی پرولتاریائی درچین درحقیقت انقلابی درانقلاب که درتاریخ انقلابات پرولتری جهان جایگه ویژه دارد وانقلاب چین ونظام سوسیالیستی را برای یک دهه از شکست بوسیله ای رویزیونیستهای درون حزب ودولت نجات داد. از جانب دیگر اثرات رهائیبخش این انقلاب در سطح جهان بسیار گسترده بود و جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای ضدامپریالیستی وضدارتجاعی تقریبا در همه قاره های جهان بوجود آمده وامواج مبارزات انقلابی ومترقی درکشورهای مختلف جهان به راه افتاد، سازمانها واحزاب انقلابی پرولتری درچندین کشور جهان ایجادگردید، جنبشهای انقلابی پرولتری و جنبشهای دموکراتیک نوین رونق وگسترش یافته وموجب بیداری سیاسی کتله های میلیونی توده های خلق درکشورهای مختلف جهان گردید.

نیمه دوم دهه پنجاه ونیمه اول دهه شصت میلادی بحران عمیقی اردوگاه سوسیالیستی وجنبش بین المللی کمونیستی را فراگرفت. درکشورشوراها بعد ازوفات رفیق استالین درسال (۱۹۵۳)، دارودسته ای رویزیونیستهای مرتد به سرکردگی خروشچف سکان رهبری حزب ودولت را در دست گرفتند وحزب کمونیست شوروی (حزب لنین واستالین) رابه حزب رویزیونیستی وکشورشوروی سوسیالیستی رابه کشورسرمایه داری دولتی وسوسیال امپریالیستی مبدل کرده وبزرگترین دیکتاتوری پرولتاریا رامنهدم ودیکتاتوری بورژوازی را برقرارکردند. درآن شرایط رفیق مائوتسه دون با آموزش از شکست انقلاب پرولتری وسقوط بزرگترین دژانقلابی جهان توسط بورژوازی درون حزب دراتحاد شوروی توجه عمیقی به تضادهای طبقاتی دوران سوسیالیسم وشویه ای حل آنها مبدول داشته وتئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را کشف نمودور رهبری مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن رادر سطح بین المللی بدوش گرفت. مائوتسه دون همزمان باادامه مبارزه علیه رویزیونیسم

رفیق اکرم یاری درافشای چهره ای اصلی طبقات استثنای گروستمرگرفئودال و کمپرادور و وابستگی آنها به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم مبارزه ای انقلابی موثری انجام داد. "س.ج.م" در مبارزات و فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی اش به افشای ماهیت طبقاتی رویزیونیسم "مدرن" که خود را با لباس "مارکسیسم-لنینیسم" در جامعه عرضه کرده بود، پرداخته و ماهیت ضدانقلابی و مزدوری "حزب دموکراتیک خلق" و اهداف و استراتژی خاینانه ای باندهای "خلق" و پرچم و اینکه عامل سوسیال امپریالیسم شوروی و جاده صافکن راه غارت و چپاول آن در افغانستان بودند، پرداخت که تأثیرات بارزی در افشای ماهیت رویزیونیسم "مدرن" و رویزیونیست‌های خلقی پرچمی در افغانستان و همپاله های آنها در منطقه بجا گذاشت. در شرایط آزمون در سطح جنبش انقلابی پرولتری کشور و در سطح جنبش بین المللی کمونیستی افشای چهره ای ضدانقلابی رویزیونیسم "مدرن" از اهمیت ویژه برخوردار بود. زیرا حزب رویزیونیست و دولت سوسیال امپریالیستی "اتحاد شوروی" زیر عنوان "کمونیسم و کشور سوسیالیستی" در رقابت با ابر قدرت امپریالیستی امریکا و بلوک امپریالیستی تحت رهبری اش در حال توسعه نفوذش در کشورهای تحت سلطه در آسیا، افریقا و امریکای لاتین قرار گرفته بود. در آزمون مرکز مبارزه ضد رویزیونیستی در سطح جهان چین انقلابی و در رأس آن رفیق مائوتسه دون بود که این مبارزه را در عرصه جهانی رهبری می کرد. و سازمان جوانان مترقی مبارزه علیه رویزیونیسم "مدرن" را در افغانستان با جدیت به پیش برده و به تبلیغ و ترویج ایده ها و فرهنگ انقلابی مردمی در سطح جامعه می پرداخت و از این طریق ضربه ای سختی بر رویزیونیسم "مدرن" در افغانستان وارد آورد.

سازمان جوانان مترقی یک سازمان انقلابی پرولتری نوپا بود که مبارزات توده های خلق را از طریق جریان دموکراتیک نوین رهبری می کرد و منحیث یک پدیده ای زنده و پویا دارای تضادهای بود و در کارزار مبارزه طبقاتی انقلابی دچار اشتباهات و انحرافات نیز گردید از جمله: کم توجهی به رعایت اصل مخفی کاری؛ عدم توجه لازم به ایجاد تشکیلات مضبوط مخفی در کنار تشکل علنی، کم توجهی به بخش کار کمونیستی، عدم رعایت شیوه تلفیق کار علنی با کار مخفی، عدم توجه به نشر یک ارگان کمونیستی جهت پرورش ایدئولوژیک- سیاسی اعضا و هواداران سازمان جوانان مترقی. در آن شرایط انگیزه ها و زمینه های پذیرش اندیشه های انقلابی پرولتری در سطح

در افغانستان در اوایل دهه چهل خورشیدی طبقات حاکم ارتجاعی فئودال و کمپرادور در رأس آن دربار سلطنت ظاهرشاهی وابسته به امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم، بنا بر مصالح طبقاتی شان منفذ کوچکی از آزادیهای سیاسی را در جامعه باز کرده که بنام "دهه دموکراسی" معروف شد. در سال ۱۳۴۳ رویزیونیست‌های خروشچفی در افغانستان "حزب دموکراتیک خلق" را تشکیل دادند. این حزب رویزیونیستی و ضدانقلابی از کمک سفارت دولت سوسیال امپریالیسم شوروی در کابل و حمایت جناحی از دربار سلطنت (داوود) برخوردار بود و به تبلیغ و ترویج اندیشه ها و افکار ضدانقلابی رویزیونیسم "مدرن" در جامعه می پرداخت. وهم چنین گروه ارتجاعی اسلامی "اخوان" با برخورداری از حمایت جناح دیگر دربار سلطنت (ظاهرشاه) و شخص موسی شفیق صدراعظم وقت در جامعه برای پخش ایده ها و افکار ارتجاعی قرون وسطائی اش فعالیت می کرد. در آن شرایط بر اساس ضرورت تاریخی و جهت رهبری مبارزات توده های خلق و با الهام از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین اولین سازمان انقلابی پرولتری (سازمان جوانان مترقی) با خط رهبری کننده "مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون" تحت رهبری رفیق اکرم یاری در سال (۱۳۴۴) ایجاد گردید. نقش تاریخی رفیق اکرم یاری در پایه گذاری سازمان انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین در آن مقطع زمانی برای رهبری مبارزات طبقاتی توده های خلق و مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم و رویزیونیسم و اپورتونیسم این دشمن نقابدار کمونیسم انقلابی حایز اهمیت زیادی بود. سازمان جوانان مترقی در اوایل سال (۱۳۴۷) فعالیت‌های علنی اش را تحت عنوان "جریان دموکراتیک نوین" آغاز کرد و جریده ای را بنام "شعله جاوید" (ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین) به نشر رساند. و هزاران تن از روشنفکران آزادی خواه و مترقی کشور از جمله محصلین و متعلمین، معلمین و استادان جذب جریان دموکراتیک نوین شدند و به مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی تحت رهبری سازمان جوانان مترقی ادامه دادند. و از جانب دیگر توده های زحمتکش شهری، کارگران، مزدور کاران، مامورین پائین رتبه و کسبه کاران، راه رهروان جنبش دموکراتیک نوین راه نجات شان از استعمار و سوسیال امپریالیسم دانسته و از آن حمایت گسترده کردند. جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری "سازمان جوانان مترقی" و در رأس آن

از جمله گروه های چهارگانه رهبری کننده جریان دموکراتیک نوین و انتشارشعله جاوید بود که توسط انجینر عثمان رهبری میشد و در جریان دموکراتیک نوین نفوذ داشت. ولی انجینر عثمان عضویت سازمان جوانان مترقی را دارا نبود. اما سازمان جوانان مترقی با وجود همه کمبودها و نواقص و اشتباهات و انحرافاتش به لحاظ تاریخی در پایه گذاری جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا) و ساماندهی و رهبری جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) و ترویج اندیشه های انقلابی پرولتری (م-ل-ا) در جامعه نقش تاریخی مهمی ایفا کرد. چنانکه هیچ یک از جناح های منشعب از آن نه اینکه نتوانست جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین را بر مبنای (م-ل-ا) رهبری کند که هر چه عمیق تر در پرتگاه اپورتونیسم سقوط کردند و ضربات شدیدی بر جنبش انقلابی پرولتری کشور و مبارزات توده های خلق وارد کردند. البته علاوه بر عملکردهای خطوط انحرافی اپورتونیستی در "س.ج.م" که فکتورهای دیگری از جمله: عقب ماندگی جامعه در همه عرصه ها منجمله زیر بنای تولیدی و ضعف طبقه کارگر کشور، عقب ماندگی فرهنگی جامعه، عدم تجربه قبلی مبارزه انقلابی پرولتاریا و روشنفکران مردمی، توطئه ها و تخریب کاریهای حزب رویونیست "خلق" و سوسیال امپریالیسم "شوروی" علیه جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-ا) و جنبش دموکراتیک نوین. حزب رویونیست خلق قبل از ایجاد سازمان جوانان مترقی تشکیل گردیده و به پخش ایده های ضد انقلابی رویونیستی در بین جامعه پرداخته و با سوء استفاده از مقولات انقلابی و مترقی و نوید کذائی "جامعه دموکراتیک" و "سوسیالیسم" توانسته بود اغتشاشات فکری در بین بخشهای از روشنفکران منجمله روشنفکران متعلق به طبقات خلق را بوجود آورد. به همین ترتیب توطئه های امپریالیستهای غربی و ارتجاع سیاه مذهبی بر علیه جنبش انقلابی پرولتری نو بنیاد کشور و سرکوب و حشیانه ای جنبش بوسیله ای نظام حاکم سلطنت و وحشت ارتجاع سیاه "اخوان" که با حمایت دولت حملات سبعانه را علیه جنبش دموکراتیک نوین انجام می داد و قتل خاینانه رفیق سیدال سخندان در سال (۱۳۵۱) با توطئه مشترک دربار سلطنت و گروه ارتجاعی وحشی "اخوان" و بدست ناپاک گلب الدین جنایتکار انجام شد. اگرچه فکتورهای خارجی علل عمده ای انحلال سازمان جوانان مترقی و فروپاشی جنبش دموکراتیک نوین کشور را در آن مقطع زمانی تشکیل نمی دادند؛ اما اثرات منفی آنرا می توان در آن پروسه نادیده گرفت.

بعد از انحلال سازمان جوانان مترقی جنبش انقلابی

گسترده ای در بین روشنفکران مردمی وجود داشت، لیکن سازمان جوانان مترقی در این عرصه توجه لازم نکرد؛ عدم افشای ماهیت خطوط انحرافی درون سازمان جوانان مترقی و دامن زدن به مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی در سطح وسیعتری در بین اعضای سازمان در جهت طرد خطوط اپورتونیستی از آن که بدون شک به تقویت و استحکام هر چه بیشتر سازمان می انجامید؛ تمرکز مبارزه عمدتاً در شهرها و توجه نکردن به مبارزه در بین کتله های وسیع دهقانان فقیر و بی زمین و کارگران فلاحتی در دهات به منظور رساندن آگاهی سیاسی و بسیج و متشکل کردن آنها و ایجاد هسته های در درون کارخانه ها به منظور رساندن آگاهی سیاسی و متشکل کردن کارگران. بعبارت دیگر سازمان جوانان مترقی در جهت پیوند سوسیالیسم علمی با جنبش توده ها ضعیف و محدود عمل کرد و در زمینه کار توده ای در بین دهقانان فقیر و بی زمین در دهات کشور به منظور ایجاد پایگاه انقلابی (مرکز اصلی انقلاب) توجه لازم نکرد. بعد از مریمی رفیق اکرم یاری، سازمان جوانان مترقی نتوانست مبارزه درون سازمانی را بر مبنای (م-ل-ا) بنحو درست و اصولی علیه خطوط انحرافی درون سازمان به پیش برده و مبارزه طبقاتی را در سطح جامعه گسترش دهد. بعد از مریمی رفیق اکرم یاری رهبری جناحی که خط اصولی و انقلابی (م-ل-ا) را در سازمان جوانان مترقی نمایندگی می کرد بدوش رفیق داکتر صادق یاری قرار گرفت؛ اما این گروه دیگر دچار انحراف (پاسیفیستی) شده و نتوانست مبارزه بین دو خط را در درون سازمان فعالانه و بگونه ای لازم به پیش برد.

خلاصه سازمان جوانان مترقی نتوانست طور لازم از پوتانسیل نیروی انقلابی ای که در اطراف آن در جریان دموکراتیک نوین جمع شده بود به نفع استحکام خط ایدئولوژیک-سیاسی رهبری کننده سازمان و گسترش و تعمیق مبارزه طبقاتی و پیشبرد و گسترش انقلاب در کشور استفاده کند. و در اواخر دهه چهل اختلافات درونی در سازمان جوانان مترقی شدت گرفته و خطوط انحرافی اپورتونیستی سازمان را هر چه بیشتر تضعیف کرده و "س.ج.م" را در سال ۱۳۵۱ بطرف انحلال کشاند. این موضوع را باید تذکر داد که سه خط فکری در سازمان جوانان مترقی وجود داشت: خط ایدئولوژیک-سیاسی (م-ل-ا) تحت رهبری رفیق اکرم یاری، خط رهبری کننده سازمان؛ خط انحرافی اکونومیستی تحت رهبری داکتر فیض احمد فقید و خط انحرافی سنتریستی که توسط (سمندر ه.م) نمایندگی می شد. وهم چنین خط انحرافی آوانتوریستی متعلق به "گروه پس منظر"

لینیسیم - مائوئیسم را به شکل جنون آمیزی مورد حملات خصمانه قرار داده و براکرم یاری و فعالین جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) کشور به سطح اوباش کوچه بازاری ناسزاگوئی و فحاشی می کنند. و باند اوباش ولومپن (موسوی، میرویس محمودی و کبیرتوخی) از اعضا و هوادا ران "سازمان انقلابی"، "ساما- (ادامه دهندگان)" و عناصری از "ساوو" به سطح خابین ترین و فرومایه ترین جواسیس علیه فعالین جنبش انقلابی پرولتری برای استخبارات امپریالیستی و ارتجاعی جاسوسی می نمایند. به یقین که اینها چون دیگر رویزیونیستهای جهان داغ ننگ خیانت به جنبش انقلابی پرولتری کشور و خلق افغانستان را تا ابد برجبین خواهند داشت.

با وقوع کودتای ننگین (ثور) سال (۱۳۵۷) و بقدرت رسیدن باندهای رویزیونیستی "خلق" و پرچم دربین منسوبین جریان دموکراتیک نوین تحرک تازه ای بوجود آمد و گروه ها و محافل مختلف و افراد مستقلی که خود را (م-ل-ا) می خواندند در جهت متشکل شدن و ایجاد سازمانهای سیاسی به فعالیت آغاز کردند. و در نتیجه ای این فعالیتها سرانجام چند سازمان و گروه از منسوبین جنبش دموکراتیک نوین در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ تشکیل گردید. در این شرایط بازمهم فقر تئوریک و عدم آگاهی لازم ایدئولوژیک - سیاسی تعداد زیادی از روشنفکران منسوب به جریان دموکراتیک نوین بوضوح آشکار گردیده که نتایج آن در ایجاد تشکلات مختلف سیاسی و ماهیت خط ایدئولوژیک - سیاسی و نظرات و مواضع و عملکردهای آنها مشهود بود. با آنکه اکثریت این سازمانها و گروه همدعی (م-ل-ا) بودند؛ لیکن پروسه عمل، پراتیک مبارزاتی هریک از این تشکلات در عرصه مبارزه ملی و طبقاتی و مبارزه انقلابی پرولتری این امر اثبات ساخت که بدون خط روشن انقلابی پرولتری (م-ل-م) ایجاد سازمان واقعا انقلابی پرولتری ممکن نیست و همچنین امکان پیشبرد مبارزه طبقاتی و ملی و مبارزه علیه انواع رویزیونیسم و اپورتونیسم و تسلیم طلبی میسر نمی باشد. و اینکه نتایج حاصله از این فعالیتها برای جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین کشور از چه قرار بوده است؛ پرداخت مفصل به آن از عهده ای این نوشته بیرون است.

کودتای ننگین ثورهم برای توده های خلق کشور وهم برای فعالین جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین و دیگر جریانات مترقی و آزادیخواه کشور بسیار جنایتبار و فاجعه آفرین بود. کودتاچیان حزب رویزیونیست "خلق" این جنایتکاران و قاتلین

پرولتری (م-ل-ا) و جنبش دموکراتیک نوین دچار رکود گردید. و افرادی از منسوبین جنبش دموکراتیک نوین بصورت پراکنده و در چوکات محافل و گروه های جداگانه به ارتقای سطح آگاهی تئوریک و شان مشغول شدند. جناحی که در سازمان جوانان مترقی خط انحرافی اکونومیستی رانمایدگی می کرد در سال (۱۳۵۲) زیر نام "گروه انقلابی خلقهای افغانستان" و با ادعای خط "م-ل-ا" تحت رهبری داکتر فیض عرض وجود کرد. این گروه اپورتونیستی نتوانست خود را از ورطه ای اپورتونیسم بیرون کند و بعدا در سال (۱۳۵۸) به "سازمان رهائی" تغییر نام داده و به پرتگاه رویزیونیسم "سه جهانی" سقوط نموده و کتله ای بزرگی از منسوبین جریان دموکراتیک نوین را به منجلا ب اپورتونیسم و رویزیونیسم کشاند. جناح اکونومیستی تحت رهبری داکتر فیض در سازمان جوانان مترقی بعد از انشعاب، جناح اصولی و انقلابی تحت رهبری رفیق اکرم یاری را خابینانه مورد حملات خصمانه قرار داد. داکتر فیض اتهامات بی بنیادی را از موضع اپورتونیستی و رویزیونیستی علیه رفیق اکرم یاری عنوان کرد؛ داکتر فیض سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین را رویزیونیستی و اپورتونیستی و ارتجاعی خواند و از "فعالیتهای عملی اپورتونیستی و رویزیونیستی رهبری خابین و ضد انقلابی" صحبت کرد؛ و از موضع دگما اپورتونیستی و رویزیونیستی اتهامات بی اساس چون: "ضد پرولتاریائی، برخورد ضد انقلابی به مسایل و قضایا، اندیشه به منافع شخصی، فرصت طلبی، دگماتیسم، ارباب و فریفتن توده ها، خیانت به اندیشه مائوتسه دون و آرمان انقلاب، فردگرایی بورژوازی، برچسب خابین و ضد انقلاب، وابسته دربار و در جرگه خواجگان ذات ملوکانه" و از این جمله اراجیف و لاطالیات را به رفیق اکرم نسبت داد. ولی داکتر فیض و "سازمان رهائی" اش نتوانست با این اراجیف و فحاشیها حقیقت انقلابی خط ایدئولوژیک - سیاسی و راه انقلابی رفیق اکرم یاری و نقش تاریخی وی در پایه گذاری جنبش انقلابی پرولتری کشور و مبارزات سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین را مخدوش کند. اکرم یاری هم چنان مقام شامخ خود را منحصیث بنیان گذار جنبش کمونیستی (م-ل-م) افغانستان حفظ کرده است. برعکس داکتر فیض از منجلا ب اپورتونیسم به لژنزار رویزیونیسم "سه جهانی" سقوط کرده و به انقلاب پرولتری و مبارزات توده های خلق ضربات سنگینی وارد کرد. و امروز میرات داران خط و راه رویزیونیستی و ضد انقلابی وی قدم بر نقش پای وی نهاده و با پیروی از شیوه و طریقت وی مارکسیسم -

شد و بعد در اواسط ماه جدی ۱۳۵۷ دوباره دستگیر شده و بتاريخ ۷ قوس سال ۱۳۵۸ به شهادت رسیده است. فقدان رهبران و طایفه داران جنبش انقلابی پرولتری و جنبش دموکراتیک نوین کشور ضربه ای سختی بود بر مبارزات انقلابی و مبارزات رهائیبخش ملی توده های خلق کشور. زیرا چنین شخصیت‌های انقلابی ثمره و محصول تکامل اجتماعی (بر اساس مجموعه ای مناسبات اجتماعی) و تکامل شخصی و تبارز ارزش‌های اجتماعی آنها هستند که شرایط تاریخی مشخص آنها را برای انجام ایفای نقش معینی بوجود آورده و آنها خود در آن شرایط و اوضاع تأثیر می گذارند. درباره ای این شخصیت‌های انقلابی مردمی آنچه بیش از همه قاطعانه معیار ارزیابی و قضاوت قرار می گیرد ماهیت خط ایدئولوژیک - سیاسی و موضع گیری‌های سیاسی طبقاتی و اهداف انقلابی و نظریه عمل شان است که از دید تامین منافع طبقاتی و سیاسی توده های خلق و رهبری مبارزات انقلابی آنها خود را وقف می نمایند. رفیق اکرم یاری در یک خاندان زمیندار اشرافی پرورش یافت؛ اما زمانی اندیشه های انقلابی پرولتری را فراگرفت و به آنها باورمند گردید، از تعلقات طبقاتی اش صادقانه گسست کرده و در صف توده های خلق قرار گرفت و در راه تحقق آرمان و خواست‌های طبقاتی خلق مبارزه کرد و در این راه جان باخت. اکرم یاری میراث گران بهائی از خود بجا گذاشت. و جنبش انقلابی (م-ل-م) افغانستان ادامه و تکامل خط انقلابی ایست که وی در سال ۱۳۴۴ بنیاد نهاده است. به همین صورت رژیم جنایتکار و مزدور خلقی پرچمی ها و سوسیال فاشیست‌های روسی طی یک و نیم دهه حاکمیت ننگین و اشغال نظامی و تسلط استعماری شان هزاران روشنفکر انقلابی و مترقی، آزادیخواه و میهن‌دوست را خاینانه به جوخه های اعدام سپردند و یا در شکنجه گاه ها عذاب دادند که ضایعه ای بزرگ و جبران ناپذیری است به جنبش انقلابی کشور. همچنین صدها تن از روشنفکران منسوب به جنبش دموکراتیک نوین و روشنفکران مترقی از دیگر جریانات سیاسی توسط باندهای ارتجاعی اسلامی در جبهات جنگ ویا در کشورهای همسایه اختطاف و وحشیانه بقتل رسیدند. و شهادت رهبران و کدرهای جنبش انقلابی کشور از جمله شهید مجید، شهید مسجدی و شهید بشیر بهمن ضربه ای سنگینی بر جنبش دموکراتیک نوین و جنگ آزادیبخش ملی خلق ما علیه سوسیال امپریالیسم "شوروی" و رژیم مزدور آن وارد کرد. در جنگ و مقاومت مردم ما علیه رژیم مزدور خلقی پرچمی ها و اشغالگران روسی نقش مجید در رهبری جنگ آزادیبخش ملی بسیار ارزنده بود و شهرت

خلق در همان دوروزاول کودتای ننگین شان (روز نهم ثور ۱۳۵۷) فرزند انقلابی خلق سید هاشم (که بعد از فراغت از فاکولته " لوژستیک " حربی پوهنتون در میدان هوایی بگرامی انجام وظیفه میکرد و یکی از هوادار جریان دموکراتیک نوین و بعداً عضویت " گروه نجات خلق " را داشت) را جنایتکارانه به شهادت رساندند. رژیم مزدور در دوران حاکمیت ننگین اش و ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیسم " شوروی " یک و نیم میلیون از توده های خلق کشور را یا توسط جوخه های اعدام و یا زنده بگور کردن و یا به اثر بمبارانها و راکتبارانها و به توپ بستنهای قراء و منازل مسکونی و حشیانه بقتل رساندند و صدها هزار دیگر را مجروح و معلول ساختند و هزاران تن را در زندانهای مخوف شکنجه کردند. و به این صورت خاک میهن مدفن صدها هزار شهید گمنامی است که توسط رژیم باندهای جنایتکار خلقی پرچمیها و ملیشه های مزدور و ارتش سوسیال امپریالیسم " شوروی " بقتل رسیده اند. هم چنین گروه های ارتجاعی اسلامی (جهاد) این نوکران امپریالیست‌های غربی و دولت‌های ارتجاعی منطقه و دولت اسلامی، گروه های وحشی " جهادی " القاعده و سپاه پاسداران ایران، رژیم ارتجاعی و قرون وسطائی طالبان و گروه های القاعده و طالبان پاکستانی ده ها هزار تن از مردم مظلوم ما را جنایتکارانه بقتل رسانده اند. و نیز ارتشهای اشغالگر امپریالیسم امریکا و ناتو و متحدین آنها و ارتش و پولیس دولت مزدور و باندهای مسلح قوماندانهای جهادی و ملیشه ای و طالبان و گلب الدین و حقانی طی دوازده سال اخیر ده ها هزار تن از توده های خلق مظلوم را بقتل رسانده و معلول کرده اند و شنیع ترین اجحافت و مظالم را بر آنها اعمال کرده و این کشتار و جنایت هنوز هم ادامه دارد. از آنجاییکه رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیسم " شوروی " در بین گروه ها و جریانات سیاسی مخالفش اش بیش از همه با منسوبین جنبش دموکراتیک نوین خصومت داشت؛ از آنرو به دستگیری و شکنجه و اعدام بهترین فرزندان مبارزان انقلابی خلق از منسوبین جنبش دموکراتیک نوین و جنبش انقلابی پرولتری از جمله رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری از بنیان گذاران سازمان جوانان مترقی (م-ل-ا) و جنبش دموکراتیک نوین اقدام نمود. نبود یک تشکل انقلابی منضبط در آن شرایط موجب گردید که صدها تن از اعضای جنبش دموکراتیک نوین و جنبش انقلابی پرولتری کشور توسط رژیم جلاد رویونیست‌های جنایتکار خلقی پرچمی به شهادت رسیدند. رفیق اکرم یاری بتاريخ ۲۹ ثور سال ۱۳۵۷ توسط دولت " خلقی " پرچمیها دستگیر و در ماه جوزارها

بزرگداشت از جانب‌باختگان راه آزادی خلق ومیهن ودرپیشاپیش آنها رهبران جنبش انقلابی پرولتری کشور، درحقیقت یاد آوری ازخاطرات رزم شجاعانه وفداکاریهای بیدریغانه ای شان درمبارزه علیه استعماروامپریالیسم وارترجاع فتودال کمپرادوری بوده وتقذیری است ازکارنامه های مبارزات انقلابی آنها درجهت اعتلا واستحکام جنبش انقلابی پرولتری ونابودی سلطه وستم سرمایه وپیروزی انقلاب پرولتری وایجاد جامعه بدون استعماروستم وبی عدالتی. ونیزاحترامی است به این دشمن ستیزان دلیرکه با عزم واراده ای آهنین واستقامت وپایمردی درراه آرمان انقلابی شان تا پای جان مقاومت کردند وتسلیم دشمنان خلق ومیهن نشدند وبه تعهد شان دربرابرانقلاب وخلق تا آخروفادارماندند. آنچه که این فرزندان مبارزخلق دربرابرما بودیعہ گذاشته اند، ادامه ای مبارزه انقلابی درراه تحقّق آرمان های انقلابی ورهائیبخش آنهاست. ومارسالنا ووظیفنا ملزم به تکامل وتداوم این مبارزه انقلابی پرولتری بوده وهستیم. واین امرزمانی می تواند تحقّق اصولی وانقلابی بیابد که رهبری مبارزات طبقاتی وملی توده های خلق برمبنای اصول واحکام علم انقلاب پرولتری(م-ل-م)انجام شود.وپیشبرداین امرستراگ ازعهده ای یک حزب واقعا انقلابی است پرولتری(مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی) است که توسط کمونیست های انقلابی واقعی تشکیل شود. وبدون موجودیت چنین حزبی، رهبری مبارزات توده های خلق وپیروزی انقلاب دموکراتیک نوین وانقلاب سوسیالیستی ورسیدن به جامعه بدون طبقه ممکن نخواهد بود.

- نابودبادباندهای جنایتکاروآدمکش خلقی پرچمی ملیشه ای، جهادی، طالبی ودولت مزدورکزی وقدرتهای امپریالیستی ودولتهای ارتجاعی جنایتکاروغارتگر حامی آنها!

- انتقام خون فرزندان خلق ازتمام باندهای جنایتکاروآدمکش که به کمک وحمايت باداران خارجی شان طی سی وپنج سال اخیرچنین کشتاروحشیانه وجنایات وتجاوزات هولناکی رامرتکب شده اند؛ فقط دریک دولت انقلابی خلق ودردادگاه عدل خلق ممکن ومیسراست!

۷ قوس سال ۱۳۹۲ (۲۸ نومبر ۲۰۱۳)

(پولاد)

مبارزاتی سابقه اش برضد نظام ارتجاعی حاکم موجب محبوبیت وی دربین توده های خلق وروشنفکران مترقی گردید. مجید درراه تحقّق آرمانهاواهداف انقلابی اش استوارانه مبارزه کرد.مجید دراسارت دژخیمان رژیم خونخوارروزیونیستهای مزدورخلقی پرچمیها وباداران روسی آنها با استقامت وپایمردی سخت ترین شکنجه هارابجان خرید ومرگ را پذیراگردید ولی تسلیم دشمنان خلق ومیهن نشد. رژیم باند جنایتکارخلقی پرچمیها وسوسیال فاشیستهای روسی(بتاریخ ۱۸ جوزاسال ۱۳۵۹) مجید این فرزند مبارزخلق را ظالمانه به قتل رساندند ونام وی ثبت تاریخ مبارزات خلق کشورگردید.

بعدازشهادت مجید رفقای وی در"ساما" خایانه وزبوانه پروتوکول تسلیمی باهمان دشمنانی امضاکردند که مجید وصداهاتن دیگرافرزندان انقلابی وآزادبخواه خلق وهزاران تن ازتوده های خلق رابعد ازشکنجه های وحشیانه به جوخه های اعدام سپرده بودند. ودست آوردهای تا آنروزامبارزات آزادیبخش ملی را که توسط مجید ودیگرهمرزمان وی کمائی شده بود، بیای رژیم خونخوارخلقی پرچمیها واشغالگران روسی ریختند وخایانه سلاح خودرا علیه خلق نشانه رفتند وبه خلق ومیهن خیانت کردند. وتعدادی از تسلیمیهای "ساما" مانند موسوی ومیرویس محمودی به خدمت دستگاه "خاد" رژیم مزدورخلقی پرچمی ها وسوسیال امپریالیسم "شوروی" درآمدند واکنون به خدمت امپریالیستهای غربی قراردارند وخایانه علیه فعالین جنبش انقلابی پرولتری(م-ل-م) جاسوسی می کنند. کبیرتوخی یکی دیگراز تسلیمیهای که بخاطرزنده ماندن علیه رفیقش شهادت داد وخایانه تسلیم دشمنان طبقاتی وملی خلق گردیدوباخاد همکاری کرد،اکنون به ادامه ای همان خیانتهای بادیگروزیونیستهای تسلیمی،"سازمان" انقلابی"و"ساما-(ادامه دهندگان)"باجنبش انقلابی پرولتری کشورخصومت می ورزند ونام وآدرس وهویت مارابرای استخبارات امپریالیستی وارترجاعی افشامی کنند وبه این صورت به خون انقلابیون راه آزادی خلق ومیهن وجنبش انقلابی پرولتری خیانت می نمایند. همانطورکه شخصیتهای واقعا انقلابی مردمی طبق جهان بینی شان نقش مهمی درپیشرفت وتکامل جنبش انقلابی کشورهای شان ایفامی کنند؛ برعکس گروه ها وعناصرخاین وخود فروخته ازجمله اپورتونیستها وروزیونیستهای مرتد که با نقاب کمونیسم دردرون جنبشهای انقلابی پرولتری خودرا پنهان نموده ودرجهت تخریب جنبش انقلابی پرولتری وحراست ازمنافع ارتجاع وامپریالیسم برضد منافع طبقات خلق ومیهن قرارمی گیرند ودرمسیرپیشرفت وتکامل جنبش انقلابی خلق خایانه موانع ایجاد می کنند.

۷ قوس

بانگ بلند دلکش ناقوس مقاومت و چیره گی بازوان ستبر ناموس انقلاب!

یافت نه در سفیه بازی و سفیه پروری ریزه خوران خوان
خاقان های چینی و فریب خورده گان "کثیر الرماد"
دیک چینی و سوزان رایس!

آری!

بنده ء عشق شدی ترک نسب کن
جامی

که در این راه فلان ابن فلان چیزی
نیست!

بگذار زبوانی چند تیره ء حمق خویش را بر بام
فلک کشند و زیر بال "کوانتل پرو" به چانه زنی با
عوامل امپریالیسم دم و دستگاه پوشالی شاه شجاع
ثالث را "مشروعیت بخشی" کنند. نه دم و دستگاه
پوشالی کرزی برزای مشروعیت یابی است و نه افسون
پراگنی احزاب راجستر شده ء وزارت عدلیه رژیم
پوشالی توانایی آنرا دارند که برای رژیم پوشالی و دم
و دستگاه خون و خیانت حامد کرزی وجهه ی "ملی"
و "دموکراتیک" بخشند. اشغالگران امپریالیست در
گردن خادی-جهادی ها و همقماشان "طالبی" و حزب
اسلامی اش قلاده بنده گی بسته اند و نیروها و عناصر
مشهور به "تکنوکرات" به مثابه توله سگان وفا دار
اشغالگران به عللای مداوم خویش ابرام ورزیده و در
دم اژدها "اتن دمکراسی" را "افغانیت" و "اسلامیت
" می بخشند!

صدر اکرم یاری را مزدوران سوسیال-امپریالیسم روس
به شهادت رسانیدند. آنان به گمان پتیارهء خویش
خواستند که رهبر انقلاب کشور را نابود کنند و سد
راه گسترش موج انقلاب پرولتری شوند. شهادت صدر
اکرم یاری و برادر گرامی اش رفیق صادق یاری حقا که
گرانتر از کوه هیمالیا برای خلق های در بند کشور ما و
پرولتاریای سراسر گیتی بوده است. اما با این شهادت
است که نهال "شعله جاوید" ستبرا و گشنی خویش را
به آینده گان انتقال داده است:

شهادت صدر اکرم یاری برملا داشت که: آن شهید خار
چشم سوسیال-امپریالیست ها بوده است و آن حقیر

ما معتقد ایم که "بازوان بلورین صبحدم" انقلاب- تیغ
ارتجاع فگن خویش را بران تر از پیش به کار خواهد برد
و "پرده ء تاریک شب" را خواهد درید! تنها مرتجعان
و رهسپران وادی ننگ و تسلیم طلبی اند که بوسه بر
آستان پلید امپریالیسم و سرمایه کاشته و بیش خواهند
کاشت! تنها تسلیم شده گانی زبون از قماش "همبسته
گی" خوانان کریتینیسم پارلمانی و "انتخابات شورای
ولایتی" باره گان "راوایی" و هم قماشان و "ماشاء
الله" گویان موید ایشان اند که فردای انقلاب را منکر
می افتند.

انقلاب به قول متفکر و اندیشه ورز شهیر "شفیعی
کدکنی" مثل بهار از همه سو می آید و تمام "سیم
های خاردار" را در می نوردد!

نه "لویه جرگه" های ننگین "قانون اساسی" و
"مشورتی" نیز نه کاسبکاری های تینگ هسیانو
پنگیست ها و مرتدان "عقaban" آیکوری یاری آن را
دارند که صفای ایدئولوژی پرولتری را به لجن خیانت
سنتریستی بیالایند. خون گرمی و راهنمای صدر اکرم
یاری سرودی است جاوید که برای راهیان رهایی خلق
های دربند و پرولتاریای سراسر گیتی با قامتی رسا
اعلام میدارد:

ز خون خویش خطی میکشم به
سوی شفق

چه خوب عاشق این سرخی سر
انجامم

کاسبکارانی که از سرزبونی نسبت خونی رابرنسبت
ایدئولوژیک ترجیح میدهند و آوای تسلیم طلبانه ء
تنی از بسته گان صدراکرم یاری را "وجه القبول" جلوه
میدهند "غافل" از آن اند که تا دنیا دنیا است تنها
آنانی که کالیوه و سفیه به تمام معنی اند فریب گوساله
ی سامری را خواهند خورد! کاسبکاران درعباوقبای
سامری میخواهند نسبت خونی را "مدعا مثل" حقانیت
خویش آورند. اگر ید بیضایی تلمیح رادرمیانه آوریم
اثبات حقانیت خویش را نه در انتساب خونی که در
نسبت ایدئولوژیک و مداومت در مسیر انقلاب باز خواهد

با "سمندر" روی سیاه رویزیونیسم سنتریستی بی نقاب گشت و از "ساوو" تا "املا" این سقوط بود که موید گرانش ارتدادی بود که در برابر صدر اکرم یاری و خط انقلابی پرولتری وی شوریده بود.

دست کشیدن از جنگ خلق که ناف اکونومیسم را با آن بریده بودند سرانجام در گیر و دار با بقیه السیف فریب خورده گان سراب تینگ هسیائو پنگیسم اقتران خویش را با روی برگاشتن سامای بعد از شهید مجید از مبارزه انقلابی بر ملا داشت. همین فصل مشترک بود که امروزه نوه های اندیشه گانی آن دو رویزیونیسم سا را "بر آن داشته است" که مشترکا چیز بنویسند و مشترکا توهم پرا گنده و مشترکا بر مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم پشت کنند!

جز آن نیست که تالیان رویزیونیسم در هر عبا و قبایی که "خروج" کنند رویزیونیست خواهند بود. مگر جز این است "انشعاب" دروغین "سازمان انقلابی افغانستان" از سازمان رهایی افغانستان؟ مگر جز این است "ادامه" ای که هنوز مهر و داغ "به فراموشی سپردن" تسلیم طلبی های دیروزین را بر جبین دارد؟

۷ قوس خط درشتی میان خون های پاک و بزرگی نظیر خون شهید مجید کلکانی- شهید سرمد - شهید قاضی ضیاء از یکسو و "تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقای" نواده گان فکری تینگ هسیائو پنگ از سوی دیگر - میکشد! از همین رو است که این روز را بنام روز شهدای جنبش انقلابی پرولتری کشور - که در راس آن اسم سترگ شهید صدر اکرم یاری قرار دارد نامبردار میکنیم.

بگذار این روز سرخ که نماد مقاومت و شهادت در راه کمونیسم است مظهر اتحاد نیرو های مارکسیست-لنینیست-مائوئیست افغانستان باشد. بگذار در پرتو درس گرفتن از ما وقع - چه باید کرد را فرا یاد آوریم و آینده را در پرتو اندیشه ی راهنمای صدر اکرم یاری پذیره شویم!

با درفش سرخ مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم
اندیشه اکرم یاری به پیش

زنده باد مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم!

انقلاب زنده باد!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

۷ قوس ۱۳۹۲ خورشیدی

ها که توانایی رویارویی با ایدئولوژی پرولتری وی را نداشتند بزدلانه وی را به شهادت رسانیدند. نفرین به آن چاکران کوانتل پرو و دشمنان "شعله ی جاوید" که بیشرمانه تر از "خلق" و پرچم توطئه می چینند و تهمت می بندند که صدر معتقد بوده است که سوسیال-امپریالیست ها نیز معتقد به ماتریالیسم دیالکتیکی اند و آن رفیق را به شهادت نخواهند رسانید. مقاومت قهرمانانه صدر یاری و شهادت وی خط بطلان بر همه خزعبلات و اتهامات کثیف کشیده است. ۷ قوس سیلی های محکمی است بر رخساره گان بی آزر م سر سوده گان آستان امپریالیزم و ارتجاع!

درخت گشن جنبش مائوئیستی افغانستان استدلالیست محکم در برابر قاتلانی که می پنداشتند با امحای فزیک صدر اکرم یاری و رفیق کبیر صادق یاری میتوانند جلو رشد جنبش کمونیستی کشور را بگیرند. اتخاذ مواضع استوار منسوبین جنبش پرولتری مائوئیستی کشور نشان دهنده آن است که بر ستبرای درخت انقلاب پرولتری کشور بیش از پیش افزوده شده است و قاتلان و "هم-کیشان" سه جهانی شان که دشمنان صدر اکرم یاری و دشمنان انقلاب دموکراتیک نوین کشور اند از به شهادت رسیدن صدر یاری طرفی نبسته اند!

تاریخ داوری است صادق و بیرحم. بیرحمی وی ناشی از صداقتی است که نشان میدهد که با اصول نمی توان معامله کرد و الا منتظر سیلی های آهنین تاریخ بر رخسار بی آرمان تسلیم طلب می توان بود! طرح های اکونومیستی "سه جهانی" و کودتا-قیامی به وضوح سیلی های آهنین تاریخ را خوردند! و اما: مشی پرولتری صدر اکرم یاری و تز "جنگ خلق" بیش از پیش سند تایید از سیر تکامل مبارزه طبقاتی میگردد. آری! این تز مائوئیستی که خط صدر اکرم یاری بر آن است نشان میدهد که تنها دریایی از خلق های مسلح اند که قادر به درهم شکستن ماشین سرکوب بورژوازی بیروکرات کمپرادور خواهد بود. این تز نشان میدهد که اشغالگران را تنها با انقلاب قهر آمیز است که میتوان از پای در آورد نه با تز های مرتدانه اکونومیستی و نه با توهومات آوانتوریستی و فوکوایستی که در کودتا-قیام "جشن" ناکامی خویش را به گواهی نشستند و از پا فتادند.

کجایند "پس منظر" نویسانی که در برابر خط سرخ صدر اکرم یاری موضع گرفتند؟ منظور اینست که آنان در منجلاب انحرافات و ارتداد ورزی های خویش به سرنوشت "جمعی" رهبر شان یعنی "انجنیر عثمان" دچار شدند و سنگ مبارزه را "بوسیده و بر زمین یاس گذاشتند".

۷ قوس روز یادبود جانباختگان راه رهایی خلق افغانستان را

با ادامه مبارزه علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه‌داری دلال گرامی بداریم

رژیم با وضاحت نام، نام پدر، محل زندگی و تعلق فکری و سیاسی مقتولین را در این لیست ها ذکر می‌کند ولی نمی‌گفت که آنها را بقتل رسانیده است. سخنگوی وزارت داخله می‌گفت که این افراد با این مشخصات دیگر در افغانستان نیستند. وبه این طریق به متعلقین آنها اخطار میداد که دیگر بمراجعه نکنید.

اکثریت عظیم این کشته شده‌ها را محصلین، متعلمین، مامورین پائین رتبه، دهقانان و کارگران تشکیل میدادند. در حقیقت امر آنهایی بودند که خلق و پرچم از سالها قبل با هزاران زبان سوگند می‌خورند که برای رهایی آنها از استعمار، استبداد و استثمار مبارزه میکنند. اکنون تاریخ بار دیگر بازشت ترین نمایش این حقیقت را سبق میداد که نیروهای خاین به خلق فقط از واژه‌ها و اصطلاحات انقلابی برای فریب و اغوای خلق استفاده میکنند و زمانی که حتی فرصت خدمت بخلق را هم داشته باشند هزاران مرتبه شدیدتر از جلادان رژیم پیشین به توحش و ویرانگری پناه برده و باتبرود رژیم بجان انسان مظلوم می‌افتند و از "کشته‌ها پشته‌ها می‌سازند".

رژیم خلق و پرچم می‌گفت این افراد در افغانستان نیستند و اشاره می‌کرد که آنها در خارج از افغانستان می‌باشند. این رژیم به این صورت حتی در مورد قربانیانش نیز دروغ می‌گفت. آنها در افغانستان بودند ولی فقط زنده نبودند. رژیم می‌گفت ما نمیدانیم که آنها در کجا هستند. این راست بود زیرا آنها واقعا نمیدانستند که آنها را در کدام گوردسته جمعی مدفون ساخته‌اند. رژیم که ادعا داشت انسان را از استبداد و استثمار رهایی سازد، اکنون ماهیت ضد انسانی و توأم با آن جنونی و بزدلی اش را به شکل رقت آوری بنمایش می‌گذاشت و جرات نمی‌کرد به بازماندگان قربانیانش بگوید که آری ما عزیزان شما را بعد از شکنجه‌های وحشیانه در مقابل آتش قرار داده‌ایم. زنان دیگر در انتظار شوهران شان ننشینند و دختران جوان چشم امید به برگشت نامزادان شان نباشند و در اسارت تباہ کننده عنعنات و سنت مردسالاری فئودالی افغانستان

۳۴ سال قبل از امروز رژیم خلق و پرچم لیست‌های طولی از نام هزاران نفر را بدیوارها آویخت. وزارت داخله رژیم در این لیست‌ها نام افرادی را بنشر می‌سپرد که از ۷ ثور سال ۱۳۵۷ تا ۷ قوس سال ۱۳۵۸ یعنی طی ۱۹ ماه؛ بقتل رسیده بودند. رژیم فقط نام آنهایی را در این لیست افشامی ساخت که پدر، مادر، زن فرزندان و دیگر اقارب شان هر روز در جستجوی آنها به مقامات وزارت داخله؛ صدارت و ادارات پولیس در کابل مراجعه می‌کردند. نام ده‌ها هزار دیگر که در ولسوالی هادستگیر و در همانجا و یا در مرکز ولایات از بین برده شده بودند در این لیست هادیده نمیشد. بطور مثال نام هیچکسی از تمام دهقانان و شبانانی که از دهکده "نگ عالم کنر" ربوده شده بودند در این لیست هان بود و نام هیچ یک از صدها تنی که بعد از قیام میاگل جان از ولسوالی تگاب دستگیر شده بودند، در این لیست نبود. از جمله صدها تنی که در تابستان سال ۱۳۵۷ از ولسوالی های "موسی قلعه"، "نوزاد"، "سنگین" و "گرشک" بعد از قیام "خطیب" گرفتار و به کندهار انتقال داده و اعدام شده بودند در این لیست هان مشاهده نمیشد. از جمله تمام دستگیر شده‌های قره "بابه" و ولسوالی جاغوری که به غزنی انتقال یافته و در آنجا اعدام گردیده بودند هیچکسی در این لیست نیامده بود. از ولسوالی های هرات نام افرادی زیادی در این لیست هان بود در حالیکه بعد از سرکوب قیام ۲۴ حوت سال ۱۳۵۷، رژیم هزاران تن را از ولسوالی های مختلف هرات دستگیر و بقتل رسانیده بود. در یک کلام؛ این لیست فقط گوشه کوچکی بود از کل تابلوی جنایات و قتلعام رژیم. اما همین گوشه کوچک و محدود نام بیشتر از ۱۷۵۷۰ نفر را (بنا بقول شاهدان عینی) در بر می‌گرفت. این لیست یک حقیقت تکان دهنده را به جهانیان اعلام می‌کرد و آن اینکه رژیم بطور اوسط در هر ماه ۹۲۵ انسان را بقتل رسانیده است. این جنایت به اندازه بزرگ بود که نظر جهانیان را در مورد "جنگ سرد" به نفع امپریالیست های غربی تغییر میداد. زیرا جنایت ضد بشری ای به این تناسب و شدت بعد از هیتلر و رژیم نازی آلمان در هیچ جای جهان صورت نگرفته بود. و تازه رژیم خود به این جنایت اعتراف می‌کرد.

ت "نرو"، "چنگیز"، "هیتلر"، "پنوشه"، "مارکوس" و... سایر آدمکشان تاریخ بشریت را از پشت بسته اند.

رژیم خلق و پرچم تصور میکرده که بانابودی افراد میتوان آن نیروی معنوی و فکری ایرانیز نابود ساخت که در راه آنها ایستاده اند. این همان توهمی است که تمام مرتجعین سفیه و ایده آلیست در ذهن شان می پروراندند. توحش و بربریت میتواند خم و پیچ هایی را در مسیر راه بیفزاید ولی اینکه آتش یاس و حرمان خلق را برای رهائی بطور دایم خاموش سازد و فرو نشانند، فقط در دنیای تخیلات سفیهانه رژیم های پوسیده و فاسد ممکن است، نه در جهان عینی و مادی.

رفیق اکرم یاری را همانطوریکه خودش میگفت: "تاهنگامی که مالکیت خصوصی وجود دارد، هر خود جزء خود دیگر است، یعنی انسان از خود بیگانه است، با انسان دیگر تضاد دارد بنابراین وحدت انسانیت بصورت تجرد از خود بیگانه یعنی تجریدی خود مستقل و غیر وابسته - خدا - ظهور می کند، بنا هنگامیکه مالکیت خصوصی چه در ساحه روبنا بکلی از میان برود، و در زمانیکه با از میان رفتن مالکیت خصوصی، تضادهای طبقاتی نیز کاملاً رخت بر بندد، در آن هنگام سیاست و هم دولت و هم خدالغومی شود، یعنی نفی نمی گردد، حتی ضرورت نفی آن نیز حس نمی شود بلکه محض لغومی گردد." فقط از نظر فیزیکی از ما (طبقه کارگر - طبقه او) گرفتند ولی او مانند رهبران دیگر مادر ذهن ما زندگی میکند. ما یاد گرامی او و رفقای دیگر مارا به نسل بعدی مان می سپاریم و آنها بنوبه خود نام آنها را براق سرخ تاریخ می نویسند و تا زمانیکه بر افغانستان جامعه طبقاتی مسلط است نام رفیق اکرم یاری بردر فاش هر مبارزه و انقلاب درج خواهد بود. متناسب با همین اعتلای پیگیرانه نام، راه و رسم مبارزه رفیق یاری و یاران فرزانه اش، رژیم جانیان خلقی و پرچمی آماج لعن و نفرین انسان و تاریخ قرار خواهد گرفت.

رفقا!

طبقات حاکم زمانی که بازوان دژخیم و لبه تبرشان را از کار افتاده می بینند به مکاری و حيله گری رو می آورند تا گسترش افکار انقلابی را سد نمایند. هنگامیکه این افکار با مبارزات سیاسی گسترش نمی یابند، طبقات حاکمه سیاست سرکوب خونین شان را کنار گذاشته و به امید امحای کامل آن تله های مختلفی را کار

خرد و خمیر نشوند. توگوئی که آن گلوپاره کردن های خلق و پرچم درباره انسان دوستی، دموکراسی و رهائی زنان ازستم مردسالاری هیچ واقع نشده بودند. معلوم بود که جلوه های عوامفربانه و ژست های روشنفکرانه عناصر روانامریض که از نظر اندیشه منحرف و از نظر سیاسی مزدور بودند مدت هاپیش به بن بست عملافتضاح آوری رسیده بود. تاریخ باز هم تبارز خصلت ذاتی اندیشه و عمل طبقاتی شکل های سیاسی ای را که در پوسته و اژه ها و اصطلاحات مترقی و پیشرو خانه میکنند، به شکل دردناکی بنمایش میگذاشت.

در لیست هزاران نفری قربانیان جنایت رژیم خلق و پرچم، نام رفیق اکرم یاری و رفیق داکتر صادق یاری پیشگامان و بنیانگذاران جنبش مائویستی افغانستان نیز بچشم میخوردند. در کنار آنها نام صدهاتن دیگر از انقلابیون و وطنپرست و انساندوستان دیگر مشاهده میشود که با "شعله ای" و "مائویست" بودن توصیف میگردیدند. متباقی لیست را نام هزاران افراد دیگر تشکیل میداد که به اتهام "اخوانی"، "خمینیست" و "گلبدینی" بودن بقتل رسیده بودند. چشمان مملو از اشک صدها و هزاران مادر، زن، خواهر، نامزد، برادر و پدر بانهگاه استفسار آمیزی از یکدیگر می پرسیدند که هویت فکری این افراد در کدام محکمه و بواسطه چه بازرسی و محققیت تثبیت شده بود؟ چه دادگاهی جرم آنها را اثبوت و آنها را به مرگ محکوم ساخته بود؟

کدام قانون مدنی و مجازات اجازه میدهد که افراد را به جرم داشتن فلان اعتقاد مذهبی باید بقتل رسانید؟ تفاوت اینگونه رژیم ها با رژیم خمینی، طالبان و گلبدین حکمتیارد را اینست که آنها حداقل طالب یا چلی، ملایا آخندی را بر منبر قضاوت می نشانند، جرم متهم را اعلام میکنند و بعداً آنها را بقتل میرسانند. حال اینکه معیار قضاوت آنها چیست و آنها با چه قوانینی انسان را بقتل میرسانند حرف کاملاً دیگری است. اما که میتواند بگوید که جرم ده ها هزار دهقان بیسواد چه بوده که بقتل رسیده اند؟ کشتن انسان بدون محاکمه و اعلام و تثبیت جرم کاری است که فقط مافیای مواد مخدر و روهزنان بزدل و ترسوبه آن مبادرت می ورزند.

اگر چند هر قاتل مایه ننگ جامعه میباشد ولی قاتلان و جانانی از نوع خلق و پرچم مایه ننگ و نفرین انسان و تاریخ، بشریت و مدنیت بشری بشمار میروند. اینهادس

رفقا!

ما همه میدانیم که ناخدایان بزرگ جنبش مائویستی افغانستان یک ثانیه هم کشتی انقلاب رادرمسیر اپورتونیزم ورویزونیزم نبردند و بهمین دلیل به قتل رسیدند. لذا، گرامیداشت روز آن جانباختگان بزرگ را به روز تجدید تعهد و سوگند بمبارزه علیه اپورتونیزم ورویزونیزم مبدل کنید.

ما همه میدانیم که پیشکسوتان جانباخته مایک گام هم در راه سازشکاری، تسلیم طلبی و پارلمان بازی برداشتند، لذا روزیادبود آن جانباختگان بزرگ را به روز تعهد مجدد و سوگند به مبارزه علیه تسلیم طلبی، سازشکاری و پارلمان بازی تبدیل کنیم.

ما همه میدانیم که پیشگامان جانباخته مایک گام هم در مسیر ولگاریزم، فحشای سیاسی، سبکسری و لمپنی برداشتند، لذا بیائید روزیادبود آنها را به روز احترام به کرامت انسانی هر فرد، اجتناب از فحاشی و سبکسری و لمپنی تبدیل کنیم.

ما همه میدانیم که رفقای جانباخته مانماد مقاومت علیه امپریالیزم و شگان زنجیری اش، میهنپرستی انقلابی و ترقی گرایی پیگیر بودند، لذا روز یاد بود آنها را به روز تجدید تعهد به مبارزه علیه امپریالیست های اشغالگر و دفاع از استقلال و حاکمیت ملی خلق افغانستان مبدل سازیم.

زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم!

ننگ و نفرین بر جنایتکاران خلقی و پرچمی و دژخیمان
جهادی و طالبی!

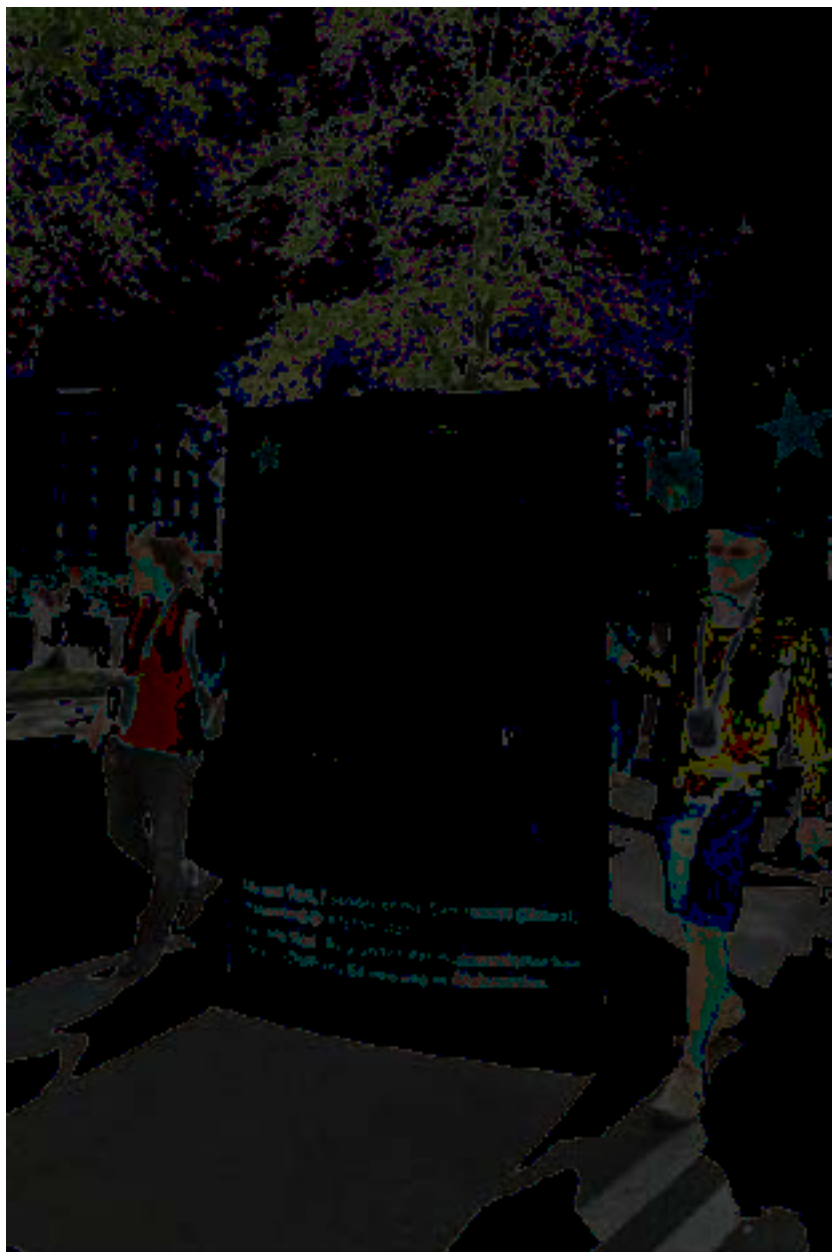
نیست و نابود باد نظام کار مزدوری و امپریالیزم
سرمداری!

مائویست های افغانستان

۷ قوس ۱۳۹۲

میگذارند، توطئه می چینند، در رده های جنبش انقلابی نفوذ میکنند، عوامل و خادمین خود را در داخل جنبش انقلابی تربیه میکنند، به واسطه آنها دسته ها، گروه ها و سازمانهای فرمایشی رابه وجود می آورند. بتاريخ مبارزات انقلابی افغانستان توجه کنید و ببینید آنهائی که «پس منظر» نوشتند بعد از آن چه کردند، در کج رفتند و بخشی شان که تاهنوز زنده اند چه میکنند. «پس منظر» در ظاهر امر یک انتقاد بنظر می رسد، اما امروز اسناد و شواهدی در دست است که نشان میدهد این به هیچصورتی یک انتقاد صادقانه و عاری از دخالت امپریالیزم و ارتجاع نبوده است. اگر از این بگذریم، به باند اپورتونیزمی که از «سازمان جوانان مترقی» تحت رهبری داکتر فیض جداشتنگاه کنید؛ این باند امروز مانند «هایدرا» به دو بخش تقسیم شده است و در هر دوی این بخش دقیق شوید که در کجای آنها شرف و عزت آزادیخواهانه رامی بینید؟ در عشق و رزی شان به مدال های امپریالیست ها؟ در آنچه های میلیونی رسانه ای و غیر رسانه ای شان؟ در «همبستگی» شان در پارلمان نشینی؟ در مدح و ثنای اشغالگران و مذمت از جنایتکاران جهادی و طالبی شان؟ در کشتار و قتل رفقای منتقدشان، در ظاهر شاه طلبی شان، در خدمت گذاری شان به احزاب ارتجاعی اسلامی، در وعده های شان بخاطر تبلیغ احکام دین اسلام در... چه چیز آنها نامادی از شرف و عزت انسان آزاد را می بینید چه رسد به انسان انقلابی؟ به ساما (ادامه دهندگان) نگاه کنید! رهبران این تشکل مدعی اند که «راه مجید» را ادامه میدهند ولی خوب دقت کنید «راه مجید کلکانی فقید» چه که آياسازمانی را در تاریخ افغانستان می شناسید که شهرت مکمله مخالفینش رابه شکلی که رهبران این سازمان به دستگاه اطلاعات امپریالیزم و ارتجاع گزارش داده (بارها) گزارش داده باشد؟ تازه این چه که حتی سخن چینی کند که فلان هوتلی و یافلانی دکاندار و سماوارچی که در فلان جای کابل یا کندهار دکان یا سماوار دارد کمونیست است؟ به همین دلیل است که مبارزه علیه اپورتونیزم ورویزونیزم در داخل تشکل های ما از یکطرف و در بیرون از تشکلهای ما از طرف دیگر عالی ترین پاسداری از میراث گرانقدر رفیق اکرم یاری است. بدون چنین مبارزه ای نباید همه حرف های دیگر «بازی با واژه های هیجان آور انقلابی است». مامیتوانیم از تمام دشواری ها بگذریم بشرط آنکه صفوف خویش را متحد ممکن از لوث اپورتونیزم ورویزونیزم منزله سازیم.

صدر یاری



صدر یاری شعله ء جاوید رزم
 رهبر ما- ناخدای انقلاب
 در نبرد خلق با پتیاره گی
 خط سرخ او لوای انقلاب
 داس وچکش پرتوخورشید عشق
 صدر یاری چاووشی جنگ خلق
 نوریان رزم نور و ظلمت ایم
 نور یاری مشعل آهنگ خلق
 از دم اندیشه اش روید بهار
 وزن شعر انقلاب ما شده
 ظلمت شب را زبون خواهیم ساخت
 "جنگ خلق" اش آفتاب ما شده
 ببر استعمار و گرگ ارتجاع
 خلق نا آگاه را خواهد درید
 صدر یاری تا درفش آگهیست
 خلق پیروز است در "هل من یزید"
 اتحاد رنجبر با برزگر
 شه-کلید رنجهای خلق ماست
 خلق آگه گر مسلح میشود
 این ز یمن حرفهای پیشواست
 صدر یاری پیشوای خلق ما
 شرق سرخ کبریای انقلاب
 ما بنامت عهد بستیم استوار:
 خون ما رنگ لوای انقلاب!

"نبرده"

عناوین مندرج این شماره:

۱. خلاصه سوانح رفیق زنده یاد اکرم یاری صفحه (۱۱)
۲. نقش تاریخی رفیق جانباخته اکرم یاری به عنوان اولین پیشگام جنبش کمونیستی مائوئیستی افغانستان صفحه (۱۳)
۳. اپورتونیزم و انحرافات در درون سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید صفحه (۱۵)
۴. رفیق زنده یاد اکرم یاری مدافع پیگیر اصولیت های مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی (آروز ها مائوتسه دون اندیشه) صفحه (۲۰)
۵. غرض صفحه (۲۲)
۶. انقلاب و مسئله ملی صفحه (۲۴)

مسئولیت کلی متون اسناد ذیل بر عهده نیروها و شخصیت های انتشار دهنده آنها است.

۷. گزارش مراسم یادبود رفقای جانباخته توسط هواداران حزب در اتریش صفحه (۳۳)
۸. اعلامیه رهروان جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) صفحه (۳۴)
۹. اعلامیه بخاطر هماهنگی روزبزرگداشت رفقای به خون خفته ما و درپیشاپیش آنها رفیق اکرم یاری صفحه (۳۴)
۱۰. بزرگداشت از جانباختگان راه نجات خلق و میهن تقدیری است از کارنامه ای مبارزات انقلابی آنها در جهت سرنگونی سلطه امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور! صفحه (۳۶)
۱۱. قوس بانگ بلند دلکش ناقوس مقاومت و چیره گی بازوان ستبر ناموس انقلاب! صفحه (۴۲)
۱۲. قوس روز یادبود جانباختگان راه رهایی خلق افغانستان را با ادامه مبارزه علیه امپریالیسم، فنودالیسم و سرماییداری دلال گرامی بداریم صفحه (۴۴)

وبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

WWW.SHOLAJAWID.ORG

ایمیل آدرس شعله جاوید:

Sholajawid2@hotmail.com